﴿ کتاب غرائب عوائد ملل ﴾

اثر

میرزا حبیب اصفهانی از اعضای انجمن
تفتیش معارف اسلامبول



درمطبعهٔ «اختر» طبع شده است

سنه ۱۳۰۳

﴿ کتاب غرائب عوائد ملل ﴾

﴿ دیباچه ﴾

(بنام یزدان)

پوشیده نیست که هردانشمندی‌را بلکه هرفردی ازافراد ناس‌را بدانستن‌اوضاع واطوار معاش ومعـاد و بدر یافتن چکونکی رسوم وآداب سایر عباد و بسر رشته واحاطه بحال ومحال وآیین وعوائد دیکران که بواسطهٔ سفرهای بری و بحری بسیاحان وجهان پیمایان منکشف کردیده رغبتی تمام‌است . این نیز بدیهی‌است که استحضار ما اهل مشرق در ین باب بسیار جزئی‌است سیما نسـبت باحوال بلاد بعید وممالك دور دست . بلکه اطلاع‌ما منحصراست بمجرد استماع و بیان پیشینیان وازمشاهده وعیان چیزی درمیان نیست . بدین سبب آنچه دراین ایام اواخر در بلاد آمریکا ودرجزایر بحر محیط یا درجایهـایی که اسمش برما معلوم ورسمش مجهول بود از بلاد افرنج وچین واقصای ممالك

سوداں معلوم کردیده ودیده شده محتاج بشرح
وایضاح است • لیکن این شرح وایضاح را
مأخذی معتبر ومنبعی موثوق میباید • این نیز
پوشیده نیست که چون طایفهٔ افرنج ازمیان
سایر طوایف باهالی سایر ممالك نزدیك ودور
بواسطهٔ سودا کری وداد وستد بیشتر خلطه
وآمیزش دارند اطلاع کامل برسوم وعادات
هرجا وهرقوم بتحقیق وتدقیق بهمرسانیده اند
وکتب ورسائل کوناکون درچکونکی آنها
پرداخته • پس مارا درین باب مراجعت یا
بایشان خود ویا بتألیفهای ایشان ناکزیراست •
بنا برین بندهٔ کمین حبیب اصفهانی کتابی
ازتألیفات ایشانرا که پیش ازین بدستیاری
مرحوم رفاعه بك مصری بزبان عربی نیز
ترجه شده است دست آویز نمودم ومانند
مترجم مذکور ازاستحسان واستقباح عادات
که مؤلف اصلی جابجا بدان پرداخته
است درکذشته بمجرد نقل عواید وروایت
رسوم اکتفا کردم • بطعن وتشنیع
بدین وبدان قطع نظر کنان بذکر مطالبی
نیز که ثمری بدان مترتب نیست نپرداختم •

یادکار دوستان را رسالهٔ در باب غرائب عادات ملل ترجمه ساختم • امید وارم که طالبان معرفت عجائب و غرائب مخلوقات وراغبان رسوم و آیین کوناکون مردم از آن بهره‌مند کردند • وکتاب را بطرز مؤلف اصلی آن بدو مقاله قسمت نمودم و بغرائب عوائد ملل موسوم ساختم • در آخر کتابه نیز برای حل الفاظ بیکانه فرهنکی افزودم تا احتیاج بمراجعت کتاب لغات و جغرافیا نیفتد واه الموفق لاتمامه •

مقالهٔ اول در ضروریات انسان و طریق زندکانی او با اهل و عشیرت خود ودر ان یازده فصل است •


STATE LIBRARY

فصل پانزدهم در فوائد متفرقهٔ مختلفه

❊ مقالهٔ اول ❊

(فصل اول در انواع سکنا و اختلاف عوائد مردم در آن باب)

درزمان پیشین اهالی سودان ازشکافهای کوه ومغارها خانه می ساختند این عادت درمیان مصریان هم مستمر بوده است چنانچه اکنون هم جمعی از بادیه نشینان اعراب خاصه آنان را که بااهرام قرب جوار است درمطمورهای انباشته ازمومیائی قدمای مصریین سا کنند • بلکه در بعضی از آن اطراف گذران ومعاش آن طایفه خود ازین رهگذراست • چون طالبان آثار قدیم را ازفرنگان وسایرین درمی یابند آن استخوانهای پوسیده را که درمغارها گردآورده اند وخودرا صاحب ومالك آنها می شمارند بدیشان میفروشند • این مطموره نشینی امروزه دربلاد (سبیر) و (لاپونیا) که درشمال بلاد مسقواست نیز شیوع دارد • چنانچه اهالی (سوید) هفتماه سال را بادواب ومواشی

خود درزیر زمینهای پست وتنك منزل میکزینند
ومنازل ایشان سخت بی بند وبست وازهوای
کندیده وناساز مملواست بجز چراغی از روغن
کاو دریایی روشنایی ندارند • زمین بالای سر
ایشان از برف آکنده است و بی راهرو • همینکه
برفها کداخت وآن تاریکی دائمی برطرف شد
ازسوراخها برمی آیند پس برخی ازایشان
تا آمدن موسم زمستان برروی زمین بسر
میبرند و پارهٔ درآشیانه ولانها که فراخور
حال آدمیان ساخته‌اند روزکار می کذرانند •
ازعجایب سکنا یکی آنست که ملاحان انکلیز
دراثنای استکشاف (بوغاز) یعنی آبنائی که
درشمال غربی بلاد امریکاست مشاهده نمودند •
کویند که اهالی (اسقیمو) همجوار خلیج
(بافین) بدهلیز پست وتنك مانند مار میخزند •
و بزمین میسرند تامیرسند بسردابهٔ مشتمل
بسه دست منزل مانند خانهٔ زنبور بهم پیوسته
وهریك نشیمن خانواری ازایشان درآن نشیمن
سراسر زمستان بی دود ودم محبوس میمانند
وروشنائی ایشان منحصراست بفروغ چراغی
که‌ازروغن‌شکار بحری و یابری خود میافروزند •

سکان پارهٔ امکنه کوهها وسنکهای بزرکرا سفته اند وخانه ساخته • سیما درامکنهٔ که سنك آسان سنب یافت می شود اهالیٔ اینچنین جایها علی‌الخصوص بیابانیان ایشان باتدبیرهای کوناکون آن‌سنکهارا می‌سنبند و برای خود منزل میسازند تامانند اهل حضر ازساختن خانه ولانه وارسته وآزاد شوند •

تاکنون قومی دیده نشده‌است که ازمسکن ومنزل بی‌نیاز باشد مکر اهل جزیرهٔ (فلمنك جدید) که در بحر محیط اکبراست که ایشان مانند دد ودام هنوز برفطرت اصلی اند • درهنکام شب در کنار دریا برروی کیاهها یادر بالای درختان برآشیانها که فراخور حال آدمی ساخته‌اندمی‌خسبند • این خود محقق‌است که درام یکامشتی ازاقوام جزائری که دردهنهٔ نهر (اونیورق) میباشند در بالای درختان آشیان دارندومعذورند چه اکثر اوقات جزیرهٔ ایشانرا آب فرو میکیرد •

دربلاد چین وماچین ونواحی آنجا دراکثر

محال مردم بجز کشتیها مسکنی دیگر ندارند •
کشتیهای ایشان از نیهاست شکافته باسوراخها
بهم پیوسته زفت اندوده و باتختها پوشیده
وهر یك مسکن خانواری میباشد •
خانهای امکنهٔ گرمسیر را ساختمان آسان
وکم خرج است چنانکه در بلاد (نوبه)
هر کس دراطراف مأوای خود دیواری
به بلندی شش یاهشت قدم میسازد تا ازنظر
آینده ورونده پوشیده باشد واز گزند موذی
دور ومانند بادیه نشینان اعراب بمسکن حقیر
ومختصری اکتفا می کنند ودو یکروز مسکنی
که ایشان را کافی باشد میتوانند بنیاد کرد و بسر
رسانید • طایفهٔ (کلموك) تاتار بجز سیاه
چادری پشمین نشیمنی نمی دانند • هم ایشان وهم
بادیه نشینان اعراب واهل (خرخیز) و
(یاقوت) واکثری ازاهل آسیا وافریقا
نیز بامواشی ودواب خود جای گردانی میکنند
ومقر مخصوصی برای خود مقرر نمی سازند •
بنابرین ازاکثر علایق وعوائد سایرین وارسته
وآزاده اند از برك وساز خانه بجز ظروف
واوانی بایستنی و بجز زیرانداز گستردنی

و بجز رو انداز پوشیدنی ندارند •
گویند که قدمای اهل (هونا) که درشمال فرنکستان‌است عمر خودرا برروی کردونه‌ها میکذرانیدند هست ونیست ایشان درارابها همیشه آواره‌و سرکردان بودند •
برزکران ممالك روسیه خانه ازدرختان ناتراشیده میسازند • چوبهای درشت‌ناتراشیده‌را بپهلوی‌یکدیکر می چینند وسوراخهای‌آنهارا باجل وزغ وچغزواره وخس‌و خاشاك مسدود میسازند سبب آن اینست که کذشته باسانی ساخت‌این کونه‌عمارت کرمترو کم‌خرج تراست •
دهقانان (سویس) خانها باتختهای درخت صنو بر میسازند استوار تر از آن روسیان وهم در ابنیهٔ خود کلاه فرنکیها وتماشا خانها و کوشکها وکاخها دارندو بسیاری رابیرون خانه باانواع پیرایه ها آراسته‌است•
در بلاد فرنکستان طایفه‌ایست هرجایی بهر سوی میروند خاصه به‌پیشهای دور از آبادانی وایشانرا نه‌بدستی کشتزار ونه‌جایکاهی‌پایداراست زندکانی این طایفه درغایت دشواری‌است •
سقفی بجز آسمان و پناهی بجز زیردرختان

خانهٔ بجز شکاف سنگها و کنار رودها و درهها ندارند • ایشان درهرجا بنامی موسومند مانند (بوهمین) (قبطی) (کابلی) (غربتی) (اولی) (قراچی) وهنر ایشان نیز مانند غربال بندی وچلنگری و جانور بازی واشتغال آلات طرب محصور ومقصوراست •

اهالی فرانسه ونمسه وسایر فرنگان را پیش ازین محل وسکنای مطبوعی نبودهاست • بنایی ومعماری وساختن قصوروهیا کل و معابد وعمارات بزرگرا ازرومیان و یونانیان آموختند و بدرجهٔ قصوای کمال رسانیدند • یکی ازدلایل پیشرفت معماری وچربدستیٔ ایشان در بنایی اختراع ستونها وعمودهای مرغوب و پسندیدهاست که بهیچ روی مشابهتی بستونهای ممالك هند وایران ندارد که تا کنون بهمان ناتراشیدگی وناهمواری قدیمی باقیاست ومشابهاست بستونهای عمارات ممالك فرنگستان که پیش از انقراض دولت روما ساختهشدهاست •

در بلاد روم عمارات بزرگرا دهلیزهای پاکیزه و باربندها وحیاطهای بیرونی واندرونی

متعدداست . درمیان خانه باغچهاست اکثری
مشتمل بر کوشک وکاخ . دراطراف حیاط
اطاقها ورواقهــا وحجرها وخلوتهاســت که
نشیمن اصحاب خانه‌اســت . درباره‌ٔ عمارات
کتابخــانهٔ مخصــوص نیز یافت میشــود .
چون داخل حیاط میشــوند دیوانخانه‌ایســت
بزرك باکنبد سر پوشــیده . درحیاط داخلی
شربتخانه وکرمابه‌است . در پشــت تالار
دیوانخانه باغچه وقهوه خانهٔ میباشد که مســکن
خدم وحشم‌است وشاید که فضایئ وسیع باشد
که میدان اسب‌تاز یرا هم شاید . مهمانخانه
وغذاخانهٔ ایشــان اکثر درحیاط اول‌است که
عبارت از بیرونی‌است . اما این تفصیلات
درعمارات‌بزرك وسرایهای‌بزرکان وتوانکرانست
که درزمان دولت قیاصره ازمعتبرین و سر
جنبانان بوده‌اند ولی خانهــای عوام ناس‌را
فضــا چنان‌اســت که درشهر (پمپیا) دیده
می‌شــود واکنون هم برمنوال ســابق‌اســت
ودرین عهــد جای حیرت وتعجب که مردم
چکونه درآن فضــاهای تنك بسر میبردند
ومیبرند .

دراقالیم حاره در بیرون خانه بیشتر ازدرون خانه زیست می کنند .

در بلاد جنوبی ایتالیا اکثر دکانها وکار خانها درخارج خانه است وداخل خانه نمیشوند مگر برای خوابیدن . (درناپلی) بیشتر فقرا خانه بردوشند شبها برمصطبها و برروی تخته سنگها میخوابند . در بلاد جنوبی (اسپانیول) درمیان خانها حیاطی است سایه دار ازدرختان که بجهة طراوت وخنکی روز تاشام آنجا نشینند .

در بلاد هند واکثر جایهای دیگر نیز درمیان حیاط درختستان است و درهای حجره ها واطاقهای بیرونی ودرونی وغرفها روی بدان درختستان کشاده . در بلاد مصر وترك پنجره وغرفه روی بکوچه کم است وتنزه اهل خانه بخارج نادر . این است که کوچها کم زینت وکم ازدحام وخلوت است .

در بلاد غربی بجهة کثرت باران ناچارند که پشت بامهارا خرپشته وسراشیب سازند اما در بلاد شرقی که باران کم میبارد بامها هموار ومسطح است وصاحبان خانه اکثر شامگاهان

در پشت بامها جمع میشوند ودرتابستان باپشه بند یا بی پشـه بند برروی بامها میخوابند • در حقیقت اکر آن بامها روی بدریایا جوی‌آب‌وسبزه زار باشد آن طراوت آن نضارت آن نسیم خوش آن لطافت هوا آن صـافی افق عجب ذوق وصفایی دارد •

در بلاد چین و (ژاپونیا) خانهارا خفیف ومختصر واکثر یك طبقه میسـازند • دربلاد چین اشکوب دومین‌را بکرایه دادن مخل‌مروت وغیرت صاحبخانه شمرده میشود • چه کرایه نشین‌دربالای سرصاحبخانه واقع میشود ومشرف بمحل کردش خانکیان • در جزیرهٔ(ژاپونیا) کذشته ازین محظور برای کثرت زلزله‌خانهارا بسیار پست هم میسازند • در بلاد (امریکا) نیزبجهة تواتر زلزله‌خانهارا بیش از یك اشکوب نیست • قاعدهٔ چینیان واهل (ژاپونیا) آن است که‌حجره‌هارا دور واز یکدیکر جدا میسازند زمین‌حجره‌ها بافرشهای زیبا کسترده است ودر ودیوارهای‌درونی وبیرونی باوراق زر اندوده وبا نقشهای کوناکون منقش ومصـور است • طاقچهـا ورفها مشحـون بانواع ظروف چینی

وفغفوری وگلها وشکوفها وعطریات وظرفهای
پر از آب مشتمل بماهیان سرخ است • وپارهٔ
میان خانهارا بانواع بازیچها مملو میکنند وبا
اینها همه حجرهای ایشان بسیار پاك و پاکیزه
وشسته وروفته است • خانهای توانکرانرا
سوری است کاین چنانچه اینده ورونده
بجز سقف خانه جاییرا نتوانند دید • دردرون
خانه باغچه ایست مکلف مشحون بشکوفه
وازهار ورياحين و مشتمل بر سردابها
وکوشکها وپلهای با اندام و باترکیب •
دیوارها مصور بتصاویر امامخالف ذوق
سلیم وطبع مستقیم چنانچه پیش ازاین دربستانها
وکلکشتهای بلاد فرنك بوده است • اما اکنون
آن بازیچها درنزد فرنکان باطل وعاطل شده است
و بجای آنها آرایشهای دیکر اختراع کردیده
که درنزد ایشان خیلی پسندیده ومطبوع
طباع است •

(فصل دوم درچکونکی مؤنت واطعمه)
(واختلاف عوائد در آن باب)

کذران هرقومی ازچیزی است که بدان دسترس
دارد کروهی ازناداری بخوردن چیزهای

ناهموار و ناگوار ناچار و پاره‌را از روی قدرت و یسار از مطعوم و مشروب آنچه دل خواهد و دیده بیند مهیا و آماده است • در نواحی سرچشمهٔ نهر (اورنیوق) (طایفهٔ (اوتماك) در زمان جوشش و طغیان نهر از ناداری ماکول و نتوانستن جلب ذخیره گل‌را مانند لیمو قرص میسازند و می بلعند • بدین سبب بدنهای ایشان درنهایت زبونی و نزاری است • سکان جزایر سودان‌را میل غریبی بگل خوردن است وهمانا این میل نوعی ازناخوشی باشد نه میل طبیعی وذوقی • اهل (سموید) (واسقیمو) روغن ماهی مایع‌را درکمال گوارائی می‌نوشند ونهایت لذت ازآن درمی یابند • اکثر ازوحشیان ماهی خام واحشا وامعای سایر جانوران شکار کردهٔ خودرا میخورند • اهل جزیرهٔ (کمشطا) که درجهة مسقواست ماهی‌را فراهم آورده میکنداند ومیخورند • در بلاد شام بعضی ازقبایل اعراب ملخی که بسبب نزول باران بزمین می افتد جمع وخشك میکنند واز آرد آن شوربا و مرق میسازند واینرا شگفت ومحظوری نیست چه بخوردن آن

اذن شرعی است ۰ ازوحشیان جمعی هستندکه انواع
جانوران ازموش و کربه وسك ومار وسوسمار
وشبپره ومانند آن همه‌را میخورند ۰ قبیلهٔ
ازتاتار که (کیماکیه) نامیده می‌شوند ازین
قبیلند اکل هر جانوریرا روا دانند ۰ کویند
که (سیسا) و (هونا) که ازقدمای قبائل
تاتارند کوشت‌را درزیر زین به‌پشت اسبان‌می
نهادند تاازتأثیر حرارت می‌پخت پس ازان
میخوردند وکویا این عادت هنوز درمیان
ایشان مستمراست ۰

پیش ازاین طایفهٔ بود (اخطو افاجه) نام
این کلمه مرکب‌است و یونانی (یعنی خوراك
من ماهی‌است) وجه تسمیه اینکه این طایفه
سراسر سال ماهی میخوردند ۰ در بلاد
(نوروج) ماهی‌را خشك می کنند وبجای
نان میخورند چرا که حبوبات درآن دیار
کمیابست ۰ کاهی ازروی ناچاری حبوباترا
بانباتات وچوبه‌وبسا هست که درزمان قحط وغلا
باپوست درختان آمیخته میخورند ۰ کاهی نیز
پوست درخت صنوبررا خشکانیده وسائیده
درآسیا آرد می‌سازند وآن‌آردرا بااندك

کاه نرم یاپوستهٔ خوشهٔ کندم وجو و یا باسبزی
که مانند طحلب یعنی جل وزغ است و بساق
درختان می پیچد مخلوط میمایند وازخمیرآن
فطیری درغایت غلظت وکراهت طعم وخشونت
می پزند . کذشته ازاینکه این نان دشوار
کذاراست وراه اشتها وکرسنکی را سد و بند
می کند خورندکان آن کاهکاهی بقولنج وسدهٔ
مهلك کرفتار میشوند .
خلاصه اکر کوارشی بدان افزایند که دفع کزند
آن بتواند کرد اندکی سد جوع بدان میتوان
نمود .
درشمال افریقا قومی بود (لوتوفاج) نام
که (بیونانی یعنی خوراك من سدراست)
که بجز میوهٔ سدر یعنی کنار چیزی نمیخوردند
اما معلوم نیست کدام کناراست که میخوردند .
بعضی کویند که عبارت ازعناب است که ازسایر
اقسام نبق غذادارتراست چه نبق مصری چندان
غذائیت ندارد . خوشا بحال اقالیم پرنعمت که
ازهرکونه نعمای آلهی بی کلفت وتکلف
بهره مندند . نعمت آلهی نوش جان آنان
که بادستیاری سوداکری و برزکری بهرکونه

مطعوم ومشروب دست رس دارند ٠

هندیان وچینیـان واغلب اهل جنوب بلاد آسـیا بخوردن برنج مأ لوفند وباعتقادایشان برنج مناسب صحت بدن و کثیرالوجوداست ٠ اما عرب وترك وفرس ازبرنج طعـامی نفیس می‌سازند که عبارت از پلاواست وحقیقت غذای خوبی‌اســت ٠ اما عرب بادیه‌را از برنج طبیخی‌اســت کــه کرد ســاخته بادست مانند کلوله بدهن می اندازند ٠ کویند چینیـان برنجرا بامیل میخورند ٠

اصــل درخوراك استعمال دست یعنی خمسهٔ مبارکه‌است وازمحسنات بدایع خوردن پارهٔ اطعمه‌است باقاشوق ٠ اما درین اوقات اهالی افرنج کارد وچنکال اختراع نموده‌اند و بسیاری ازاهالی بتقلید ایشان برخواسته کــه خالی ازنظافت نیســت ازمحاسن آداب عرب آنکه کوشت‌را برای مهمــان پارچه پارچه ســازند و بدست ایشان دهند وصاحب خانه خود نیز پیروی مهمان کنند ٠

قوت اهالی مصر و بلاد افریقا معلوم‌است ٠ ازاهالی آنجا کسانی هستند که کذران ایشــان

بازرت وتمراست واز تمر شراب نیز میسازند .
در بلاد (امریکای) جنوبی ارزن وزرت
شامی اساس مأکولات است . درجزایر بحر
جنوب مغز جوز نارجیل وشیر آن طعام
وشراب ایشان میباشد . در بلاد (لاپونیا)
شیر شتر وشیر کاو وحشی‌را میخشکانند و برای
هنکام ضرورت نکاه میدارند . در بلاد تاتار
ماست قوت غالب است سکان کوه‌قاف یعنی
قفقاز یه کوشت نیز بدان می افزایند . اهل
(جاوه) هیچ رغبت بماست ندارند .
ازتباهی روزکار وفساد اخلاق زمان یکی هم
میل نفسانی حضری وبدوی مردم است بنوشیدن
مسکرات که عقلرا مکدر واعصابرا مخدر میسازد .
درساختن مسکرات طرزهای متعدد واقسام
مختلف دارند در بلاد (سبیر) مسکرات
ازجوشندهٔ دانهٔ شاهدانه است . در بلاد تاتار
شیر مادیان‌را تقطیر میکنند وچون مهمانی میرسد
آنرا می‌جوشانند وباچیزی مبرد مخلوط نموده
بسر سفره می آورند . مثل این فقاع درماوراء
النهر نیز منرو بی متعارف است که آنرا کمیز
نامند . در بلادی که نارجیل بسیاراست بوزهٔ

قوی ازاو میسازند وآنرا (تدی) نامند اهل
ولایت (مکسیکا) مشرو بی مسکر میسازند
بنام (پلك) وخود میل بی نهایتی بدو دارند
وبافراط از آن مست میکردند • چنانچه
در (مکسیکو) مست درشارع عام ودر میکده
می‌افتند تاایشان‌را بادوش وارابه بمنزل‌ایشان
می‌برند • درجزایر بلاد(امریکا) آب نیشکررا
پالوده شراب‌می کنند •
درمجارستان‌از آلو وکیلاس بیابانی‌که‌درجنگلها
وبیشهای آنجابسیار است شراب میسازند •
امادر بلاد اسلام که شریعت‌مطهرهٔ احمدی نهی
شدیدی در استعمال مسکرات فرموده است
هرچه باشد وهرکونه باشدمردم ازروی خباثت
نفس ومیل بممنوع باستعمال چرس وبنك
پرداخته‌اند • پارهٔ نیز دراستعمال افیون
افراط نموده اندکه‌این‌هر دونیز زایل کنندهٔ عقل
است وآنچه عقلرازایل میکنند حرمت اوبی
شبهه • درجانب جنوبی بلاد افرنج انکور
خوب بهم میرسد وانواع شراب ازآن میسازند
ودرشراب سازی توغل ومهارتی عظیم‌دارند •
کویندکه شراب ایشانرا باشرابیاهل سبیر بسیار

فرق است یعنی همان فرق عنب و کنب است ·
و همچنین کو یندکه دربلاداسیای جنوبی شراب
کنب را سخت نیك میسازند ·

پاره را اعتقاداین است که سبب ظهور شراب
کنب در آن نواحی شیخ حشاشین است یعنی حسن
سباح کو یا اتباع خودرا باو مست نمودی وچون
دماغشان مختل شدی بایشان وعده دادی که
اکر باجرای فلان امر اقدام نمایی جنات عدن
وجنات فردوس پاداش یابی واین خودبافسانه می
ماندوالله اعلم ·

درزمان قدیم یونانیانرا درساختن نبید ید طولا
بوده است شاهد این مدعا دیوان بعضی قدمای
شعرای ایشان است که مدح عشق وشراب میکنند
بلکه خدای نبیدی هم داشته اند · کو یند
مستی اسکندر رومی ثانی نداشت ·

درعراق عجم وعرب ودر ایران زمین انکور
خوب بوده است وهست لهذا شرابهای خوب
در آنجاها میساختند · یونانیان درزمان
یسارشان چون کسیرا مهمان کردندی ازشرابهای
قوی وازمأکولات نفیس هر نوع درمائده حاضر
ساختندی · حتی اینکه پاره ازپادشاهان
ایشان درمائدهٔ خود همیشه زبان طاوس

وسرپستان خوك وماهی افریقـا وحیوانات صـدفی غریب خوردی . دروقت غـذا خوردن بر بسترهـایی کـه با کیفیت مخصوصی ترتیب نموده بودند وبانواع شکوفها آراسته خفتندی . بسـا بودی که برسر ندیمان وساقیان تاجهای ازهـار وریاحین نهادندی . آری این حکایت بجا ومدح شعرای ایشان آنرا ازکجـا که گفته اند درمهمـانی میش یابزی بریان میکردند ودر پیش مهمـان می نهادند لا والله این دأب دأب انبیای عظـام علیهم السـلام بوده استکه اکنونهم درنزد اعراب بادیه متعارف ومعتاد استچه بریانی بز ومیش برای مهمان ازعادات ایشـان اسـت چنانچه چون مهمانی وارد شودیادر زیرخیمهٔ ایشان آسودگی بخواهد نخست قهوه برای اومیاورندکه این نیز عادت قدیم است .

در امریقای شمـالی برای نوشـیدن عرق انجمنها میسازند وبهر قیمت که باشد آنرا بدست می آورند واکثر ببهای پوست حیواناتی که شکار میکنند میخرند .

ازشقـاوت فرنـگان یکی هم اینکه بطمع سـود

وتجارت عقل این بد و یان بیچاره رادزدیده
ایشانرا بنوشیدن عرق واداشته‌اند که بدتر
ازماندن ایشان در وحشت است .
اهالی ممالك گرمسیر از ممالك سرد سیر کمتر می خورند
وگذران ایشان ساده‌تر وآسان‌تر میتواند بود
چه سرد سیریان بواسطهٔ قوت بدن وحسن هوای
مملکت بیشتر غذارا میتوانند هضم نمود . در بلاد
عرب وعجم وهند بعضی برنج باآبی خالص قناعت
میکنند . وحال آنکه دربلاد شمال گوشت‌را باروغن
مملو میکنند واساس خوراکشان گوشت است .
تنوع اطعمه مخصوص فرانسویان است امابقدر
انگلیزان گوشت نمیخورند . خوراك وآش پزی
فرانسه درسائر بلاد مشهور وآش پزان آنجا
درسائر جایها مرغوبند چنانچه سائر فرنگان
نام خوراکهای متداوله در فرانسه‌را از آنان
اخذو بهمان لفظ استعمال می کنند .
درفرانسه پیشهٔ آش پزی ازفنون وعلوم
معدوداست . معلمین ومدرسهٔ بزرگی دارند علماء
طبخ در انجا انجمن گفتگو میسازند اغلب کلام
شعرای آنطائفه برروی اطعمه است . و در
روزنامهٔ هرسال دفتری مخصوص بطبخ دارند .

طبخ درانجـافنی ازفنون ادب است وکسی نیست
که درطبخ بپار یسیان فایق باشد ازعجایب طباخی
ایشـان اینکه تخم مرغرا بسیصد کونه می پزند ·
بالجمله درترتیب وتنوع اطعمه بدرجهٔ قصـوی
واصل شده اند ·

و بسبب شهرت ایشان اهل نمسه وانکلیزان دفاتر
وتصـانیف ایشـانرا جستجو ومطالعه میمایند ·
وازوضع لغات طبخ ایشان متعجب میمانند · تعیین
محل مخصـوصی ازبرای خوراك که ازمخترعات
فرانسویانست · درمهمانخانهای ایشـان آدمی
هرچه بخواهدمی یابد · اما اول جایی که میخانه
ومیکده درانجـا احداث شده معلوم نیست ·

(فصل سیم در پوشش وآرایش واختلاف)

(عوائد مردم درآنباب)

پوشیده نماناد که بدو یان ازآنجا که زندکانی ایشان
مانـند زندکانی بهائم اسـت اعتنـایی بپوشش
ندارند · برودت هوا آنانرا بسـتر وامیدارد
وکرنه برهنکی عورت درنزد ایشـان امری
سهل اسـت ·

درجزایر جنوب دیده میشودکه بدو یان
سرا یا برهنه اند وپوشش ایشـان منحصراست

پارچهٔ قماش که برمیان می‌بندند • بدویان امریکای جنوبی وسودان افریقیه مثل ایشانند • درزمان قدیم فرنکان نیز مانند بدویان اغلب برهنه وعریان می‌زیستند خصوصا درایام کرما • اهل (میسا) قدماء تاتار واهل (قلوا) قدماء فرانسه و (ژرمان) اسلاف نمسه و (بریتونیا) اسلاف انکلیزان و (بیکت) یعنی سکنهٔ (اسقوچیا) را وقتی که رومیان دریافتند همه برهنه بودند تکلیف پوشیدن صورت بدیشان ازجانب رومیان شد • (بیکت) بدن خود را مصور می‌ساختند • کویند که اطلاق این نام بدیشان بجهة آنست که این لفظ درزبان (لاتین) بمعنی قوم منقوش است • این عادت اکنون هم درنزد وحشیان بدوی وهنود (مکسیکا) جاری است • درامریکای شمالی مردان روی خود را بسیاه وسرخ ودربلاد کفربا پیهی بکل سرخ آمیخته وهمجواران هنود (کلونبیا) بادوکونه علف که مانند حناست رنك می‌کنند • درنزد ایشان کسی نیست که ازین زینت عاری باشد مکر فقیران • هنود این بلاد وقتی که مهمانی ازجنس خودبرایشان واردمیشود

برای اعزاز واکرام پس ازشستوشوی بدن وی بارنکی ورای رنك پیش آن رنك می‌کنند ۰ سایر هنود این بلاد اغلب برهنه‌اند ۰ درهندوستان لباس مردان پارهٔ قماش است وبس اما زنان اغلب بیشتر ازمردان پوشش دارند ۰

زنان اغنیا اکرچه لباس وتجملشان بسیاراست اما زنان فقیران مانند مردان ملبسند ۰ ساکنان اراضی جهة شمالی هندوستان وغربای آن مملکت بجهة حفظ بدن ازسرما از پوست پارهٔ حیوانات آن بلاد پوستینها میسازند وپوستهایی میپوشند که مانع نفوذ آب است همچنین اهل (اسقیمو) و (غروانلند) درامریکای شمالی پوست کاو دریایی وسمور میپوشند واهل (سمویه) پوست خرس میپوشند و (لاپونیان) لباس خودرا ازپوست کاو کوهی میسازند ۰ و درجزائر (لاهوت) که درجهة بحر منجمداست چون کذران اهالی از ماهی‌است پوست ماهیرا میکنند ولباس و پوشش سندلی خود میسازند وباین واسطه چارهٔ نم ورطوبت میکنند که باین پوستها نفوذ نمی‌تواند کرد ۰ دربلاد کفرافریقا

توانکران عبایی ازپوست حیوان زبد وپوست
کربهٔ وحشی میپوشند چنانچه پوستهای کوچکرا
بهم میدوزند ودم آنهارا مانند ریشه برای زینت
ازپایین آنها می آویزند ۰ کفشهاشان از پوست
زرافه است ۰ دربلاد امریکای جنوبی جزو
اصلی لباسشان (نیشو) است که پارهٔ قماش خام
یك تخته است وجای سر سوراخ ۰ بدویان
(اورقان)واهل (شیلی)تنها اورابرسرمی اندازند ۰
اعراب مغاربه واهل (میبار) را لباس کم
وخفیف است مکردرشهرستان که درآنجا بخصوص
درنزدبزرکان اسباب تجمل بسیاراست ۰
این نیز بدیهی است که میل بزینت میل طبیعی است
حتی درنزد کسانی که مانند بهائمند باز بوی زینت
ازایشان شنیده می شود اکرچه بدنشان برهنه باشد ۰
درجزائر بحرجنوبی سرخودرا باپرمرغان وکوش
وکردن وسایر جایهارا باکوش ماهی واصداف
وقطعهها وحلقهای فلزات ومهرهاوپولهاونقود
می آرایند وکوش ولب وبینی را سوراخ میکنند
ودراو رشتهٔ نخل یاپرقاز وحشی یاچوب یاپارچهٔ
ازمعدن می کذارند ۰ پارهٔ لب زیرین را می
می شکافند وحلقهٔ بزرك وستبرازآن می آویزند ۰

اهـل (پوثیقودوس) در (ابریز یله) برلب چوبی بزرك می کذارند . اهل (قایاجوس) آن بلاد بلبهـای خود هل می‌کذارند . اززینت وحشـیان بهایم سان اینکه کوشـهای خودرا تابدوش کشیده دراز میکنند . هنود امریکا کوشرا باکارد میشکافند ودرفرجهٔ او مفتولی از مس سرخ می‌کذارند . مردان (موزنبیق) دندان خودرا باسوهان می سایند . زنانشـان بستانرا می کشـند تا بسینه بیاویزد و اینهارا ازمحسـنات می‌دانند . درجزائر (سند ویش) پیشانی کودکانرا میفشارند تابکود افتد وچشمهاشان بر آمده وازصورت بیرون باشـد واین عمل منظره‌را بسیار چرکین می‌نماید .

پارهٔ مردم بدن خودرا بجای آنکه باموادّ خارجی بیارایند ازنقش بدن چنان می آرایند که هرکز بیرون نمیرود واین آن وشم یعنی خالی‌اسـت که فاعـل ومفعول او هردو ملعون شمرده شده‌است . بااینهمه بسیار متداول‌اسـت خصوصا درجزایر بحر جنوب وجزیرهٔ (نوقا هیوی) دراین جزیره‌هـا خال کوبان وبدن آرایان مخصوص میباشند که ازسر تاقدم بدن‌را

باخطوط وتصاویر موشم وموسم میکنند بنوعی که هرگز زایل نمی شود • ولیکن این کاربسیار دراز وگرانبها ودردناك‌است و بخش اغنیا • ازچیزهایی که مدح کرده‌اند وذکرش دراین صفحات شایع‌است خال دستهای ملکهٔ آخرین (تو قاهیوی) است که خالکو بان چر بدستی غریبی درخالکوبی دستهای آن خالدار بکار برده بودند • گویند که‌رنك اصلی دستها نمایان نبود • درحدود (کلومبیا) که درشمال غربی امریکاست زنان تازبان‌را هم خال میکوبند • وخالرا باسوزن یا بادندان‌شانه بلند میکوبند و بارنگهای سخت تند رنك میکنند تا درجلد باقی بماند وهرگز بیرون نرود • این زینت درنزد ایشان زینت تمام ایام حیاةاست • واستحسان ولذت او درنزد وحشیان درد والم آنرا متحمل وگوارا میسازد •

اکنون باید دانست که لباس پوشیدن تابع حضریت بلاداست • این‌است که لباس مردم بحسب بعد ایشان‌است ازوحشیگری یعنی هرچه دورتر ازحالت وحشیت لباس نازکتر ومتنوع‌تراست • مثلا (کملوك) که اکثر اوقات باچارپایان و بهایم بسر میبرند لباسشان

تماما ازپشم وپوستهای دباغی کرده‌است وچکمه
بپا میکنند وکلاه پاپاغ می کذارند . (یاقوتیان)
مغولک پوست نخجیر مانند سنجاب وسمور
می‌پوشند . ترك وعجم وچینی وژاپونیان
لباسشان سراپائی‌است وشاید بسبب شدت‌سرما
بیش ازعادت لباس پوشند . آری لباسشان
فراخ ومقبولست اما بچستی وچالاکی لباس
فرنکان نیست عادت این طوائف مانند عادت
شرقیانی‌است که تبدیل مکانرا دوست ندارند
بلکه میخواهند دریکجا مقیم باشند .
چینیان نیمتن وقبا ازحریر می پوشند وکاهی
ازحریر بسیار نازك چنانچه میتوان چند دست
از آن برروی هم پوشید بی آنکه زحمتی و
سنکینی بدهد . وانکهی لباس لا برلا پوشیدن
نشان توانکری و یساراست .
در یکی ازجزایر بحر جنوب چادر زنان
بوریاست وسایر لباس ازپوست موش جنکلی .
زنان (قنواز) لباسی دارند بسیار درشت
وهنکفت مخطط باخطوط مختلف ومزرکش
بامنکولهای پشمین .
ازقراریکه دیده می‌شود همه مردم دنیا

باراستن موی راغبند . وحشیان سررا باپر مرغ ومهرهاوشکوفها ومانند اینها می آرایند . زنان وحشیان قبایل امریکای شمالی کیسو بنداز فلزات دارند باپرهای رنکارنك مرغان . مردان سررا می تراشند وموی کاکلرا درکاکهٔ سر جمع کرده پیرایهٔ بر آن می بندند . پارهٔ سررا باپر کرکس می آرایند این‌است که پر کرکس دانهٔ بهای اسبی‌است واین زینت نه حد هرکس بلکه مختص کسانی‌است که درجنك دشمنی کشته باشند تا امتیاز فتح و نصرت داشته باشند . در بازیکاهها وجشنهای دولتی توانند باین زینت مزین شوند . هر جنکجو ومقاتل بشمارهٔ هرجنکی که حاضر شده وقتالی که کرده پری بپرهای خود میتواند افزود .

زنان طایفهٔ ارناود خصوصا دختر انشان ترپوش خودرا بانقود ومهرها می آرایند . اغلب نقود ایشان ازنقود قدیم‌است ومهرها ازمهرهای ایران . و بالاتفاق جهاز هردختری تربوش مکالل است . زینت زنان (فواز) اینکه چیزی برفراز موی سر

می‌کذارند ورسنها و کیسو بندهای پشمین بر آن می بندند • در بلاد خروات زنان موی را دوشاخه کرده ازهرطرف کیسوی بزرك می‌بافند و تا بقدم می آویزند وحلقهای معدنی وغیره مانند جلاجل بدان می‌افزایند • هرچه توانکر باشند جرم زینت ایشان ثقیلتر است وازفلزات خصوصا زرین وسیمین وازاصداف • زنان (اسو بیین) راعرقچینی است از کتان و مخصوص زنان شوهر دار نه دوشیزکان چه دوشیزکان تا شوهر نکنند و یا بحکم شوهر کرده نشوند آن عرقچین رابرسر نمیتوانندنهاد • پس درهنکام زناشویی انجمنی بزرك بر پا کرده باکیفیتی مخصوص آن عرقچین را باو می بخشند • اکر زنی از زنا بارور شود پیش از شوهر کردن واجب میدانند که این عرقچین را بدو تسلیم نمایند چنانچه زنان به پیرامون وی کرد آیند واو پنهان می‌شود ومیکرید وترپوشرا رد میکنند ولی سودی نمی بخشد • اورا بمجمع عام حاضر می‌نمایندوخواه و ناخواه آن ترپوشرا برسرش می نهند تانشان شوهر داران داشته باشد وازسلك دوشیزکان شمرده نشود •

این اکرام درحقیقت از قبیل تهکم وسرزنش است . چگونه نباشد که هتك ننك وناموس وی نموده عیب وعارشرا بمیدان می گذارند . وقتی حکومت آنجا برطرف کردن این عادت خواست تا این رسوایی از زانیات برخیزد ولی رعایا شوریدند وباستدامت این عادت اصرار نمودند تا حکومت ببقای آن جواز داد . در جبال (برمات) درنزد (مورلاق) زی دوشیزکان ترپوشی‌است سرخ که پس ازشوهر کردن بر میدارند وهرکاه پیش اززنا شویی حامل شوند بزور برایشان می‌پوشانند . این عادت برعکس عادت (اسطو بنیان) بلاد مسقواست . پیرایهٔ زنان مغربیان خلخال پاست ودست برنجن و پارهٔ طوق وحلقهای زرین وسیمین وآرایش کیسوان با جواهر وزرو سیم بسیار . اما پارهٔ اززنان مغار به نیزکذشته از پیرایه قدرت لباس عادی هم ندارند .

محقق‌است که زنان‌چین‌را پایهـا خورد است وخوردی پا درنزد ایشان ازقبیل حسن‌وجمال بخصوص درنزد زنان صاحب مال . کیفیت

خورد نمودن پا اینکه پارا می فشارند و به تنك میگذارندتاخورد گردد واجزای او بدیگر منضم شودوتا پا درتنك است صاحب پا لنك است ٠ همچنین عادت زنان چینی اینکه موی سررا رها نمی کنند بلکه همه را در میان سر جمع می نمایند ٠

در بلاد (سیام) هندوستان زنان دندان خویشرا سیاه میکنند ودرسیاه کردن آن زحمتها می کشند چنانچه فرنکان بسفید کردن آن میکوشند ٠ زنان (ژاپون) بعداز شوهر کردن دندانرا سیاه میکنندتافرق باشدمیان شوهر دار ودوشیزه ٠ ودر (ژاپون) سرخ کردن لب باسرخی تمام نیز ازخواص زنان شوهر داراست ٠ درمصر وسایر بلاد شرق زنان دست وناخنانرا باحنا خضاب می بندند ٠ زنان چین بلندی ناخنرا جزو حسن وجمال میدانند حتی پارهٔ را اعتقاد اینکه برای حفظ ناخن ازسقوط ایشان را غلاف ناخن مخصوصی است ٠ در بلاد ترك ستبری ران وسرین وفربهی بدن ازمحاسن زنان است ٠ مادر دختر درمجلس عقد بفربهی دختر خود مینازد

وسر می افرازد .

آکنون باید دانست که رنك لباس درنزد ملل متحدالمعنی نیست بلکه اختلاف آن دلالت باندوه وشادی ورتبت و پایه میتواند کرد . درفرنکستان رنك سیاه دلیل سوکواری است . در (ژاپونیا) رنك سفید دلیل ماتم است . درنزد مغول رنك زرد مخصوص دانشمندان است . دربلاد آسیا نیز اکثر علما زرد پوشند . دربلاد مصر وعربستان تمییز علما وتشخیص طرق وسلسلهٔ درویشان برنك دستار وابسته است . مانند تمییز اشراف وسادات بسبز وتشخیص سالکان مسلك رفاعی بسیاه . دربلاد چین چون کاهٔ کلاه برنك دیکر باشد دلیل رتبهٔ عظیم است ونشانهٔ درجهٔ (مندرانی) یعنی پارسای چینی چنانکه نشان دوش درنزد فرنکان نشانهٔ سپاهی کری است .

ازعادات فرنکان یکی ریش تراشیدن است بخلاف عرب وعجم وترك که بجهة نهی شریعت اسلام ریشرا نمی تراشند . از یهود کسانی هستند که ریش نمی تراشند . وازاسلامیان کسانی هستند که ریش نمیکذارند .

خلاصه ریش درنزد مسلمانان حلیهٔ رجال ودلیل کمال‌است واورا محاسن می نامند .
ازرسوم سیاسات یکی هم تراشیدن ریش مردان و کیسوی زنان‌است . کرفتن ریش خارج از مزاح جزو ریشخندیست و کاری نابجا .

در بلاد روسیه تازمان دولت پطر بزرك ریشهای دراز داشتند بس پطر بزرك امر بتراشیدن ریش نمود تا با فرنکان پیك و تیره باشند .

فرنکان روز بروز بااختراع طرزی جدید درباب لباس میکوشند . اما سایرین اینکونه نیستند بسیار ازمردم درین‌باب هنوز پیرو قدما میباشند وپارهٔ درباب لباس بحکم شرع ونوامیس او قایلند . اما فرنکان بخلاف دیکران هرروز رنکی دیکر وهرسال قماشی دیکر درمی‌آورند .
هراختراعی دراندك‌زمانی باطل میشود ودیکری جای اورا میکیرد یعنی عادت لاحق ناسخ‌عادت سابق می‌شود خدا میداند تابکجا منتهی خواهد شد . این‌را نیز باید دانست که‌اختراع وابداع عوائد جدید اولا درپای تختهاست ودرنزد

مردم فراخ‌رو پس از آن بلاد واز آن اشخاص
بدیکران سرایت میکند . عجب است که شاید
عادتی هنوز بجای دیکر نرسیده درمحل اختراع
آن منسوخ شده باشد . همچنین عوائد مخترعه
درلباس درنزد فرنکان چیزی آسان
وبیرارتست مانند درازی وکوتاهی وفراخی
وتنکی وپوشیدن کفشی که‌نوکش مدور یامربع
باشد ومانند اینها . چون عادتی مطبوع قومی
میکردد دیکران اتباع آنرا واجب می‌شمرند
وترك آن موجب ریشخندی شدن درمیان
همکنان است . وقتی کشیشان بقاعدهٔ (بقاء
الشیٔ علی ماکان) خواستند که‌عادات قدیمه‌را
مرعی دارند اما کسی بقاعدهٔ ایشان عمل
نکرد . اکنون هرروزرا عادتی است
وهرعادتی ناسخ دیکری درهمه‌جا امر عادت
بهمین کونه‌است مکر درقلیلی ازبلاد مثلا
بعضی ازحکام‌را درتغییر لباس رعایا قانونی
خاص است .

ازعوائد فرنکان یکی نیز کذاشتن موی
عاریتی است . وخلاصهٔ کلام دراین باب
آن است که‌چون سرپارهٔ مردم ازمرد و زن

کل بود وپارهٔ داغ سر وکوسه بودند برای پوشش این عیب ازموی مردهٔ آدمی مانند آن موی سر وموی ریش ساختن آغازیدند . دراول این امر کشیشان بسیار کنده وبرباد دادند وبحرمت این عمل فتواها ومحضرها نوشتند . اما کلان وکوسکان برایشان غالب آمدند . وانگهی درمیان کشیشان نیز کل وکوسه کم نبود آنان نیز این فرصترا فوزی عظیم شمردند وباسر ریشی آراسته باباحت آن راضی شدندفکیف که باموی عاریتی علاوه برستر عیب هنر جوانی نیز اظهار می‌توانستند کرد . بعضی‌را گمان اینکه موی عاریتی درزمان قیاصرهٔ روم نیز بوده‌است . درزمان سلطنت (لوی) سیزده وچهارده این امر درفرانسه شهرتی عظیم یافت . آنگاه مردم موی انبوه ودراز می‌نهادند وهم‌نشینان پادشاه انبوهی وکثافت آنرا موجب زیادتی احترام وتعظیم می‌شمردند . کار بجایی رسید که علما وفضلا نیز موی مستعار می نهادند . از کثرت مدح چنان شد که پادشاه نیز موی مستعار نهاد وتا وقت خواب بر نمیداشت وکسیرا

بی او نمی پذیرفت . در آخر از آن بستوه
آمدند ومختصرش کردند مردان دنباله‌اش‌را
بریدند و پیر و رومیان شدند تا آنکه موی
مستعار منحصر بکلان و بد مویان ماند
عاقبت بعدازشورش اهل فرانسه ورفع تعصب
وتغلب درمیان سایر فرنکان نیز متداول
شد .

(فصل چهارم درنظافت) پوشیده‌نیست
که نظافت ازایمان‌است ومراد ازآن نظافت
کاملی‌که شارع مقدس بروجه مخصوص بنماز
بدان امرفرموده‌است وشریعت موسی نیز
بدان حکم فرموده . اکنون باید دانست که
دربلاد فرنکستان اعتنای کلی بپاکی و پاکیزه‌کی
دارند . اهل (فلمنك) را دقت ازهمه
بیشتراست . چنانچه در بلاد آنجا اکثر
راهکذارها باسنك سفید سنك شده‌است و
پیوسته شست‌وشو میشود . خانها از بیرون
بغایت مزین‌است وحجره‌ها ونشیمنهارا بلکه
زمین مساکن‌را همه روزه میشویند . سبب
این شست‌وشو بیشتر برای این‌است که اقلیم

انجا نمناکاست وازنم چرك وكثافت میزاید
این‌است که درین باب مبالغه میغایند • در اکثر
بلاد انکریز ودرممالك مجتمعهٔ (امریکا) نظافت
بکمال‌است • امادر فرانسه ومانندآنها کمست •

قومی از وحشیان بغایت چرك آلودند
چنانچه پارهٔرا شپش ازسر وصورت بالا میرود
وپارهٔ ازایشان شپش را میخورند • پارهٔ بدنرا پیه
میمالندوبرخی بخوراکهای بدرؤیت‌وبدبوخوردن
معتادند• درشمال فرنکستان وآسیا وآمریکا قومی
هستند که اغلب ایام سالرا در زیر زمینهای بد
هواسا کنند که بالذات متعفن‌است وبوهای بد
ازخارج نیز مختلط مدت بسیار درآن امکنه
میمانند بی آنکه روی پاکیزکی بینند• حتی اینکه
ظروف غذای ایشان ازآب تر نمی‌شود •
درزیر بالا پوش پیراهن ندارند • (کلموکیان)
شیررا درظرف ناشسته میخورند • (درزیان)
تخم ماکیانرا که قوت غالب ایشانست درتابهای
سرکین کاو وظرفهای کلین نایخته می پزند •

فرنکان اهل آسیا وآفریقارا بعدم استعمال
کفچه وکارد وچنکال‌درسفره تعییب می‌نمایندکه
چرا کوشت را بادست لشکه لشکه کرده بدین

وآن میدهندو چرا بادست لقمه بدهان میگذارند ٠
دربعض جزایر بحر جنوب نیشکر وسایر نبات آبدار را دردهان میخوایند وآب خائیده را از دهان بقدح ریخته به مهمان می دهند

همچنین باید دانست که نظافت دراقالیم بسیار گرم یا بسیار سرد کمتراز نظافت دراقالیم معتدلست ٠ دربلاد غیرنظیف بسبب نا پاکی بیماریها دیده میشود که درسایر جایها نیست ٠
عقیدهٔ فرنکان اینکه مرض جذام بعداز سلطنت قسطنطین رومی ازمشرق بسبب تردد فرنکان بفرنکستان رفته‌است ٠

اعتقاد شان اینکه سلامت ازین مرض بجزاز اجتناب وپرهیز ازمبتلایان بدان نمیتوان این‌است که هرکزبا مجذومین نمی آمیزند ٠
آنانرا بجایهای دوردست میرانند ٠ ودرحقیقت درممالك ایشان بعدازانتشار پیراهن وزیرپوش درزیر البسه که همیشه شسته میشود اینکونه امراض برطرف شده‌است ٠

زنان بلاد عجم وعرب وترك روزرا درحمام بشب میبرند ٠ خودرا شست وشوی دهند ٠
بابویهای خوش سراپارا معطر میسازند ٠

خستکی خانه نشینی را آنجابدر میکنند • دربلاد
روس حمام رفتن کارهمکانی است ؛ حتی فرومایکان
هم بدان مواظبت دارند • کرما بهـای روس
بخاری است وآدمی درآنجا عرق بسیار میکنند •
بعداز خروج ازحمام اراذل واو باش درمیان
برف میخوابنـد وازتعقیب برودت بحرارت
کزندی بوجودشان نمیرسد •

(فصل پنجم درزناشویی واختلاف عوائد)
(درآنباب)

برای داد سخن دادن در بارهٔ نکاح
وچکونکی عادات ورسوم هرقوم درآن باب
مجلدی مخصوص بهر یك باید پرداخت • دراینجا
همـین قدر میکوئیم که ازکیفیات ازدواج و
احتفال واجتماع درآن بارهٔ هست که درهرجا
ودرهر بلد اکرچه بیکدیکر دور باشـد بیك
نسق و بیکسـانست • ازجملهٔ صـور آن
درزمان قدیم برخی رمز وکنایات بوده‌اسـت
که یا چیزی ازآنهـا فهمیده نمی شـد یااینکه
درحقیقت بیمعنی بود • مثلا عادت اسـلاف
یونانیان این بود که کشیشـان بنوعی رفتار
میکردند که کو یا درنکاح باکیفیتی مخصـوص

بركت وسعادت میگذاشتند • بداماد وعروس
شاخ گیاهی مسمی بگیاه کشیش یا بهر گیاه
میدادند که اشاره بوصل ایشان بود • عروس
باداماد بخانهٔ داماد میرسیدند دردم درمی
ایستادند وکشیش غربالی پر ازمیوهٔ بفال میوهٔ
بخت بر سرشان نثار میکرد • چون درخانه
ازرسوم عروسی فارغ میشدند وعروس بحرمسرا
میرفت ظرفی مخصوص ببرشتن جو در پیش
روی وی مینهادند وغربالی بپرستارش میدادند
وهاونی ازبالای درمیاویختند اشاره بدینکه
اینهمه خدمات خانه بدو وابسته است ومنتظر
مقدم وی بوده • پس از آن زن ومردرا
میوهای شیرین میدادند تنبیه براینکه باید معاملهٔ
ایشان شیرین ومصاحبت نوشین باشد • این
عادت یونانیان •

اما درنزد رومیان داماد وعروس هریك
صدقهٔ میدادند وآن عبارت بود ازحبوبات
برشته بانمك • بفال عیش خوشگوار درهمهٔ
عمر نان گندم بایشان میچشانیدند • آداب عروس
اینکه دختر خطبه شده گردنبند زرین که پیش
ازنامزدی بگردن میداشت درمیاورد • کمربندی

که در دوشیزگی می‌بست بهیکل ناهید که موکل جمال است می‌بخشید . رخت سفید در بر میکرد . دو معجر بر سر می‌بست و اکلیل عروسان بر روی آنها مینهاد . پس کمری یابند ازاری از پشم سفید بمیان می‌بست از پیش روی گره‌دار و شوهر بادست خویش آن گره‌را میکشود اشارت بدینکه بزودی اوست که نقاب ازروی او خواهد کشود . بعدازان عروسرا ازمادرزن میکرفت وبخانه میبرد . دوغلام ازغلامان دوستان پدر ومادر در پیش روی ایشان هریك مشعلی دردست . غلامی دیگر صندوق پیرایه بردوش . درپشت‌سر ایشان کنیزان فاخرترین لباسهای عروسرا باچرخ ریسمان‌ریسی می‌بردند . خویشان عروس جهازشرا برمیداشتند . زفاف عبارت ازین بود . چون بخانه میرسیدند عروسرا بدوش کرفته ازدر داخل میکردند . درآنهنکام فضای خانه‌را ازسلسلها وطرهای شکوفه ورياحين وازهار وبندهای پشمين می‌آراستند . پس کلیدهای خانه‌را باآب وآتش به‌پیش عروس میاوردند . اشاره باینکه اینها همه دردست اوست وهمه کار خانه بکردن

خود او . آنگاه مشعلهارا میگذاشتند تاسراپا
بسوزد . بعداز آداب ولیمه وانشاد اشعار
مناسب عروس غازه‌کر نوعروسرا بحجله میبرد .
آنوقت شروع میکردند بتقسیم نانی فطیروار
برحضار . دختران نوباوه آغاز خنیاگری
شادمانه مینمودند . جوانان نورس رامشها
وبازیهای هزل آمیز وخنده‌خیز میکردند .
این عادات درنزد اکثر قدمای هر مملکتی
بوده‌است وتا اکنون هم پارهٔ ازآنها
برجاست .

دربعضی از بلاد اکنون عادتهای ناهموار
درباب زناشویی هست چنانچه امر نکاح
درنزد ایشان نوعی‌ازتاراج ویغماست . خواستار
دختری‌را که‌میخواهد میربایدودرخانهٔ‌خود پنهان
میکند . پس باخویشانش درمی‌سازدودراین عیبی
نمی‌بینندبلکه بعدازاتفاق جشنی وسوری‌هم برپا
میکنند . این امر درنزد سیاهان افریقیه
ودرنزد چرکسان شیوعی‌دارد . بسا هست که
امر ازدواج‌درمیان خواستاران‌بکشش‌وکوشش
وکشتار وخونریزش میکشد . درامریکای
جنوبی درمیان وحشیان (اورقان)

خواستار باپدر زن در باب نکاح همداستان
بادوستان خود دررهگذر مخطوبهٔ خود
پنهان میشود . دروقت عبور دختر ازآنجا
برسم عادت اورا میربایند و بزور براسب سوار
کرده مانند اسیر بخانهٔ که ازآنجا ربوده‌است
میبرد ودرآنجا درحضور خویشان طرفین
ولیمهٔ عروسی‌را بجای می‌آورد .

درنزد اهل (مرلاق) و (کروات)
و (سویس) و (برتانیا) وغیر ایشان عروسی
درمیان دهقانان ازاعیاد وایام شادیست . جم
غفیری‌ازمردم‌بعروسی گردمیآیند. در (برتانیا)
خطیبی باعنوان وکالت ازجانب خاطب بخانهٔ
مخطوب میرود و باصیغهٔ خاصی خطبهٔ نکاح
میخواند . درمیان (کروات) و (اسلوبین)
یا (لیریا) نخست پسر دوکس از دوستان
خودرا بخواستاری بنزد دختر میفرستند .
بعد ازحضور هردو خود بطلبکاری اقدام
مینماید . اگر همداستان شدند کسی میفرستند
وآنانراکه باید درعروسی حاضر شوند
میطلبند . زفاف درنزد (کروات) و
(مرلاق) باسواری اسبان و گردش داماد

وعروس وانداختن تفنك و تپانچه بجای میآید. بعدازخروج عروس وداماد ازکنیسه ورسیدن ایشان بخانه کوز ولوز وانجیر نثار عامهٔ مردم مینمایند . پس از آن ولیمه بمیان میآید وداماد خود بحاضرین خدمت میکند . بعدازفراغت از اکل تانیمشب برامشکری و وخنیاکری می کذرد . آنکاه جوانی بیرون میآید و بانوك شمشیر تاجی که درکنیسه برسر عروس نهادهاند میرباید . پس نو داماد ونوعروس بحجله داخل میشوند . بعد ازازالهٔ بکارت نشانهٔ مهر یافتن عروس‌را داماد تفنکی کشاد میدهد . حضار بدین آواز برسر وی میریزند . بامدادان عروس بیرون میآید وولیمهٔ ساخته بنفس خود دران خدمت میکنند . دربعض بلاد (سویس) پس‌ازعودت عروس ازکنیسه‌زنی که‌زرد کوش مینامند وکویا غازه‌کر ومشاطه‌است بهمراه او میرود واکلیل بکارت‌را ازسراو برداشته باتش میسوزاند . دربعضی ازمحال فرانسه عروس‌را ربوده درجائی پنهان مینمایند وتاداماد انعام وبخششی ندهد نمیتواند کرفت . دربلاد (بوهمیا) افتتاح ازدواج

ازفرستادن جهیز می‌شود • برك وسازخانه‌را
باارابه از پیش میفرستند • پس ازان دستهٔ
ازمطربان باكمانچه ونی وسایر آلات ساز از پی
میرسند ودرپشت‌سر سازندكان یكی پیوسته
تفنك خالی می‌كند • درپشت سر آنان وكیل
عقد قضیی دردست سخن سرایان میرسد
وسخنانش همه منظوم‌است • پس‌ازان كنیزی
وغلامی میرسند وازعقب آنان داماد وعروس
وخویشان •

در بلاد شرق زنان روی نمی نمایند •
ازخانه بیرون نمیآیند مكر دروقت ضرورت •
بجهـة كرمی آقلیم دختران پیش ازوقت بحد
بلوغ میرسند ودرخورد سالكی آنان‌را بشوهر
می‌دهند • بسا هست كه دركودكی عقد
بسته‌میشود وداماد وعروس‌هنوزنارسیده‌اند •
اما سبب این نكاح شهوت وعشق نیست بلكه
برای مصلحتی‌است • درنزد پارهٔ ازعجم وهند
وچینیان میشود كه پسر دخترراnمی بیند مكر
درروز عقد • آنروز دختررا روی پوشیده
بنزدپسر میفرستند اكر نپسندید پیش ازپای
كذاشتن بآستان خانه بخانهٔ پدر برمیكرداند •

چینیان دختررا در محفهٔ در بسته میفرستند ۰
پسر دررا می‌کشاید ۰ اگر دختررا نه پسندید
محفه‌را بدانجا که آمده باز برمی‌گرداند ۰ گاهی
هم گفتگوی شرائط عقد و تحریر عقد نامه در همان
درخانه واقع میشود ۰ اگر اتفاق بحصول پیوست
نعم المطلوب وگرنه دختر شرمسار بخانهٔ پدر
برمیگردد ۰ در نزد اعجام همینکه اتفاق بحصول
پیوست دختر جهاز خودرا اززیور ورخت
وسایر ماملك بشتری بخانهٔ پسر میفرستد
وخود بچادری از پرند ویا ازحریر سرخ
پیچیده سوار اسبی باز ینتهای مکلف بغایت
آراسته یا درتخت روانی بدو شتر بسته درروز
زفاف بدآنجا میآید ۰ توانگران تاتار هم
مانند عجمان عروس‌را باحریر یا قماش نفیس
سرخ مخدر میکنند ۰ درمدت عقد وسایر
رسوم آن عروس لب بسخن نمیکشاید بلکه
اظهاراندوه میئماید چنانچه گویا قربانی‌است که
ازبرای ذبح آماده نموده‌اند ۰ اندوه عروس‌را
حزن وسوگواری یارانش میافزاید که گویا
مرایشان‌را حادثهٔ بزرك روی داده‌است ۰
ازروانه کردن آن ابا میئمایند ۰ زنان شوهردار

هریك اورا بطرفی میکشند بنوعی که متألم و متأذی میشود . پس از آن موی وناخن و انکشتان دست و پایش‌را خضاب بسته بمحفهٔ دربسته‌می کذارندوشبانه‌بخانهٔ‌داماد که پرازشادی واسباب سوراست نهانی بحجله‌کاه میفرستند . رختهای زر بفت مطرز بطرازهای زرین میپوشانند . داماد نیمشب بدو داخل میشود . این‌خود اولین دیدار نوداماداست نوعروس‌را . بامدادان‌عروس دررکنی ازارکان‌خانه‌بی‌اظهار اندوه می نشینند . یاران بدیدنش میآیند . آنکاه مردان مشغول اسب تازی ونیزه بازی میشوند

وحشیان یکی دنیا که مانند بهایمند عقد نکاح نمی دانند . درمیان (شیبواس) مادر ان پسر ودختر در باب زناشویی فرزندان همداستان میشوند . بعداز سازش دروقتی معین که پسر درشکار باشد یا در بنکاه نباشد عروس‌را به‌بنکاه وی درمیآورند . پسر نیمشب داخل بنکاه میشود وزن غریبی می بیند . اکر راضی شد دختر کدبانوی آن بنکاه است وکرنه بخانهٔ پدر برمیکردد .

وسود وزیانی براین مترتب نیست • اینقدر هست که درصورت ردکاهی مادران بالحاح وابرام کاررا انجام می دهند و پسررا بپذیرفتن دختر ناچار میثمایند • پیش ازاین درنزد ایشان نه عقدی است ونه زفافی •

(غاروس) که کروهی از بربریان هندند در باب زناشویی عادتی خاص دارند • زیرا ازمرد روپوشی نیست • زنان را درمجلس میآورند مرد هر کدام را میخواهد میکزیند • اکر پدر ومادر یکی مخالفت کند یاران طرفین بشفاعت والحاح خشنودش می سازند • درصورت ابرام درمخالفت شاید کار بزدوخورد منجر شود تا راضی کردد • پس ازاتفاق روز عروسیرا معین می کنند تا همسایکان ودیکرانرا دعوت نمایند • در آن روز زنان دخترراً بنهر آب برده بدنشرا میشویند وبانیکوترین پیرایهٔ وی اورا میآرایند وبادف ونقاره وآواز مس در پیش روی وی افتاده بخانهٔ شوهرش میبرند • داماد میکریزد • ازهرسو جستجویش میثمایند • چون می یابند آواز شادی ونشاط بر میآورند • آنکاه

اورا نیز بحوی برده غسلش میدهند ولباس
لشکری بدو میپوشانند . پس بادف ورقص
وشراب اورا بخانهٔ عروس میبرند . او ابا
مینماید خویشانش فریادها برمیاآورند .
اومیکریزد ایشان کرفتن میخواهند . بسا
هست که کرفتن داماد بستیزه و درشتی منجر
میشود . چون ازخانهٔ عروس برمیکردد
شیخ ایشان خروس ومرغی میکشد بنوعی که
خونشان بزمین نریزد که شوم میشمارند .
پس جشنی دیکر ازنو برپا میکنند . وآوازه
درآن بزم منحصراست بلفظ (نومه) یعنی
آری . آنکاه باساز وآواز بپای کوبی و
شراب نوشی پردازند تا شب . دختراینان
کاهی درهشت یاهفت سالکی شوهر میکنند .
دراطراف بلاد (اسقوچیا) وانکلتره
نکاح باحتفال وتدارك وابسته نیست . بلکه
دربلاد انکلیز ممکن است که عقد واقع شود
بی رضاء والدین . یعنی دختر وپسر بطریقهٔ
غیر ازطریقهٔ شرع ازدواج می کنند . چنانچه
پنهانی بجایی غیرازمحکمهٔ شرع میروند وکسی
اکرچه ازعوام باشد باصیغهٔ مخصوص عقد

ایشان می‌بندد وتزویج بدان ثابت میشود ٠ پدر ومادر ایشان‌را واجبست که بدان عقد تن دردهند وشریعت ایشان‌را قدرت بحکم فساد وفسخ آن عقد نیست ٠

(غجران) یعنی لولیان هندرا درتناکح آیینی سخت آسانست ٠ پسر ودختر کل مردارسنك ذهبی برروی یکدیکر میمالند وانکشتان کوچك خودرا بیکدیکر می کذرانند عقد بسته میشود ٠

درمیان اکثری ازاهل جهالت بزم سور محل عقاید باطل ووساوس شیطانیست ٠ چنانچه بزمکاه‌را جای تطیر وتشأم میدانند ٠ مثلا (اسطوبین) درعروسی بکنیسه اسب سوار میروند ٠ داماد بمادیان سوار نمیشود تا اولاد او دختر نزاید ٠ درمراجعت از کنیسه داماد عنان اسب عروس‌را رها می کند تاوضع حملش آسان شود ٠ درووصول بخانه باطراف آتش نکهبانان میکذارند تاکسی سحر بخت یعنی عقدالرجال باتش نیندازد ٠ عروس‌را درارکان خانه میکردانند ونقود وجواهر برسر وی نثار میکنند ٠ دراول جلوس بخانه پسری بغلش میدهند تا همه اولادش پسر زاید ٠

در بارهٔ ممالك همینکه دختر ازحیز بکارت بیرون میرود برسراو نشانی خاص مینهند که علامت شوهرداریست . تفصیل عرقچین کتان که علامت ازالت بکارتست پیش از ین کذشت . همچنین فقرهٔ ترپوش که درنزد (کروات) دلیل شوهرداریست ذکر کردید . دربلاد (بولونیا) زنان یهودی موی سر خودرا بعداز زناشوئی میسترند وسررا باپوششی که تابزیر کوش و پیشانی میرسد میپوشانند . توانکران ایشان این پوشش‌را باجواهر ولالی مکلل می‌نمایند وازدو سوی او سلسلهای کرانبها میاویزند .

﴿ فصل ششم در آنچه بزنان متعلق است ﴾

احترام زن درنزد هر قومی هرچه بیشتر آداب ونازکی آن قوم بیشتراست . حقوق زنان‌را وفانمودن وایشان‌را از آزادکیهای خاص خود یکبارکی مهجور ومحجور نمودن دلیل نامردمی وددساریست . این خود آشکاراست که سخت کیری یاآسانکیری برزنان ازموجبات طبیعت اقلیم واثر رشك وغیرت و نتیجهٔ شرع و عادتست . درزمان پیشین زنان توانکران یونان همه عمر خودرا درخانه میکذرانیدند . نشیمن ایشان منحصر بود

بحریمی که (جنیسه) مینامیدند ٠ جایگاهشان همیشه ازجایگاه مردان جدا بود ٠ پیـوندی بمجلس ومحـافل مردان نداشـتند خاصـه درامور دولت‌ومملکت که میگفتند (ع)

زن ازکجـا سخن سر مملکت زکجـا ٠

(چه‌خیری بماند درآن خاندان)

(که بانك خروس آید ازما کیان)

همخنشـان‌را هرکز اعتبـار و نفوذی نبودی مگر آنگاه که شرم وآزرم زنانه‌را نهـادندی ومرتکب فضـول ومالایعنی شـدندی ٠ اما زنان رومیـان درنفوذ کلمـه وقدرت وقوت اززنان یونان‌نیز بیشترمیبودند ٠ دراوائل آنان نیز مانند زنان یونانیان اوقات خودرا بخانه داری یعنی شست وشو ورفت ورو ودوخت ودوز و پخت‌و پز میگذرانیـدند ٠ غلام و پرسـتار در پیرامون نداشـتند ٠ درآغاز زناشـویی مانند زنان یونانیان بخواص چند اختصـاص داشـتند ٠ درهنگام پا نهـادن بخانهٔ شوهر آب وآتش که دو مادهٔ عظیم بود بدیشـان تسلیم میشد ٠ آنگاه درخانه تصرف مالکانه میکردند وبهرکار و بهرجا

فرمانروایی داشتند مگر شرابخانه که دراو بزنان
و پرستاران کشوده نمیشد اگرچه درنهایت
احترام ودرغایت اعزاز باشند . درزمان
حکومت قیاصره زنان بامردان درامور دولت
همساز وهمراز شدند وبخسران وزیان اموال
رجال دست کشوده بزینت وتجمل پرداختند .
دوك وریسمان وسوزن ورشته‌را بر کنار هشته
جواری وکنیزانرا روزان وشبان بترتیب
زینت خویش باز داشتند وازاسباب عیش
ورفاه چیزی بجای نگذاشتند .

پارهٔ مورخین یونان زنان (جرمانیا)
یعنی قدمای المانیارا بعفت وخانه داری میستایند .

اکتفای مرد بیکزن موجب اهتمام زنست
بامرد بخانه داری وامر معاش چنانچه اکنون
عادت فرنکانست که ادارهٔ امور خانه درمیان
مرد وزن بنصفت وتساویست . بخلاف بلاد
(آسیا) ی جنوبی که دختران درآنجا
زود بجای زنان میرسند وپیش از پختکی
وخود شناسی شوهر میکنند . این است که
سزاوار خانه داری نمی باشند . پس لازم
میآید که ایشانرا دخل تمام بامور معاش ندهند .

لهذا ایشان نیز همه اوقات زندکانی را ناچار
باخود آرایی و آمیزش باپرستاران و بالاطائل
میکذرانند . تمامت کار و بارشان بامور
ناشایست محصوراست وجز آن چیزی
نمیدانند . پیش از ین ذکر شدکه در بعضی
بلاد جای وقت کذرانیدن وتفرج ایشان
حمام است . چنانچه زنان عرب وعجم وترك
روزی تمام را درکرمابه بامؤانست ومخالطت
بایکدیکر و باخودآرایی وخود سازی می
کذرانند .

اکنون باید دانست که چون شریعت
اسلام تعدد زوجات را تجویز فرموده است
مدار معاش وامر ونهی زن بکردن مرداست
مرد وصاحب اختیار خانه است بخلاف
شرایع دیکر . وهم معلوم است که حد تعدد
بنکاح چهار است بجز ملك یمین که در تعدد و حلیت
آن حصر نیست . این امر تعدد پیش ازین
هم درمشرق زمین معهود بوده است چنانچه
حضرت سلیمان علیه السلام زنان بسیار
درحرمسرای خویش داشته است . باری
توانکران ملت اسلام را حریمی خاص وجداکانه

است باغلامان وخواجه سرایان محفوظ ومضبوط که کسی به پیرامون آن نتواند کشت . زنان اسلام‌را بمجلس مردان بار نیست ومردان نامحرم‌را بنزد زنان راه نه . آنچه درحرم ازجواری وسراری‌است خاص خداوند خانه است . اکر زنی به بیکانه نظری داشته باشد هرآینه خیانت ورزیده‌است ومستوجب سزا وجزاست . اما شاید مکر زنان بنکاهبانی غلامان وپاس پاسداران بچربد واززن یاجواری خلافی سر زند . مثلا بازبان حال ومرسول وارسال وخصوصا بدستیاری و پایمردی زنانی که باندرونها راه دارند ممکن‌است که مقصود ومأمول خود بجای آرند که کید ایشان عظیم‌است . پس هرزنی‌را اززنان حریم رواقی، جدا کانه و یا دستی خاص از عمارتست مشتمل بباغ و باغچه . ازخانه باارابه بیرون میروند وشاید جای فرود آمدنشان‌را بندوبستی مخصوص باشد بنوعی که نه تنها وصول بدیشان بلکه دیدار ایشان نیز به بیکانه میسر نباشد . در بلاد آسیا زنان بالکلیه خانه نشین نیستند اما ازخانه سرتاپا پوشیده بیرون میروند .

در برخی از جزائر روم و بلاد ارمن ستر زنان
بدهان بندی منحصراست و با کشودن آن
ازحیز حرائر بیرون میروند • در بلاد هند
عفت زنان بپوشیدن روی وا بسته‌است و بس
درحین احتیاج کشودن هرجای از بدن‌را
جواز هست مکر روی‌زا • در پارهٔ از بلاد
در پوشیدن پا تأکید مینمایند • در (اندلس)
اسپانیول پیش ازین پوشیدن پا ازانظار
اهتمامی تمام می‌داشتند •

تعدد زوجات‌درغیربلاد اسلام نیز هست •
چنانچه درمیان طایفهٔ (بجوانا) دربلاد
کفرستان یعنی بربرستان افریقیه میباشند • مرد
درآن سرزمین زنی میکیرد وبازن لانهٔ میسازند
وکوسفند چند فراهم میآورند وباهم بسر
میبرند • چون مرد دردستکاه‌فراخی یافت لانهٔ
دیکر میسازد وزنی دیکر میکیرد وبرای این
زن نیز کوسفندی چند بهم می‌بندد• همچنین بقدر
وسعت دستکاه زنی نیز میافزاید وشماره محدود
نیست • درجزائر (کوریل) عادت اهل
(اینوس) این بود که حکام ایشان ریش سفید
امر بودند وهر یك‌را بلدی چند درتحت فرمان

بود ودرهر دهی زنی جداکانه داشتند . درمیان (اروقان) که قومی ازوحشیان (امریکا) هستند مرد چندین زن میکیرد اما زن اول درحقیقت زن حلال وکدبانوی حقیقی است وحق برتری بسایر ضرائر یعنی وسنی وهووی خود دارد . اما اینقدر هست که هر یك از آن زنان را دیکدانی خاص است . هر یك هرروز برای سرسفرهٔ مرد خوراکی آماده میسازد ومرد شبانکاه بنزد هرکدام از آنان که میخواهد میخوابد وهر یکرا هرساله وجه لباسی خاص است .

اکنون یکی ازاموری که طبیعت انسانی بر آن راضی نمیشود استحقار وخوار شمردن زنانست ورفتار بایشان بخلاف خوشنودی حضرت یزدان . چنانچه وحشی صفتان ممالك آسیا وافریقیه و یکی دنیا زنانرا مافوق طاقت وتحمل ایشان باشغال جانفرسا وا میدارند ازقبیل نصب خیام وطبخ طعام وادارهٔ خانه وسامان کاشانه وچارپا چرانیدن وهیمه وهیزم کندن و بریدن و بردوش کشیدن وسر بار همه این بارها فرزند پروریدن ومانند اینها

تکلیفهای مالایطاق بایشان عرض مینمایند وخود
مردان یادرسایهٔ خیمها بادشت وهامون بگشت
وگذار می‌چمند · بااینهمه کار و بار دستوری
بیرون رفتن و باشوهران در یکجا شام وناهار
خوردن نمی دهند · شاید درسفره ایشان‌را
مانند کنیزان و پرستاران بخدمت برسر پا وا
دارند چنانچه گویا همسر و همخوابهٔ ایشان
نیستند · درنزدیکی شهر (اورنوق) که در
(امریکا) ست بعداز اجرای شعائر عروسی
زنانی که چاشنی زادن وخانه داشتن چشیده‌اند
برسر نوعروس گردآمده بخطابی چند مخاطبش
میسازند که خلاصهٔ آنها این‌است · ای دختر
سیاه روز بدبختی اندوز اینك داخل سلك زنان
وهدف تیرمحنت مردان گشتی چاشنی بدبختی
ورنج وعنارا بچش · بار ستمکاری‌شوهر بیروت‌را
بکش · سروکارت باپیداد گری است که سر
وکارش بادیگران بیش ازتست حق همخوابگی
وهمسری نمی‌شناسد ازتو وهواداران تو نمی
هراسد ·درخوابگاه تو بابیگانه میخوابد وازز ندگی
خود بکام دل آرزوی خویش‌می یابد· تو بیچاره
ازکام دل دور ازآرزو مهجور · باری که فرا
از برد باری‌تست· ازرحمت خانه‌وخدمت کاشانه

بردوش میداری وشاید باری دیکر درشکم
وشر یاری در بغل داشته باشی درتاب آفتاب
میسوزی بصدمهٔ باد و باران میسازی طعامش
می‌پزی سفره‌اش می‌اندازی واوترا بلقمهٔ نمی
نوازد و باخاطر تو بهیج ردی نمی سازد ٠
خلاصه ازجملهٔ عادات این طایفه اینکه زن
نخستین کدبانوی خانه وسرور سایر هوویان‌است
که‌این نیز دیکرانرا دردی بالاتر ازهمه دردها
ست ٠ وازآن زنان هستند که از کثرت رنج
وتعب وازشدت مقاسات ومجاهده نیرو
وتوانشان نمیاند اولادشان ضعیف ونحیف میشود
وشاید عاقبت ذریهٔ ایشان بریده ومنقطع میکردد٠
مخفی نماناد که در نیمهٔ دنیا خصوصا دربلاد
اسلام زن‌را مهر وکابین دادن ناکزیراست ٠
بساهست که مبلغ هنکفتی بعنوان مهر بزن
بخشند ٠ اما درنیمهٔ دیکر خصوصا درفرنکستان
کابین‌را بمرد می‌دهند ٠ کویند که امر
اشکاراست وآن این‌است ٠ درآئینی که
عصمت مرد‌راست وامرونهی دردست‌مرداست
ومرد برزن فرمانروا وقوام است زن باید
فرمانبردارمردباشد ٠ بی‌دستوری مرد‌پای‌ازخانه

بیرون‌نهد . بعبارت اخری تمتعات خودرا بمرد وا
گذارد . این معامله نوعی ازخرید وفروخت شمرده
میشودو بها شمردن باکسی‌است که ازاین تمتعات
بهرمندمیشودو آن‌مرداست و آن بها مهر وکابین .
اما درآئینی که زن بامرد همسرو درآزادی
مساوی و برابراست و آنچه میخواهد میتواند
کرد . بار ایشان بردوش‌مرداست . مرد طلاقشان
نمیتـواند داد . زن بروی ایشـان نمی تواند
خواست . پس باید بمرد چیزی داد وازکسان
زن چیزی گرفت کهچنین بار گرانی‌را ازدوش
خود برداشـته بردوش آن انداختـه اند .
وازعادات جاریه یکی هم اینکـه کابین بیوه
کمتر ازکابین دوشیزه‌است . اما درمیان ترکمانان
وکردان گاهی قضیـه برعکس‌اسـت بملاحظهٔ
اینکـه بیوه کار افتاده وکار آزموده وکار
دیده‌است ودرخانه داری و پرستاری شوهر
ورزیده وچکیده‌اسـت ازدوشیزه بهتر و بکار
آمدتراسـت . اکنون باید دانسـت که دادن
کابین نسبت بتنوع عوائد بلدان بانواعسـت .
(کلوکیان) وامثال ایشـان ازاقوامی که سر
وکارشان بادواب ومواشی‌اسـت کابین زن‌را

ازجنس دواب ومواشی مانند اسب وگاو وشتر
میدهند و براین قیاس •

ازمحاسن اسلام یکی اینکه خداوند عزوجل
دردل مرد غیرتی خاص دربارهٔ زن خویش القا
وودیعه فرموده است حتی اینکه تمام اعضا وبدن
حرائررا نسبت به بیگانه عورت قرار داده چنانچه
نمودن و گشودن هیچ بدنی برحرائر به بیگانه جایز
نیست وبیگانه را نگاه کردن بهیچ عضو ازاعضای
زنان آزاده روانه • این است که حرائر اسلام
درخانه مصون وبردیگران فرمانروا میباشند •
زنان فرنگان ازسایر زنان بدانستن خواندن
ونوشتن ممتازند• وحال آنکه ایمعنی درنزد زنان
اسلام نوعما عیب شمرده میشود چه شاید بعضی
مفاسد ومعایب بر آن مترتب شود • همچنین
ازعادات جاریه عامهٔ مسلمانان و بلکه ترسایانی
که در دیار اسلام میباشند • این است که اغیار
نشاید ازحال عیال وزن دیگران پژوهش
واستفسار نماید • وحال آنکه ایمعنی درنزد
فرنگان نوعی ازظرافت وادب ونازك رفتاری
شمرده میشود چه غیرت وعصبیت مسلمانان
درآنان نیست • چرا که ایشانرا بعفت ودرستی

زنان خود اطمینان و آسودکی تمام است ٠
چرکسانرا خصوصا بزرکانشانرا عادت این است که مرد درهنکام روز از برای تمتع بحریم خود داخل نمیشود ٠ در بلاد اسلام وجود بکارت دوشیزکان امری سخت معتنابه است حتی اینکه روزانهٔ دیکر زفاف علامت وجود بکارت باظهار دستمالی خون آلود اشاعه میکردد ودرنزد پارهٔ چادرشب رخت خواب شب زفاف بدیکران نموده میشود ٠ پیش ازین ذکر شد که (کروات) چون نوعروس را بکر می یابند ازپنجرهٔ حجله تفنکی کشاد می دهند تاموجب زیادتی سرور منتظران ازاصحاب کردد ٠ درزمان پیش اشاعت نشان بکارت درنزد یهودنیز عادت بوده است ٠ درچرکستان اکر داماد عروس را بکر نیابد بخانهٔ پدر برمیکرداند ٠ بسا هست که درصورت فقدان این صفت پدر ومادر اورا بفروشند یا بکشند و بر ایشان کسی خرده نتواند کرفت ٠ اینها همه برعکس عادات وحشیان بحر جنوب واهل جزیرهٔ (سیلان) وغیرایشان است که مرد فراش زن یا دختر خودرا بخواهش دل بهدیه یا عوضی به بیکانه عرض مینماید خصوصا

بفرنکان وهرچه هدیه بیشتر افتخار زن بیشتر
است • در بلاد برمان ودرپارهٔ مواضع آسیا
زنرا به بیکانه میفروشند بشرط آنکـه از بلاد
ایشـان بیرون نبرد • عادت اهل (صور)
درزمان جاهلیت این بودکه زنان (استاره) نام
بتی‌را می پرستید ودوشیزکی خودرا نذر هیکل
اومیکـرد یا براه او میفروخت واین نوعی
ازجهالات ایشـان بود • همچنین ازعلامت
افراط حریت وغایت آزادی بلاد (سویس)
و (تیرول) و پارهٔ بلاد (اسلوبین) اینکه
هردخـتری‌را خاطر خواهی باشـد وشـبانه
بزیارتش بیاید وشاید شب‌را تا صبح باوی بسر
برد • دختری‌راکه عاشق نباشدمثل درختی‌است
که ثمری نداشته باشد • اغلب این‌ست که عاقبت
آن کونه عشق بتزویج میکشد • در برخی
بلاد شـب آمدن عاشـق‌را شـب تعطیلی قرار
میدهند تا در آنشب بکام دل و فراغت توانند
عیش راند و کار دیکر مانع عشقبازی نشود •
کا هی دهتان زادکان جمع میشوند ومانع آمدن
بیکانه وعشقبازی ایشان‌یاهمدیهیان‌خود میشوند •
اکر بیکانهٔ بدخول اصرار نمایدشاید کار بجنك

بجدال کشد • در بلاد (ایتالیا) زن شوهر
دار را رواست که آشکارا با عاشق خود همراهی
نماید • وهمراهش هروقت عاشق بخواهد بدیدن
معشوق بیاید ودر بعض خدمات خاصه با وی
باشد ودرین باب چون چیزی ازکیسهٔ شوهر
بیرون نمیرود صدایش بیرون نمیاید • واین
مردرا شهسواران زن مینامند • اگرچه این
عادت اکنون هم درهمه جا انتشار دارد اما
مانند زنان پیش همگانی نیست ولی باقی
وموجوداست •

اما زنا باتحریم او درشرایع وتحدید حد
شرع بدان دربارهٔ او عادتهای دشوار میباشد •
شریعت محمدی علی شارعها السلام بعداز ثبوت
زنا وشهادت رؤیت آن (کالمیل فی المکحلة)
نظر باحصان وعدم احصان میکند تابسنگساری
یاتازیانه خواری یانفی حکم نماید • درشریعت
یهود سنگساری زانیات ازواجباتست • دربلاد
آسیا سر زن را میتراشند وشاید خرسوار درشهر
وبازار شهره میسازند وازخانه میرانند ومرد زنا
کاررا رسوای عام مینمایند • ازسزای زناکار
هرگز چشم نمی‌پوشند • زن زناکاررا بنام ننگ
آلود وعار آمیز می‌خوانند چنانچه وابستگان

ناچار شده اورا بسبب آن عار و ننك از دودمان
خود می‌رانند در بلاد (بشناق) کاهی مردرا
خفه میسازند وسزای زن‌را بشوهر حواله
می کنند . پس شوهر باقتضای حال کاهی
کوشهای زن‌را میبرد واین‌را کاری سهل
میشمارند . اکر شوهر بخواهد ازسزای زن
بکذرد دیکران نمیکذارند وایقدراصرار می کنند
تادرانجام اورا میکشد . درجزیرهٔ (پاپونیا)
اکر مرد زن خودرا بابیکانه در یابد مراوراست
که درحال وی‌را بکشد . اکر پدرزن اورا
در آن حالت در یابد باید اورا بامرد بیکانه
هردو بکشد درنزد پارهٔ خیمه نشینان جای کردان
زنا کار عفو کناه خودرا بمقابل چندسر حیوان
میخواهد وبخشیده میشود .

ازجمله اموری که در آن دین اسلام رابرسایر
ادیان تفوق است یکی هم جواز طلاق است
چنانچه مرد بزن خود بکوید (انت طالق)
یا (الحقی باهلك) قاعده درین باب کفتن
لفظی است که دلالت برفراق کند صریحا مانند
صیغهٔ اولین که دراینصورت احتیاج به نیت نباشد
یابطریق کنایه مانندصیغهٔ دومین که درانحال به نیت

محتاج است . مرد میتواند زن خودرا طلاق
کوید بی هیچ موجب وبی هیچ مقتضی . اما
درمیان ملل غیرمسلم ازاهل کتاب ودیکران
که زنان‌را درنزد ایشان مانند مردان قدرت
وتوانست درپارهٔ بلادایشان طلاق واقع نمیشود
مکر بدواعی قوی وبحضور خویشان وحکام
شرع . درممالك نصارای (کاتلیك) شریعت
بطلاق رخصت نمیدهد وکشیشان هرکز اذن
طلاق نمی‌توانند داد . اما عرف وسیاست مانع آن
نمی‌تواند شد . درشریعت ایشان چون بحکم
عرف طلاق واقع شد نه‌مرد میتواند زن دیکر
کیرد ونه‌زن میتواند شوهر دیکر کند . اکرچه
امر بقطع نسل منجر شود مکر درقلیلی ازمسائل
ومواقع اما درمیان پروتستان محظوری درطلاق
نمیباشد ولی بعد از آن زن ومرد هیچکدام
تزوج نمی‌توانند کرد .

اکنون دوکلمهٔ هم ازتمدن وتوحش بکوئیم .
فرقهٔ ازمردم امور دنیوی خودرا باهوای نفس خود
درساخته‌اند وآنچه مطابق دلخواه وخواهش
ایشان است ازلذات وشهوات برخود آماده
نموده تابدرجهٔ نهایت مستغرق حظوظ وهواجس

نفسانی وسالك سبیل سهولت ورفاه کردیده نام
اورا تمدن وظرافت وادب کذاشته‌اند • بلاد
خودرا بلاد تمدن وتهذیب ودیار ظرافت وادب
مینامند وازان دیکران بلاد توحش وناهلی
وبربری می کویند • خودرا مهذب ومؤدب
ومردم‌را غیرمهذب وغیرمؤدب ونامردم
می‌نامند • هرمملکت هرچه درظرافت وادب
وتمدن بیشتراست حسن رفتار وخوبی کردار
مردان بازنان بیشتراست • اما دستوری
ورخصت بزنان نسبت باحکام وعوائد بلادمختلف
ومتفاوتست • از آداب افرنج اینکه زن همیشه
کشاده روی و کشاده سر واکر بخواهد کشاده
بازوان‌است • درتابستان از پشت سر تامیان
شانه واز پیش روی تابه‌پستانها کشادن
جایزاست • زن باهرکه دلش میخواهد خلوت
می‌سازد • بابیکانه شب وروز وکاه وبیکاه
بتماشاخانه وبازیکاه میرود بکشت وکذار
درکوچه وبازار میکردد • زنان بامردان
میکویند ومی‌شنوند ومیخورند ومی‌نوشند •
بیکانکان درروزهای عیددر پیش‌روی شوهران
صورت ودست زنان‌را می‌بوسند وبپارهٔ

اندامشان دست میمالند . با بیگانه بقهوه‌خانه
وسرود گاهها درمیآیند . اینها همه درنزد
فرنگان ازاعلا درجهٔ ظرافت وازاقصا مرتبهٔ
ادب محسوب‌است وهمه‌را مطلوب . وسبب
این امر اندوه‌گساری مردانست از پهلوی زنان
وبهره‌مندی ازجمال ودیدار ایشان ومحروم نماندن
نرینه ازوصال وتمتع مادینه . دربلاد روس
پیش ازانکه باین ظرافت‌وادب مأنوس ومألوف
شوند زنان‌را بمجالس مردان بار نبود وباایشان
آشکارا سروکارنه . چنانچه امروزه همجوار
ایشان تاتاران بهمین سانند . چون درسفره بیگانه
بودی زنان برسفره ننشستندی . ولی درآخر
سفره دوشیزگان باآرایش وحلی‌تمام بجای طعام
داخل شدندی جامهای شراب وعرق وفقاع
دردست بمهمانان پیمودندی ومهمانان رخسارشان
بوسیدندی پس بیرون رفتندی وزیاده براین
زنان‌را ازمحفل مردان بهره نبودی . درزمان
پادشاهی پتر بزرگ درسایهٔ فراخ حوصلگی او
آزادی‌تمام‌یافتندو کارهائی که نمی‌توانستند کرد
دستوری کردن آنها یافتند . پایه ومنزلت
عالی وفروبهای غالی پیدا کردند . درمیان مردان
چندان‌رتبت وحیثیت بهمرسانیدند که تولیت

سلطنت بدیشان جایز شد . در بلاد انکلیز الآن عمل بعکس عادت بلاد روس‌است چنانچه زنان بامردان درسر یك سفره غذا میخورند اما در آخر سفره همینکه مسکرات بمیان می آید جای تهی میسازند ومردانرا بحال خود میکذارند تابدلخواه بنوشند ومصاحبت نمایند . کویند این عادت ازانکاه باز مانده‌است که مردان انکلیس بعدازطعام زیاده شراب میخوردند ومست وخراب کارهای ناشایسته بحضور زنان ومخل ننك وناموس‌حرائر ازایشان سرمیزد . پس این‌عادت متداول شد واکنون هم متداولست .

درممالك فرانسه زنان‌را قرب ومنزلتی تمام است . در اکرام واحترام زنان مبالغه‌واهتمام عظیم مینمایند . زنان می‌نشینند درحالتی که مردان ایستاده‌اند . مردان اظهار عشق ومیل ونظر بازی بدیشان میکنند وایشان اظهار لطف ومهربانی بمردان می‌نمایند . درحرکات وسکنات راه صواب وطریقهٔ آداب بمردان میآموزند . کفتارشان در رو دارد . کردارشان پسندیده ودلچسب همه‌است . درمجلسی که زن نیست

لذت نیست کرمی نیست لطف نیست • شادی
وسرور جشن وسور باحضور زنان است وفرح
ونشاط مجالس ومحافل بادیدار ایشان • هرکجا
زنست صدر مجلس آنجاست • بزرك همه‌اند
وصاحب اختیار همه • پیشروند و پیشوا
مختارند ومقتدا • رای آنست که می‌اندیشند •
حکم آنست که میفرمایند • امرشان جاریست
وفرمانشان ساری چون سخن ازامری ومهمی
میرود زنان همه‌زبانند ومردان‌همه کوش •
زنان همه کویا مردان همه خاموش • در بلاد
المانیا وفلمنك وانکلیس ودر بعضی ممالك متحده
امریکامردان شبهامیکده وخرابات‌میروند وزنانرا
بسامان خانه و پاس کاشانه وا میکذارند • اما
این امر درممالك فرانسه نادر بلکه ممتنع الوقوع
است• چه در آنجا مرد بازن دمساز
و همرازاست ودرتمتع ازلذایذ وحظوظ شریك
وانباز • صفای بزم مردان ولطف‌مجمع ایشان
زناست • ولی اینقدر هست که درفرانسه
مانند بسیاری‌ازسایر ممالك زنان سلطنت نمیتوانند
راند• کویند سبب آن این‌است که چون زنان‌را
سلطنتی حقیقی برمردانست اکر بسلطنت مجازی

ایشان هم دست یابند مردانرا یکبار بازیچهٔ خود می‌انکارند . چنانچه درعالم محبت همین میکنند . اما درانکلستان وروسیه وسایر جاها حق سلطنت دارند . باانیکه در پارهٔ بلاد چنانچه درفرانسه‌است زنان‌را بامور سلطنت دخلی نیست اما باز ایشان‌را درامور حکمی وفرمانی نافذوعظیم‌است . خصوصا هرکاه زن سلیطه وکار آکاه وشوهر چشم بسته و پادشاه باشد آنکاه رشته بکردنش میافکند و بهرجا که خاطر خواه اوست میکشد . اکر زن معشوقهٔ پادشاه باشد یعنی زن حقیقی وی نباشد و پادشاه خاطر اورا بسیار خواهد هرآینه بنده وفرمان بردار او خواهد شد خصوصا اکر پادشاه تنک‌رای وتنک روی باشد ومعشوقه بسیار دان وبهانه جوی . پس معلوم میشود که زن هرچند درظاهر پادشاه نشود میتواند درحقیقت بزرکتر از پادشاه باشد . چکونه نمیتواند که

(مصراع) (حسن میدهد بنده‌را شهی)
(عشق شاهرا بنده میکند)

(عربی)(ان المحب لمن یحب مطیع)

استادان عشق‌را بدین نوع تعریف کرده‌اند

که عشق مسارعت است بهر آنچه رضای معشوق
در آنست واین نیز مسلمست که کشش عشق در طبع
سلیم بسوی زنان است واهل فرانسه را میل
شدیدی بدیشان • آری رقت طباع وحسن
منادمت دراجتماع بعشق حاصل میشود (بیت)

(هر که عشقش نیست یکسر کار و بار)
(بهر او پالان و افساری بیار)

(عربی) فلا خیر فیمن لایحب و یعشق •

پارهٔ بر آنند که سکلابیان زمان پیشین
مردکان را میسوزانیدند • هر کاه مردی زن دار
میمرد زنش را نیز باوی بآتش میانداختند • این
آیین درنزد قدماء (اسوج) نیز معتاد بوده است
واکنون هم درهندوستان جاریست • چنانچه
هر کاه مرد بمیرد وزنی ازاو بماند آن زن آهسته
آهسته باتشکاهی که لاشهٔ شوهررا میسوزانند
درمیاید و بمرك خود بسوزش باآن لاشه مقاسات
مینماید • درشهر کلکته سالی بقدر هشتصد
زن بااین عادت مستهجن میسوزند • اما اقدام
زنان باتشکاه نسبت بکستاخی وهراسناکی وسختی
ایشان وسستی اعتقاد ایشان یکسان نیست • برخی
باکستاخی وشادی خودرا باتش میاندازند ولاشهٔ

شوهررا درمیان آتش ببغل میگیرند و باکی
نمیدارند تاانکه بااو خاکستر شوند • پارهٔ
دیکر ازروی سست باوری خویش باتش نمیایند
مکر بدلایل براهمی وترغیب وتشویق پدر ومادر
درآن باب • پس درهنکام در آمدن باتش
آلات وادوات ساز وموسیقار مینوازند
والتهاب وشعلهٔ آتش رابار وغن خالص میافزایند
تا فریاد وفغان زن باطنطنه وطنین آلات وآتش
شنیده نشود • واین امر درنزد ایشان موجب
ثواب آخرتاست وتقرب بحضرت عزت •
این ثواب را (سعطه) مینامند که بزبان هندی
بمعنی قربت مستحب میباشد که از بیوکان صادر
میشود • اینك دلیل آنکه اعتقاد باطل ورسوم
عاطل تابچه درجه درنفس زنان مرکوز ومستحکم
است • باید دانست که باعتقاد هندوان هلاك
انسان خود روا نبود •این عادت بدعت براهمه
و پیروان برهماست که آنانرا بدین سنت تحریص
وترغیب و بترك آن تهدید وترهیب مینمایند •
میکویند که این سنت زنان شوهر مرده
وشوهرشانرا وسیلهٔ فوز برتر درجات بهشت است •
همچنین کویند که ازمؤکدات این عمل یکی

هم آنست که درهند دختران درخورد سالی
شوهر میکنند و بمفارقت خویشان وتربیت
درز یر دست شوهران خوکر میشوند .
پس ازمرك شوهر ایشان‌را پشت و پناهی‌وکریز
کاهی نمی ماند . باقتضای ضرورت باید بخانهٔ
والدین بر کردند . ودرسایهٔ سرپرستی آنان
زندکانی کنند وحال آنکه در آن دیار پدر
ومادرراچندان دلسوزی‌و فکر بهروزی فرزندان
نیست . پس بحکم (النار ولاالعار) شکنجهٔ
آتش‌را بسرزنش خویشان ترجیح میدهند .
ازجانب دیکر هم ترغیب وتشویق براهمه
مرك‌را برزندکی برایشان هموار تر میسازد .
چه براهمه عیش دنیارا فانی وعیش آخرت‌را
باقی‌این‌را باکدورت وکذران و آن‌را باصفوت
وجاویدان مینمایند . میکویند که هرزنی که
درین نشأ خودرا بالاشهٔ شوهر بسوزاند
درنشأ آخرت بشمار هرسر موی وی هزار
سال بخوشکواری نشاط میراند ودرنعمت
سرمدی مخلد ومؤبد میماند .

این‌است که بیشتر ازنان بی بیم وهراس و بی اندوه
وزاری پس از بخشیدن لباس‌و پیرایه و بدرود

خویشان وهمسایه پای درآتش میگذارند و پروای هیچ ندارند . هرچند دولت انگلیز ایشانرا ازین عادت باز داشتن خواست دسترس نشد . چون درشهر مجال اجرای این آیین نمی یابند بصحرا میروند ودر آنجا داخل این ثواب میشوند . انگلیزانرا کمان اینکه پیش روی این عادترا گرفته‌اند ولی محض کمانست وآن عادت هنوز درمیان . (بیت)

(رسم بد درطبیعتی که نشست)
(نرود تا بروز حشر ازدست)

کویندکه باآن تشویق وترغیب براهمهٔ گمراه و بااهانت وخاری پدران ومادران دنی و بدخواه ابطال این عادت شنیع ممکن نتواند بود . آیا ممکن نتواند بود که بادلائل و براهین خاطر نشان پدر ومادر کرد که تربیت دختران از اذاقهٔ عذاب شدید بدیشان اسلم واعظم است . آیا باتربیت وتعلیم اضلال واغوا بودن اقوال براهمه‌را نمیتوان بدیشان تلقین وتفهیم کرد .

ازغرائب امور یکی هم اینکه اززنان (نیر) که قبیله‌ایست درصحرای (میبار) ودرمیان سایر قبایل آنجا ایشانرا شرفی‌است حکایت

میکنند ۰ کویند که ان زنانرا عادتی از عادات همه زنان مختلفتر است ۰ چنانچه مردان این قبیله همه اصحاب حرب وجنکند وشغلی بجز این ندارند وهرکز درفکر اندوختن معیشت بازنان خود نیستند ۰ پس زنان متکفل معاش مردانند ۰ هرزنی‌را خانه‌ایست وچند شوهر دارد که بنوبت یکان یکان بنزد وی‌میایند ۰ کویند که هرمردی‌را دری جدا کانه‌است که از آن در داخل میشود وسلیح خودرا بیرون‌در میکذارد ۰ ونیز کویند که آن زن‌را ایام مخصوصی‌است که در آن همه شوهرانرا جمع میسازد ومهمانی بدیشان میدهد ۰ خود باایشان غذا میخورد بی آنکه درمیان ایشان‌بجز مواخات وتحابی چیزی واقع شود ۰ همچنین زن همه فرزندان‌را که از ین شوهران حاصل میشوند می‌برورد بی انکه پدرشان‌را بشناسد ۰ اینچنین عادتی درمیان‌اهالی (اسپارته) که فرقهٔ ازقدمای رومیانست بوده‌است اما اکنون ازایشان اثری نیست ۰

قریب بنقیض این فقره اینکه کویند کروهی اززنان بودند که ایشان‌را (همزون) مینامیدند

یعنی زنانی که ترك شوهر میکفتند ونفس خودرا
وقف جنك وجـدال میکردند ۰ اکنون این
عادت منقطع کردیده‌است واز آنان اثری نمانده ۰
اینقدر هست که درمیان پارهٔ اقوام جنکجو زنانی
یافت میشوند که مانند شوهران خود فن جنك
وحرب میداننـد و باشـوهران بجنك میروند
و بدیشـان یاری میدهند ودرجنك کار مردان
میکنند ۰ پیش از ین سکان (اسوج ونوروج)
درفرنکسـتان زنانرا کشـتیبانی ودزدی وجنك
درکشتی میآموختند ۰ اکنون هم درجبال
بلاد(موره) طایفهٔ لشکری‌است اززنان باسلیح
جنك آراسته که درجنکها سرکردکی جاعتی
میکنند (مانیوت) نام که بمعنی ر بانید کان‌است ۰

(فصل هفتم در نسل ونژاد)

زه‌وزاد ازجمله اموریست که در نزد همهٔ
مردم ستوده‌است وعدم آن نوعی ازنقایص
وعیوب شمرده ۰ این‌است که کفته‌اند زن نازا
نباید کرفت ۰ درممالك اسلام وسـایر جایها
کدزیاده ازیك زن کـرفتن و تصرف
درجواری جایزاسـت بازکمست که کسی بیش
ازبیست سر اولاد داشـته باشد ۰ ازرسـوم

اهل کوه قاف یعنی چرکسان اینکه فرزندان خودرا بدست دهقانان خود بپرورش میدهند. در برخی بلاد دختررا برای ازدواج میفروشند این است که هر پدررا دختر بیشتر مال ومنال بیشتر است ودختران نوعی ازثروت و یسارند. بسیاری از پدران آن دیار بدختران خود که ملك ایشانست پیش از بلوغ تصرف فروش مینمایند.

(خرخیز) ان فرزندان خودرا بمقداری برنج یا آرد میفروشند. در بازار (وشندی) افریقیه بهای کودك سه کیله غله است. معاملهٔ پدران ومادران درحق فرزندان کاهی بپایهٔ سنکدلی و بیرحمی میرسد چنانچه بااینکه مهربانی ودلسوزی در بارهٔ فرزند ونازاولاد طبیعی است باز ایشانرا هلاك وتلف میسازند. مغاربهٔ پیشین باهمه مردمی وتهذیب فرزند خودرا بادست خود قربان مینمودند. کویند که یکی از پادشاهان (سیجیلیا)وقتی که بر (کارتاژ)یان فیروزی یافت شرط آشتی وی باایشان فرو کذاری این رسم ناهنجار ایشان بود. اهل جزیرهٔ (هوتابی) اولاد خودرا وقف بتی مینمودند (ادرو) نام وعادت ذبح انسان برای آن تا اوایل این قرن باقی بود. همینکه می پنداشتند

که بت خشمناك شده‌است موبدان بهرسو بانك
میـاآوردند تامردم اولاد نذر کردهٔ خودرا
میاآوردند وبرای فرو نشاندن نایرهٔ غضب بت
بکورسـتان میبردند و بعداز قربانی جثه اورا
پاره پاره کرده ببرکهای پهن می پیچیدند
و بدرختان میاآویختند . اهل (اسپارته)
بلکه رومیان هم بااینکه اکثر رسـوم خجسته
وفرخنده داشـتند چون زنشـان فرزند زشت
میزاد بی هیچ دغدغه وتشـویش خاطر اورا
برهکذار میـانداختند تابیـکانکان بردارند .
پیشینیان بلاد (اسـوج) نیز درزمان تنکی
اولادخودرا دور میانداختند .

کویند که در بلاد چین نیز از بسـیاری
نفوس انداختن اطفال برهکذارها شیوعی دارد.
اما بزرکان ومرو تمنـدان آنان‌را برمیدارند تا
ازسرما وکرما وکرسـنکی وتشـنکی نمیرند
وسکان آنان‌را ندرند .

در یکی ازجزایر (ماداکاشـغر) مردم
از پارسایان خود درخواست مینمودند تا زایچهٔ
مولودرا کشیده طالع وی‌را میدیدند . اکر
مسـعود ونیـك پی می یافتنـد چه به ازان
واکر شوم پی می یافتند ویااینکه درماه آذریا

نیسـان فرنکی زاده بود بمغارهٔ میانداختند تا درندکان بدرند ٠

درجزیرهٔ (فرموز) زنان‌را دستوری نبود که پیش ازسی و شش ســالکی فرزند زایـند ووجه این حرمت‌را کسی نمیدانست ٠ پس اکر پیش از ین سن زنی حامل میکردید جنـین اورا سقط مینمودند ٠

در بلاد (غیانهٔ) یکی دنیا درمیان قبیلهٔ (بیریس) چون زنی توأم میزاید ناچار یکی از آنان‌را میکشند بدین بهانه کـه توأمی فرزندنشانهٔ‌عهر وزناکاری مادراست ٠

انکلیزان درمیان هنود (جزرات) رسمی غریب دیدندچنانچه دختران‌را درحـین زادن میکشتند وندانستند که‌این رسم ازکجا بدانجا راه یافته‌است پس کوشیدندتا بسعی تمام کو یا این عادت‌را برانداختند ٠

پیش از ین کفته شدکه‌چرکسان فرزندان خودرا به‌تربیت دهقانان میســپارند و بخانهٔ پدران ومادران نمیایند مکر دروقت زن کرفتن وکم میماند که یکدیکررا نشناسند اینجا میکوییم که مزدمربی آنست که پدر طفل پس ازرسیدن بسن رشد رسدی از آنچه او ازغارت درراه

زنی میاورد بمربی میدهد .

اکنون باید دانست که اگرچه مردسنگدل و بیرحم‌را پروای اولاد خود هم نیست تا چه رسد باولادمردم اما مردمان رحیم‌دل وصاحب شفقت از پرستاری وسرپرستی بینوایان وبیچارگان دریغ وکوتاهی نمی نمایند .

در بلاد بزرك بیکس‌خانه و یتیم‌خانها که مارستان مینامند ساخته‌اند و بی پدر ومادر وسایر بیچارگان وبینوایان‌را در آنجا نهاده متکفل هرگونه احتیاجات وضروریات ایشان میشوند وعلوم و صنایع بدیشان میآموزند .

درلندن بنام حضرت عیسی مارستانی سخت بزرگست که اطفال آنرا گاهی به پیشگاه شهرآورده باصور متعدده نوازشها ومهمانیها میکنند . همچنین در (هامبورغ) نمسه از برای نرینه ومادینه مارستانیست که کودکان آنرا نخست درکوچها میگردانند وتوانگر زادگان بایشان هدیها وتحفها نیاز میکنند بعد ازان ایشان‌را درروز مخصوص بتفرجگاهی میبرند وجشنی برای باداش علم وعمل بدیشان دادن برپا میکنند . همان طفل که دراثناء سال

از الفاظی که افاده معنی طاعن در سن کند
یاد می‌کنند . پیش از این در شمال بلاد افرنج
پیران سالخورده امنای شرایع واحکام میبودند
واز روی کمال استغنا و بی‌نیازی بسبب مدخرات
اذهان ایشان احتیاج بتدوین کتب ورسائل
در آن باب نداشتند . ایشان نیز تابع و پیرو
آیین ورسوم قدیم میبودند . واز اموری که
از غرائب شمرده میشود جبلی وفطری بودن
احترام وتعظیم شیوخ است در نزد اعراب واتراك .
برخی از دیو ساران وطوائف نامردم
از جاده مراعات مودت فطری پای بیرون نهاده
مرتکب عادتی بالکلیه خارج از مردمی ومروت
می‌شوند چنانچه پیران درمانده از کار
وبی دست و پارا بجهة اینکه از تحصیل قوت
فرو مانده‌اند میکشند وانتظار اجل ایشان
نمیکشند . گویند که کشتکان این گونه پیران
نزدیک ترین مردم است بایشان از حیثیت
پیوندی وخویشی باخرسندیٔ پیران بقتل
خود چرا که این امر عادت وعادت طبیعت ثانوی
شده است . این رسم بد در یکی دنیای شمالی
کم گردیده است بلکه نزدیک بدانست که از بیخ

وبنیاد برانداخته کردد ٔ مانند اکثر ازعوائد وحشت ونامردمی که کم کم ازمیانه برمیخیزد •

یکی ازمصنفین میکوید که در یکی ازجزیرهای یونان که (سیوس اوزیا) می‌نامیدند وقتیکه میخواستند پیرمی‌را بکشند شراب زهر آلود بوی مینوشانیدند •

وچون این عادت اززمان قدیم درنزد ایشان ریشه کیر شده بود ازرك وریشهٔ ایشان بیرون نمی‌رفت • این عادت نظیر عادتی‌است که درنزد طایفهٔ (افونیان) مؤسسین (مرسلیا) جاری بوده است • چنانچه هرکاه یکی ازشیوخ دیوان بلد ازجان خویش سیرمیشد موجبات واسباب قتل خودرا بیان میکرد وشراب زهر آلود برای قتل نفس خویش میطلبید پس اکر بیان اسباب اورا مقبول وخرد پسند می‌دیدند از آن شراب بوی میچشانیدند واکر نه اورا از آنعمل منع می‌نمودند •

در بلاد هند درمیان (مهرات) رسمی بود سخت ناپسند اکرچه نادرالوقوع است بدین کونه که اکر کسی‌را بردیکری قرضی‌است

واستیفای آن نمی توانست یااینکه بکمی مظلمه بود وتوانائی اخذ ثار وانتقام ازدستش برنمیآمد حماقت وکودنی وی‌را بارتکاب امری شنیع وامیداشت • چنانچه مشعلهٔ افروخته بازنی پیرکه بیشتر مادران طلبکار یاستمدیده یا یکی ازخویشاوندانش بودی بخانهٔ بدهکار یاستمکار فرستادی تاخودراعرض وندرسوختن‌وخاندان غریم‌رانشانهٔ تیر لعن‌وطعن‌جاویدی نمودن کردی ووعد وتهدید نمودی بدین‌که دردنیاو آخرت ایشان‌را آسایش وراحت حرام خواهد شد • گاهی غریم این امررا شوم وناپسند شمردی وازرعب وهراس‌خود بوفای حق واسترضای خصم پرداختی • گاهی نیز بمقام‌نکول واعراض برآمدی تاپیرخودرا آتش زدی • پس آن خاندان که موجب سوختن پیرزن میشدند ازچشم اعتبار مردم ساقط ودرجهٔ احترام واعزازشان هابط میشد ومردم از آمیزش آن خانواده کناره‌می‌جستند وشاید می پنداشتند که عذاب ونکال الهی بدان خاندان حلول نموده‌است وتاروز بازپسین روی رستکاری وخلاصی ندارند •

(فصل نهم در جنائز)

کرامی داشتن مرده درنزد همه مردم طبیعی است اگرچه این اکرام بحسب اختلاف امم مختلف است چنانچه شاید تعظیم وتوقیر قومی مرموتارا درنزد قومی دیگر غریب نماید • ازعادات جاریه درنزد بعضی تشییع جنازه است بادبدبه وکبکبه • مثلا درمیان اعراب بادیه نشین خویشان مرده درپشت سر تابوت پای برهنه میروند زنان کیسوانرا پراکنده خاکستر بسر می‌پاشند • نوحه کران بمرده میکریند تاشعار شیون واندوه اظهار کنند ومرده‌را باوصاف راست ودروغ بستایند • بعداز برکشتن ازتشییع جنازه طعامی هم میدهند وشش بار مهمانی عزا می‌دهند ودر آن مهمانیها نوحه کران شکمها ازعزادرمیاآورند • نخستین این مهمانیها روز سیم دومین نهم سیومین پانزدهم چهارمین چهلم پنجمین درسر شش ماه وششمین درسر سال مرك مرده‌است •

در (ابسك جبل (ابرنات) ودر پارهٔ بلاد دیکر زنان درعزا شیون مینمودند موی می‌تراشیدند روی میخراشیدند ودرمیان چرکسان

مردان باتازیانه وچوب خودرا کتك میزدند ٠
درافریقیه وجزائر بحر معتـدل که بحر جنوب
و بحر کبیر نیز میکویند وفرنکان (پاسفیك)
مینامند همینکه پادشـاهی یا امیری بزرك میرد
جمعی ازغلامان وبندکان را برسر قبرایشان سر
میبریدند و بنام اکرام باایشان دفن میثمودند ٠
این عادت همـان عادت رومیانسـت که چون
مرده‌را اعزاز خواستندی اسـب تازان و نیزه
اندازان بمیـدان بازی بر کماشـتندی تا بازی
کنان یکی ازایشان کشته شدی ٠

درزمان سـلف رسم فرقهٔ دراکرام میت
سوزاندن لاشهٔ وی بود ٠ مانند یونانیان ورومیان
وقدماء فرانسه ونمسـه واهل (اسکندیناو)
اینقدر هست که اهل (اسکندیناو) خاکستر
بقیهٔ مرده‌را درظرفهای ناهموار سـاخته نهفته
درمقبرهٔ کلین یاازسنك درشـت ناتراشیده دفن
میثمودند ٠ درجهات شمالی آن بلاد اکنون
پارهٔ ازان سنکها موجوداست ٠ این سـنکها
اکرچه درساخت ناهموار اما سخت استوار
است ٠ در پارهٔ ازان ظرفها مهرهای دشوارشکن
ازآبکینه ومرجان وانکشـترین واسلحهٔ برنده

نیز یافت میشود که وصلهٔ مرده ودلیل آنست
که مرده آنهارا استعمال مینمود ۰
گویند که از پیشینان هیچ گروهی مانند مصریان
قدیم یعنی قدماء قبط درامور دفن اموات اهتمام
نداشته است ۰ این گروه بدستیاری هنری
از بدایع صنایع که بدن مرده‌را از پوسیدن
وگندیدن باز میدارد ببقاء وعدم انتشار آن
دست رس میشدند ۰ چگونگی آن هنر اینکه
جثهٔ مردگانرا باروغن بلسان میاندودند
ودرکنار نیل درمغارها وسردابهائی ازسنگ
تراشیده دفن مینمودند ۰ تفصیل بلسان اندائی
آنکه چون کسی میرد جثه‌اش‌را به‌بلسانیان
یعنی آنان که روغن بلسان میاندودند میدادند
تا درون ودماغ اورا بوجهی استوار در آورده
پاك و پاکیزه میساختند پس بامواد مصطکی
که اجسام‌را بالخاصیة درقرون متعدده متعاقبه
ازانحلال وتلاشی باز میدارد می‌خیسانیدند ۰
پس از آن بپارچها ولفافها بپیچیده آنرا مومیا
مینامیدند آنگاه باتابوتی آراسته یا باصندوقی
بشکل همان مومیا دفن مینمودند ۰ درمغارهای
نزدیك بلاد قوص مومیا یافت میشود ازکثرت

برروی یکدیگر ریخته ۰ اما قبور ملوك و بزرکان درسردابهای مخصوص است ازسنکهای ناتراشیده و بیرونش بنقشهائی که دلیل رتبه و پایه وچکونکی عبادت مرده است آراسته است ۰

در بعضی ازاین مقبرها درنزدیك مرده بتی نیز هست چنانچه کویا میت ازو چشم داشت ثواب یاعقاب دارد وهمانا اشاره است بدینکه روح را هر آینه ثوابی یاعقابی است ۰ باری مومیای مصریان ازموادیست که عجایب وغرائب پژوهان بدیدار آنها سخت مشتاق وراغبند وهیچ کنجینه آثار قدیمه نیست که چیزی ازمومیای مصر درآن نبود ۰ درمیان بعضی ازکفنهای مومیا از برك درخت مکتوبی یافت میشود مشتمل برتماثیل وتصاویر ومفید معانی خاص ۰ کویند که آن مکتوبها متضمن مختصری ازسیرت وترجمهٔ حال مرده ومحتوی بردستورالعملیست بدلالت اخلاف برمسلك اسلاف ولی تا اکنون کسی ازاین اخلاف بفهم رموز واشارات آن اسلاف نرسیده است بااینکه دریافت آن هرآینه بسیار سودمند است ۰ همچنین باآن مومیاها

صورتهای خنفسا ازسنك یشم و آتش زن
ومرمر سرخ و نیز صورفوا که ودواب بلسان
آلود وآلات پیشه‌وکسب وکارمیت ومانند اینها
نیز یافت میشود • کذشته ازاینها اکر مرده
زن بودی وتوانکر اورا با پیرایهایش بیراستندی
پوششی که اندامش ازوی بکذرد بوی
پوشانیدندی تادر پارچه یکتا وساده پیچیده
نشود ومانند زندکان لباس اورا دامن وآستین
باشد • کمترین فائدهٔ این امر آنکه آن مومیا
عرض جمال ومظهر صورت آن مرده بودی •
صندوق میت ازچوب (جمیز) که نوعی
ازانجیراست میبود ودرون و بیرونش مزین
ومنقوش • برسر هرقبری سنکی استوار
مینمودند معنون باسم ورتبهٔ میت • خلاصه
درهیچ اقلیمی ازاقالیم ازقدمای جاهلیت کسی
مانند مصریان بنکاهداری اجسام مردکان
اهتمام نمی نمود • لکن اهل (برو)و(مکسیکا)
نیز بدنهای مردکانرا بلسان اندود میکردند
خصوصا بدنهای توانکران وحکامرا • پیش
از ین درجزائر خالدات طایفهٔ بودند (غونس)
نام پشت بپشت درآنجا زاده و پرور یده
که درتحت حکومت اسپانیول قطع نسل

ایشان شد این طایفه نیز مردکان‌را باروغن بلسان میاندودند و باپوست بهایم کفن ودرمغارها دفن مینمودند . پارهٔ ازآنها درهمین ازمنهٔ قریب نیز یافت میشد .

رومیان درامور اموات بی‌هیچ تکلف احتفال بسوختن اجساد واجسام اکتفا مینمودند وخاکسترشان‌را درظرفی سنکین یا رخامین نهاده آنها رادرمحرابی نزدیك شارع‌عام دفن مینمودند . درراههای نزدیك شهر رومیة الکبری ازین قبور بسیار بود وتااکنون هم هست . درسایر بلادی که درزیر حکومت رومیان بوده‌است برمزارها سنکها برافراشته‌اند ونام کسانی که بقای نام ونشانشان مطلوب بوده است نکاشته . همچنین در بلادی که سنك آسان سنب ومستعد مدفن یافته‌اند آنهارا تراشیده دخهٔ مردکان ساخته‌اند . درصحاری افریقیه و بلاد یونان واناطولی وفلسطین ازین کونه دخهها بسیار یافت میشود که اکنون تهی‌است ولی وقتی ازاموات انباشته بوده‌است .

اکنون باید دانست که درمیان این مردم

بااین اعتنا بتجهیز وتکفین وتدفین وباکبران پارسی که مرغان کوشت خواررا بخوردن کوشت مردکان دعوت مینمایند فرق بسیار است • مجوسان مرده‌را درحفرهٔ سرباز مینهند تامرغان کوشتخوار ازکوشت بدنهایشان بهرهٔ یابند پس استخوانهای باز مانده‌را خویشاوندان برمیدارند وهیچ نمی پندارند که این عادت نوعی ازاهانت بمردکانست بلکه ارتکاب این عادت‌را بهترین ثواب ونیکوترین اعمال میدانند ودرسپردن لاشه بخاك تاپوسیده ومتلاشی شود بهرهٔ وفائدهٔ نمی بینند •

در پارهٔ بلاد یکی دنیا زنان هنودرا عادتی‌است قریب بدین چنانچه زن چون فرزندش میمیرد جسد اورا بزنبیلی میکذارد و بشاخ درخت میاویزد • برخی ازقبایل یکی دنیای شمالی مردهٔ خودرا درهمان کلبهٔ که ساکنند دفن میکنند • در (ازلند) جدید وحشیان مردکانرا درتنور خشك میکنند و بعدازتکفین آن در بوریا مانند مومیا برای نکاهداری درتابوتها میکذارند ودرجایی دور ازدست رسی آدمی میاویزند • کاهی هم

بعد ازمرك انسان را دفن میکنند و پس
از یکسال قبرش را شکافته استخوانهایش را
بمحفلی عظیم میآورند ودر آنجا جمع نموده
باسبدی میآویزند • ازوحشیان هند طائفه ایست
(غاروس) نام که مردکان را درتابوتی
بآتش میاندازند و پس ازسوختن خاکسترش را
کرد آورده درهمان جای سوزش دفن میکنند
و بربالایش قبه یامحوطه میسازند و تا سی شب
در آنجا قندیل میسوزانند • عادت مشهد جنازه
یعنی مرده کشی درنزد ایشان آنست که
جنازه را باساز وآواز و بامستی بی پایان
و پای کوبی فراوان تشییع مینمایند • پس
اکر مرده جاسنکین است و بشیون میارزد
یکی از بندکانش را برسر قبرش سر میبرند
تا جسدش را باجسد خواجه بسوزانند •
اینکونه قربانی درمیان جبابره برابرهٔ نابکار
در بلاد افریقیه و آسیا وجز اینها بسیار
واقع میشود • درجزیرهٔ (هایتی) ودیکر
بعض جزائر مردهٔ اغنیا را باظهار تجمل
وتزئید وازدحام وغلبهٔ زنان برمیدارند •
زنان لباس سفید در بر وکفشهای سفید بر پا

ودستمالهای زرد بگردن باد بیرنهای کلی دردست بجنازه را تشییع میکنند تا عاقبت بخیر بگور رود ٠

درنزد یهود امر جنازه متضمن امور عجیب است ٠ از آنجمله بسیار دقت واهتمام دارند بدفع تطیر یعنی فال بد ودروقت همراهی جنازه پیوسته باستعاذه ازشیطان و به تسبیح وتهلیل بحضرت یزدان میپردازند ٠ در(پولونیا) که استیجار نوحه گر وخواننده درجنازه ازعادت مستمرهٔ ایشان است و پیش ازین بنوحه وغنا چنك ونای هم میافزودند چون کسی میمرد پیری بسیار سالخورده درنزدیك جسد مرده جزوی چند از کتاب مقدسشان میخواند ٠ درهنگام برداشتن جنازه لباس مرده را میدرند وموی یش میسترند ودر هنگام دفن خویشاوندان جامهارا چاك میزنند وروزی چند باهمان جامهای چاك زده میمانند ٠ فرزندان مرده خاك بردهان وچشمها میانبارند ٠ ودرنهادن بلحد پای مرده را رو به بیت المقدس برمیگردانند ٠ درمرگ زن شوهر با بازماندگان هفت روز برخاك بسوگواری می نشینند بدن

نمیشویند سر نمی تراشند چندهفته بسیاه وسفید
دست نمیزنند کرد اموردنیا نمیکردند • حتی اینکه
اکر کسی سرسلامتی کوید پاسخ باز پس نمیدهند •
اکر فقیراست درین اوقات سایرین خرج اورا
میکشند • پس ازچند هفته انکاه دوختن
رختهای چاك زده براو جایز میشود • همینکه
پسر بمرك پدر می نشیند تا روز قیامت چاك
کریبانش دوختنی نیست • درد بی درمان
اینکه هرکه را لباس عزا در براست یکسال
تمام بهیچ لفظ تحیتی اورا تبریك وتهنیت نشاید
کرد •

(فصل دهم درشکار خشکی ودریایی)

شکار درنزد کروهی جزو ضرورت ودرنزد
کروهی دیکر جزو ریاضت وتفرح است •
مردم ینکی دنیای شمالی مدتی مدید پیش از آنکه
برزکری وسوداکری وپیشه وری درنزد
ایشان متداول شود باصید وشکار زندکی
میکردند • کارآمدانشان باهنك نخجیر چندروز
پیدرپی به بیشها فرو میرفتند وکاه میشد که
از بنکاه خویش بقدر صد فرسنك دربی

بهائمی که خوراک ایشان‌را میشایست میافتادند .
گوشت نخجیررا قوت و پوستش‌را لباس
میساختند . همینکه زمین بلادشان کشتزار
شد و کشت و کار رونق یافت گذران ایشان
باصیادی باطل واین گونه زندگانی عاطل گردید
وزراعت وفلاحت‌را مایهٔ زندگی قراردادند .
درمیان وحشیان (بریزلیا) مرد باهمراهی
زن باتیر و پیکانهای گوناگون بامداد از بنگاه
خودبیرون میرفتند و به بیشهای انبوه میخزیدند .
مرد درزیر شاخ و برگ درختان باشکم بزمین
میسرید و به (کبی)وبوزینه و (تابور) که
نوعی از گرازاست و به (اغوتی) که‌حیوانی‌است
بجثه قریب بخرگوش تیر میانداخت . چون
یکی ازین جانوران را شکار کردی زن به‌بنگاه
میبرد ودر آنجا شام شبشان‌را ترتیب‌میکرد .
ساکنان جبال (آنده) مرد وزن باهم بشکار
سیاه گوش بیرون میرفتند ودرسنگلاخها
پژوهش مینمودند . وهرجا که سراغی و بویی
ازسیاه گوش میبردند یامیشنیدند دامی بجانب
سوراخ او میگستردند . همینکه چند تن ازان
بدام میافتاد زن باشادی اورا بلانه میبرد .

در کنار شهرها شکار بانان باسکهای مخصوص سمورآبی‌را در پی میافتادند و اینقدر میدوانیدند تا درانجام اورا باهمه تولکان که درسوراخ داشت میگرفتند ٠

اهل یکی دنیای جنوبی کاهی به‌پی شکار (یاغوار) که نوعی از گربه‌است خطرناك میافتند ٠ خطرناکتر از ین صید خرس سفیداست درمیان اهالی (سمو ید) و (لاپون) و(اسقیمو) که ایشان در یخهای بحر قطب شمالی اورا نخجیر میئمایند ٠ بهترین راه از برای نخجیر خرس‌سفید آنست که صیاد پوست خرس میپوشد ونزدیك وی میرود بطوریکه امر براو مشتبه میشود که خرس‌است یا آدمی پس ضربتی مهلك براو میزند واز پای درمیآورد ٠

درافریقیه اعراب ومغاربه وغیر ایشان آهو وکاو وحشی صید میکنند ٠ در بلاد آسیا (کیماکیان) بسیار بصید مایلند ٠ سوار اسبان میشوند ودر پی شکار میافتند ٠ ازعقب کرکان میتازند و باتازیانهٔ که عوام آنرا (فرقله) میکویند میزنند واورا میکیرند ٠ کاهی سواره باچرخ و باز که برروی دست میرند شکار

میکنند • این امر پیش ازین وقتی که شکار
مخصوص نجبا واشراف بود وکسی بجز بزرکان
دستور شکار کردن نداشت درنزد اعیان افرنج
نیز معتاد بوده‌است • انکاه درخارج شهر
بنا وزراعت کم بلکه اکثر بیشه زار وجنکلستان
بود • اکر کسی زمینی‌را میکشت و کرازی
دشتی بر آن میکذشت ومیکند وخراب میکرد
یارای آن نداشت که موئی از بدن آن بکاهد •
اکر احیانا یکی ازفلاحان متعرض قتل کرازی
میشد قتل وی واجب میکردید چرا که بامری
فوق مرتبهٔ خود تصدی نموده بود •
تااکنون‌در بلاد انکلیزنخجیرکری‌کار کسانی‌است
که ارباب مبانی واراضی عظیمند • ارباب سوار
اسب میشود و به پی انها میتازد وبهمراه خود
خدم وحشم و آلات وادوات نخجیر کری
برداشته کلفت عظیمی درین باب متحمل‌میشود •
دردنیا هیچ چیز خطرناکتر ازشکار فیل
هندیان نیست • تاکسی را جرأت شیر وحیلهٔ
روباه ودست و پنجهٔ بوزینه نباشد باین کار
اقدام واقتحام نمی‌تواند کرد • درماه تشرین
وقتی که پیلان ازجنکلستان برای چریدن پارهٔ

چیزها ازجوار جنکل وبرای برهم زدن مزرعهٔ نیشکر وشلتوك زار ازجنکلستان بیرون میآیند صیادان بخیال نخجیر میافتند . نخجیر بانان دوفیل ماده دست آموز بهمراه برده آن دو پیل ماده نزدیك پیل نر میروند واورا نوازش میکنند . پس نخجیربان آهسته درزیر شکم پیلان مادهٔ دست آموز میخزدو بنوعی که فیل نر خبردار نشود ریسمانی کلفت ومحکم بپای او می‌پوندد . مادکان اورا بنزدیك درختی میکشند ونخجیربان ریسمان‌را بدرخت استوار می‌بندد . اما این کاررا باتردستی واستادی غریب بجای میآورد . درانجام فیل خبردار میشود برمیآشوبد خشم میکند ولی رستکاری از پالهنك نخجیربان هندی کار حضرت فیل نیست . انکاه بدست صیاد اسیر افتاده آنرا باماده پیلان بخانه میبرد .

صیادان هندرا عادت آن نیست که پیل‌را همیشه یکان یکان صید کنند . بلکه بیشتر اوقات انرا بیکبار وبیك ناكاه خیل خیل وفوج فوج میکیرند چنانچه درصحرا فضائی‌را باخندقها وحیاطهای چوب پوش محاط ومحفوف میسازند

ودری کوچك درخورد دخول فیل باو میکذارند • پس خیلی ازماده پیلان دست آموز باخود میبرند تا آنان بازه پیلان به پیرامون هم جمع میآیند • انکاه نخجیربانان از کمین تاخته آنانرا ازعقب میرانند وبدستیاری فریاد وغوغا وتدبیرهای کوناکون آنانرا بفضاها درمیاورند که درون آمدنشان آساناست وبیرون آمدن دشوار • همینکه در آن فضا محصور ماندند بنای هدیر ونفیر میکذارند • پس صیادان میآیند و یکان یکانرا یابا ملاطفت ویا باخشونت بحسب اقتضا ازانجا بیرون میاورند وبااینکه ازحیثیت وحشت اشد بهایمند باین دست آویز بدست آموزی دسترس میکردند • عاقبة الامر ازتحف هدایای ملوك هند وغیرایشان ازبزرکان وتوانکران میشوند •

بسیاری ازمردم باصید ماهی عمر می کذرانند وصید ماهی ازصید سایر حیوانات بحری نافعتر واستوارتراست • در (غروا لنده) و (سمویدی) و (اسقیمو) کاوآبیرا که (فوکا) مینامند ازکنار دریا شکار میکنند • در (فینو) ماهی (سلمون) را ازنهرها

شبانه با آلتهای چنکالین بدر آورند . اینکونه
صید ماهی در پارهٔ جزائر روم هم باروشنائی
چراغ متداولست اهل (نوروج) تا جزیرهٔ
(واجنی) میروند وصید ماهی میکنند .
انکلیزان و یکی دنیائیان ماهی شمط درر یکزار
بلاد (ترنوف) یعنی مملکت تازه میکیرند .
روسیانرا دردهنهٔ نهر (اتل) شیلات یعنی
ماهیسار عظیم است . بسیار ازماهیان بزرك
که (اشروجیون) مینامند درآنجا صید
میکنند وتخم ماهی ایشان تخم آن ماهی است .
قزاقان روس را هرساله درجزیرهٔ (اورال)
زمان صیدی است که دسته دسته تابدان نهر
میروند چنانچه کویا به نهب وغارت میروند .
چون بدانجا میرسند صف میکشند وهرکس
بجای خود میایستند وماهیانرا باتیر میزنند .
پس باغنیمت خود برمیکردند یانکاهش میدارند
و یا میفروشند . ومانند این صید دریکی دنیای
شمالی هست . کشیشان که ازفرنکستان برای
ترسا نمودن اهل یکی دنیا رفته اند پیشا پیش
آنان که ترسا شده اند میانشتند وایشانرا بکنار
دریاها ونهرها که مکان تخم نهادن سنك بشت

است درر یکزار میبرند • پس هر کس پارچه زمینی میکیرد واز برای خود تخم سنك پشت بیرون میاآورد وده یك آنچــه بیرون میاورد مال کشیشاناست • بعدازان باخچهای چو بین وکردونهای پرازتخم بجای خود برمیکردند • درصحرای (نوروج) و (ایقوس) ودرجزائر (هبریده) و (رکاده) و (سـیطلان) کسیرا ممکن نیستکه ازصخرهای آنجا بیرون آورد وقدرت آنکه چیزی ازجای دوردست بیاورند هم ندارند • چند ماه ازسال‌را باتخم مرغان دریائی که برسنکهای بلنـد آشـیان میکذارند وامواج بحر همیشه در پای آنسنکها بتلاطم‌اسـت کذران میکنند • ایناسـت که بدسـت آوردن آن تخمهارا مشـقتی عظیم لازم است وموقوفاست بجسارت بسیار علی الخصـوص در (ایقوس) چه درآنجا باید آدمی ازصخرهـای بلنـد خودرا بقعر دریا دراندازد تا تخم وجوجـکان خور مرغانرا که درمیـان سـنکهای برنده وخنجر واراسـت درآورد • در جزائر (فارده) ازتوابع (دانیمارك) صید ماهی (مرسوان) که نوعی

ازماهی (دلفین) است کسب معظم آنجاست
دروقت آن ازسال در دریا جم غفیری ازان
ماهیان پیدا میشود . صیادان بازورقها بدریا
میروند و پیرامونشانرا میگیرند و باهایهو
چندان سراسیمه مینمایند که ماهی خودرا بریکزار
میاندازد . آنگاه اورا پاره پاره می‌کنند
وهر کس رسد خودرا میبرد . اگر احیانا
غریبی در آنجا یافت شود اورا نیز حصهٔ
بقاعدهٔ مقرر خود می بخشند .

(فصل یازدهم در سوداگری ونقود)

معلوم‌است که مردم غیر مدنی‌را بهرهٔ
ازمعاشرت وآمیزش بادیگران نباشد
و بجز درامور جزئی بایشان احتیاجی نه .
رابطهٔ داد وستد ومایهٔ تعاوض بایکدیگر بسیار
کمست بخلاف اهل حضر و بادیه نشینانی که
تمدن وظرافت بدیشان راه یافته ومخالطت
درمیان ایشان بسیاراست وآنچه در آن
سود زندگانی و پیرایهٔ تن آسائی ایشان است
بایکدیگر داد وستد مینمایند . پس آنچه
ازما یحتاج ایشان افزونتراست بدیگران
میفروشند وآنچه درایشان یافت نمیشود

ازدیکران میستانند • درنزد خود نیز در بلادی
که آباد ساخته‌اند انواع اسباب که متکفل
زندکانی وحاجت ایشاناست بکار میبرند •
درزمان قدیم اصل معامله بمجادله بود چنانچه
اکنون هم معاملهٔ پارهٔ وحشیان بلکه پارهٔ
اهل مدنیت بهمین سانست •

درجزیرهٔ (ملق) هند وغیر آن سودای
خوشانه میکنند • چنانچه فروختار بلدی
که درآنجا سرسودا دارد متاع وکالهٔ خود
میاورد ودر بازار بجائی میکذارد وخود
بدینسوی وآنسوی میکردد •

خریدار نیز کالهٔ خودرا آورده درنزد
متاعی از آن فروختار که میخواهد میکذارد
و میرود • فروختار میاید اکر بهارا شایسته
دید برمیدارد ومعامله سرانجام یافته‌است
واکر کم بشمارد یا نپسندد برنداشته میرود •
خریدار باز می‌آید یامتاع خود میافزاید ویااینکه
آنرا برداشته میرد • اینك رسم تجارت
وسوداکری خوشانه شاید سبب آن باشد که
ازهردوسر زبان یکدیکررا نمیدانند •

رومیان دراول بجز کشاورزی نمیکردند •

پس از آن آغاز نمودند بداد وستد چنانچه
گاو وگندم که داشتند میدادند وآنچه
نداشتند میستدند . بعد ازان چون این
مبادله‌را پرزحمت دیدند چه بسوق حیوانات
ببازار وبحمل ونقل حبوبات احتیاج داشت
ازفلزات پارچهٔ چهار گوشه ساختند وبرروی
آن صورت گاوی نگاشتند وبدان آنچه لازم
داشتند میخریدند واین پارچه فلز نایب مناب
حیوان بود . تااکنون هم پارهٔ ازین نقود
ناهموار درنمونه خانهای آثار قدما یافت میشود
چنانچه درشهر (پاریس) دیده شده است .
پس از آن این نقودراهم نسبت باشتراء پارهٔ
چیزها سنگین دیدند نقود سیم وزررا اختیار
کردند . چه مقدار اندکی از آنهارا بهای گلی
بود وانگهی این دو فلز بالذات نفیس میباشند .
(لیکورگ) پادشاه (اسپارته)
مردمرا ازسوداگری منع نمود چه بآئین او
مردم بایستی همه لشکری باشند یابکشند یابمیرند .
پس نقدی ناهموار مانند نقد رومیان قدیم
متداول ساخت .
رومیان ومردم (لابونیا) زمانی دراز

بمعاوضه باپوست سمور وغیر آن ازحیوانات
که پوست آنها پوستین‌را شاید معامله مینمود .
مالیات وبده دیوانی ایشان هم از پوست بود
چنانچه اکنون‌هم درنزد اهل سبیر معمولست .
حتی اینکه درانجام کار نقودی از پوست
پارچها ساخته درمیان خود باآنها داد وستد
مینمودند .

دربلاد هند ودربعض بلاد افریقیه بهای
چیزهای فرومایه خرمهره‌است . دربلاد نوبه
و(کردفان) ازآبکینه مهرها بشکل در
ساخته‌اند ومعامله بدانهاست . دربلاد سودان
کیسه‌ها دارند پر ازخردهٔ زر که بجای درهم
ودینار بخرج میرود . دربلاد آسیا وافرنج
درزمان پیش شوشهای زرین وسیمین باوزنهای
خاص داشتند که هرجزئی ازاجزاء اورا قیمتی
معین بود دروقت احتیاج بقدر لزوم‌ازاو بریده
بکار میبردند . دراوایل مملکت فرانسه نقودرا
اوزانی معلوم وانواعی ازمعاملات برسم اوزان
ونامشان هم بنام آن اوزان بود . مثلا اگر
اسم نقد رطل میبود آن معامله‌را هم بلفظی که
معنای آن رطلی بودی می گفتند ورطل بیست

جزو بود وهرجزوی‌را (سولدیا) مینامیدند پس هر (سولدی) نصف عشر رطل میشد . اکنون ازنقود درنزد ایشان اسم رطلی باقی مانده‌است که کویا عبارت ازفرانك‌است . اسم (سولدی) هم ازمیانه نرفته‌است . اما هیچیك برقیمت اصلی خود که رطل ونصف عشر رطلست‌نیست‌بلکه فرانك پنجریال فرانسوی وسولدی نصف عشر فرانکست وفرنك ازنوع فضه وسولدی ازنوع فلوس محسوب میشود . وهمچنین سایر اوزان دراغلب بلاد تغییر یافته است مانند وزن درهم ودینار درنزد عرب .

اکنون باید دانست که سیم وزر درپیشتر بلاد فرنکستان ازانگاه باز که یکی‌دنیا کشف شده‌است فراوان وبیش ازپیش دردست مردمان‌است . بهای زر وسیم کاسته یعنی نرخ چیزها کران شده‌است . نرخ پیش ازکشف یکی دنیا کجا وبعد ازآن کجا . درحقیقت کمان نباید کرد که چیزها پیش ازین ارزان بود پس ازان کران شد . ولی باید ملاحظه کرد که نقود پیش ازین کم بود اکنون فراوان شده‌است .

همچنین باید دانست که‌دربلاد معامله باعیان

ودردار اسلام بسته بشروط است و در بلاد
افرنج بعوائد ورسوم معامله میشود . کیفیت
انواع بیوع که بیع بالذمه مثلا ازان
قبیل است در کتب فقه مسطور است
اما عادت بعض بلاد افرنج مثلا درین باب
این است که ایشان درین اواخر یك نوع معامله
اختراع نموده‌اند باسهولت وآسانی وتمام آن
تمسك دین یعنی پولیچه وکاغذ دولتی است که
کاغذ زر حواله وغیر آن میکویند . بیان این امر
آنکه هر کس کاغذی باسم خود میسازد ومدتی
قرار میکذارد و با اذن دولت طبع میکنند .
هر کاه بخواهد بکسی نقدی دهد ازان کاغذ
میدهد و آنکه میکیرد اکر میخواهد بکسی دیکر
میدهد وهمچنین دست بدست میکردد تا موعد
آن میرسد . پس آنرا بنزد صاحب کاغذ
میاورند واو ثمنی را که متضمن است میدهد .
این کاغذ را تمسك دین و برات مینامند . اما
ورقهٔ دولتی آنهم مثل این است ولیکن باسم
دولت ومهر آن است وهیچکس در کرفتن آن
تعلل نمیتوانند نمود بخلاف ورقهٔ اول که اکر
صاحب آن غیرمشهور باشد شاید در کرفتن آن

تعلل نمایند . پس این دو کاغذ بجای نقد
بخرج میرود علی الخصوص درخریداری
چیزهای گرانبها و بجهة اینها امر سوداگری
آسان شده است و بازار داد وستد رواج یافته
ولی عاقبت این کاغذها بجهة احتمال تزویر
ووقوع پارهٔ حوادث پرمامون نیست وچندان
دلبستگی را نشاید چه گاهی از ینها زیان کلی
وارد میآید . پس اگر کسی زیاده بر آنچه
دردست دارد کاغذ بدهد وموعدش برسد
وافلاسش ظاهر شود مالش برحسب دیون
قسمت میشود وقیمت کاغذها نقصان مییابد .
اینمعنی درشورش اهل فرانسه درمملکت موجب
خطر عظیم شد . اینرا هم باید دانست که
امر کاغذ درتجارت انگلیزان بسیاراست
بجهة اینکه تجارت ایشان باین امر وابسته است .
اما در بلاد فرانسه چندان رواج ندارد بلکه
رواج نقددرنزدآنان بیشتر ازرواج کاغذاست .
پوشیده نماند که امر تجارت نقود ودلالی
پارهٔ مردم مانند بخشش خدائی است چنانچه
ایشانرا بیشتر ازدیگران در آن دست
وبهارنست . جماعت یهود بعد از پریشانی

دولت ایشان دربلاد پراکنده شدند وتجارت‌را پیشهٔ خود ساختند . درقرون وسطی تجارت فن یهودان و (اومبار) بود که طـایفهٔ ازاهـالی (ایتالیـا) ســت . ایشـان درتمـام بلاد صراف بودند وهمـه نقـود اززیر دست ایشـان می‌کذشت . هم‌مردم بسـبب حرص ایشـان درجمع مال و کثرت حیرت افزائی کسب ایشـان وقناعت ایشان درمعیشت وترتیب وتدبیر ایشان درخرج‌ودخل بایشان کین میورزیدند .

اکنون هم کار صرافی دراکثر جایهـا بدیشـان وابسته‌اسـت وازدیکران درین باب ممتازند . ودر پارهٔ جایهـا متاجر مهمه دردست ایشـان‌اسـت . ولی در پارهٔ بلاد بارتـکاب شـغلهای خسیس وفرومایه اقتصـار می‌کنند چه شریعت یاعادت بلد اباحت امور عظیمه‌را بدیشان تجویز نمی‌دارد . کسی‌را مانند ایشان شـکیبائی نیست . که اندك اندك اندوزد تاامر زندکانیش براه افتد . نسبت بمواقع ومواضع وباقتضـای وقت چابلوسی وتبصبص‌را بدرجهٔ نهایت میرسـانند . پشت کار ایشان‌را کسی

ندارد • ازهیچ چیز فرسوده ووازده نمیشوند • هیچ شبهت وظن ایشانرا ازکار وبار ومقصود غرض باز نمیدارد • دربلاد فرانسه حوایج ولوازم لشکری بخصوص درزمان جنك بعهدهٔ ایشان است • دربلاد انکلیز وجایهای دیکر رختهای کهنه ونقود کم وکسر وناروارا آنان میخرند • دربلاد (بولانیا) مباشرت اکثر امور بدیشان مخصوص ومفوض است وراه خورد وبرد همیشه برایشان باز •

همچنین طایفهٔ دیکر هست که بالطبع مایل تجارت واحداث وسائل واسباب زندکانیند • دربلاد آسیا ارامنه‌را بامور معاملات وابستکی تمام است • درزمان پیشین درتمام بلاد فرنکستان اهل (فلمنك) بازرکانی مینمودند • آنچه درسائر اقالیم یافت میشد بلاد شمالی وجنوبی جلب میکردند • درتجارت بهارات ودیك افزار یکانه بودند باآنکه بهارات بجز درپارهٔ جزائر هند کشته نمیشود هندوستانیان بااهل مملکت بودن بتجارت آنها نمیپردازند • درفرنکستان عادت اهل بلاد کوهستان آنست که بسایر بلاد بخریدن امتعه وسایره میروند مانند

اهالی قرای اعالی ایتالیا واهل سویس همسایگان ایشان که پیش ازدیگران باینکار میپردازند • ببلاد دوردست میروند وتجارت میزان هوا که (بارومتر) میگویند و (شوکلات) ومانند اینها باایشانست • چنانچه درفرانسه مسکری وتجارت مس خاص اهالی (او برینا) است • ودرجبال (بورا) که تابع فرانسه است تجارت پنیر باجاﻻناست که ایشان بهرسوی میبرند • دربلاد هند پارهٔ قبایلاست که هنر ایشان تجارت اشیاء منقوله است مانند قبیلهٔ (بونیارا) که کاروان درکاروان درهندوستان میگردند وباگاو نمك وبرنج ازاینجا وانجا می آورند • این گروه صاحبان قوت وشجاعتند ولیکن بالطبع بسستی ونهب وغارت مایلند • چون انگلیسانرا درهند حاجت بمحاربه افتاد برای تدارك ذخیره وزاد ایشان کفایت میکردند • ومزدشان غنیمتی بود که ازدشمنان انگلیسان میبردند • دستشان بجیزی نمیرسید که نربایند وغارتشان سخت کرندناك بود •

طایفهٔ دیگر هستند (بانیانه) نام که

ازمقولهٔ صراف وسمسار ودلالند • عادت
این کروه تأنی وتدبر درامور معاملات
واکتفاست بانچه بدستشان میافتد • عاقبةالامر
همه توانکر وصاحب ثروت وسامان میشوند •
درجزائر (سلیبه) که اهالی انجا ازراه
پیمائی خوش ندارند جماعتی راه‌پیماست مسما
به (بوجی) سوار زورقها میشوند وازهند
بجزائر (فلیبینه) و (غنیا) ی جدید
بضاعات وامتعه میرند • بضاعتشان عبارتست
ازکرباس و پوست سنك‌پشت وتریاك وحریر
ودخان ومانند اینها • تجار این قطعه ازبحر
محیط ایناناند •
ومعلومست که تجارت درصحاری و براری
آسیا درآن بیابانهای خشك وخالی دشواراست •
ازآنسبب بنای راه سپاری را بقافله وکاروان
نهادهاند • چنانچه درزمان پیشین میکردند
واکنون هم می‌کنند • طریقهٔ آن این‌است
که شترداران جمع میشوند وچیزی براهزنان
میدهند تادخلش شرشان وازشرشان ایمن مانند •
پس آن بیابانهارا بی‌ترس وبیم طی می‌کنند •
شترانرا درجائی که آب وکیاه یافت میشود
میخوابانند ومیچرانند وبدین نحو راه می‌پیمایند

تا بمنزل مقصود یعنی ببلاد سواحل دریا میرسند ٠
بدین صورت سیم و زر و بنده و کنیز و بو یهای خوش
وغیره ازمیان بیابانها بشهرها میرسانند و ازشهرها
نیز بهمین‌سان کالائی که بیابانیان را شاید میبرند
کاهی حجاج وسایر زواران نیز همراهی این‌قافله
می‌کنند ٠ چون قافله ببلدی میرسد قدوم وی
امر عظیم ومسرت بی‌اندازه‌است ٠ مردم
فوج‌فوج بتماشا وملاقات وبدادوستد میشتابند ٠

(مقالهٔ دوم دراخلاق وعادات نسبت بملل)
(وپایهٔ عقول ایشان ودرآن پانزده‌فصل‌است)

(فصل اول دربازیها وورزشهای بدنی)

پوشیده نماند که یونانیان اولین ملتی بودند که
درمیان سایر ملل بثمرهٔ عقل وکمال آن ممتاز
کردیدند وبمزیت ریاضت بدن که ازهنرها شمرده
می‌شود وکاهست که فائدهٔ آن برمملکت وملت
عاید میشود اختصاص یافتند ٠ ازبرای کشتی
کیری وسرپنجکی ومشت زنی مدرسهای عمومی
بنا کرده درانجا فنون وآداب آنهارا تدریس
وتحصیل می‌نمودند ٠ درجشنها واعیاد بارهان
وکرو هنرنمائیها می‌کردند ٠ کسی که کوی

مسابقت میبرد بنشانی مخصوص که دلیل برتری
بود سرافراز شده شعرا اورا میستودند .
ورزش وبازی میدانی یکی ازامور یست که
یونانیان بدان برتری جسته درجنکها ومبارزها
بدان وسیله اکتساب نام وننك نمودند . باشماری
اکرچه اندك بادشمنی اکرچه انبوه غلبه میکردند
وبدین طریق مدتهای دور ودراز حکمرانی
کردند .

درنزد رومیان بازی نوعی ازاذا وجفا بود
برای اینکه بندکان وخانه زادان خودرا باسلاح
بمیدان میانداختند تابایکدیکر میستیزیدند وبرای
نزهت وتفرج خواجکان خون یکدیکررا ریخته
همدیکررا میکشتند . چه فرق فاحش است
درمیان این کونه بازی خونریزانه باآن بازیهای
یونانیان که ببازی (اولمپ) و (اسمیك)
موسوم بود . اولین آن بازی بود که درهر
چهار سال یکبار مینمودند ودومین بازی که
درهرسال یکبار میکردند .

در بلاد مشرق نیز ورزش ومانند بازی
یونانیان هست که جرید بازی مینامند واو کار
کسانی است که درهر اسب سواری واستعمال

سلاح و آلات جنك دستي ومهارتي داشته باشند . چنانچه خيلي از سواران درميدان جمع شده اسبان ميتازند وبزور وقوت چوبهائي مزراق وار بيكديكر مي اندازند . اكثر اوقات جريد حريفرا بادست ميكيرند و اكر نتوانند وبيم آن باشد كه برعضوي ازاعضاي ايشان رسد بچابكي درزير شكم اسبان ميخزند ورد آن حربه ازخود مي‌كنند .

اعراب نيز دربلاد اندلس برروي اسب كشتي كيري ودست برد مينمودند وترسايان انجا هم درنظم اشعار بديغمي پيرو ايشان كرديدند . اما اسب تازي درنزد مغاربه متداول بوده‌است حتي بعد ازايشان اين كار درنزد اهل اندلس هم استكمال يافت واسب تازي درنزد ايشان نوعي ازتنزه شد . درجشنهاي بزرك رسم مسابقت درنزد ترسايان اين بود كه زنان جوائز وصلات كوي‌ربايان ومهارت وشطارت را نمايان تقسيم مينمودند تا باين وسيله پايهٔ آنان مرتفع شده خود سرافراز كردند .

پس سراپا غرق اسلحه نيزه هاي بلند دردست درميدان درحضور جمع انبوه باقسام وانواع

بازیها اظهار چیره دستی وچالاکی می‌نمودند
وگاه میشد که اینعنی موجب هلاك یکی شده
برای خود نمائی درنزد محبوب خود جان‌را
درخطر میانداخت . خصوصا هرگاه عاشق
لباس معشوقه‌را دربر می‌کرد و کمری که معشوق
برسم عادت بادست خود مطرز نموده بود
می‌بست . پس لازم میبود که شجاعتی ماورای
عقل ازوی سرزند تادرنظر معشوق بعین عنایت
ملحوظ شود وازدست او گوی مسابقت درآن
میدان رباید .

اما دراین روزگار که تعلیمات جنگی قدیم
ازمیان برخواسته‌است ورسم فرنگی بمیان آمده
بدینگونه ورزشها عمر صرف نمودن بیمعنی‌است
وآموختن هنری که تنها بکار یك‌تن بخورد فائده
ندارد . در پارهٔ بلاد تفرجگاه مردم
بازیگاههائی است محتوی بریاضات واظهار هنر
برحسب عادات ایشان . مثلا دربلاد اسپانیول
تفرج اهالی باگاو شاخ برشاخ‌انداختن‌است .
مردمان هنر آموخته درمیدان جمع میشوند
وباشاخ گاو باآن قوت سر خودرا بجنگ
میاندازند . وانگهی درحالت غضب وخشم

قوت کاوان افزونتر میشود . چون یکی بکاوی
درشاخزنی غلبه کرد ازاطراف غلغله وولوله
برپا کرده استحسان میکنند واین معنیرا درنزد
ایشان عظمی ووقعی تمام است .

درپارهٔ بلاد فرانسه کوساله بازی
متعارفست . مردم کوسالهای خودرا داغ
کرده بچرا گاهها سر میدهند تابقوت چریدن
وحشی وبیابانی وار میشوند . پس دراوقات
معین جشنی برپا نموده کوسالکانرا میآورند
وباآنان انواع بازیها وهنرها وچربدستیها کرده
مغلوب میسازند . شك نیست که این طریقه
اهون واخف ازطریقهٔ اهل اسپانیول است
خصوصا ازآن رسم ایشان که کاوانرا باسکان
بجنك میاندازند تایکدیکررا بدرند . کاوبازی
درنزد یونانیان هم معروف بوده است چنانچه
درتصاویر الواح ایشان دیده میشود .

درنزد انکلیزان ورزش بدن بانواع واقسام
باقیاست . ازبازیهای ایشان یکی مشت
زنیاست که دستکش بدست مشت بهم زنند .
درایام قدیم رسم ایشان آن بود که مشت زنان
برهنه وکربمیان بمیدان درمیآمدند ودرحضور

جمعی مشت زنی مینمودند • گاه میشد که سراپا
خون آلود میگردیدند اما تماشائیان مدخلی
نداشت و گزندی نمی‌رسید • و گاهگاه برسر
گرو نیز این کار میکردند وکسی که درمیان ایشان
بدین هنر سرافرازی ونامبرداری می‌یافت پایهٔ
عظیم پیدا میکرد ووقایع اورا درتواریخ مضبوط
وصورتش‌را برسم یادگار مصور می‌نمودند •
وهم درین باب کتابها پرداخته وقواعدی بدان
قرار داده‌اند •

درشیراز واصفهان ودرسایر بلاد ایران
برای ورزش ابدان زورخانه‌ها دارند وبرای
صلابت وانعطاف بدن درانجا ورزش وزور
ورزی مینمایند • تاتاران وکیماکیان هم یکه‌تاز
وشاهسوارند • ازهمان کودکی بسواری
میپردازند وسواری‌را اسباب تنزه و پیشهٔ خود
میسازند • هرسواری‌را اسب مخصوصی‌است
که بر آن سوار میشود ومسافتی بعید طی
مینماید • میدان اسب تازی جداگانه دارند که
مسافت‌اطراف آن بسیاراست وبکرات آن
مسافت‌را پیموده اسبان‌را ورزش وسیاست
مینمایند •

درنزد پارهٔ ازاقوام پیشین کردونهٔ جنکی
واسبان آن کردونه‌ها بود که بدانها ورزش
می‌نمودند . ومراد ایشان ازان کار هنرنمائی
بود وبس . این بازی درنزد یونانیان معتبر
ودرنزد رومیان قسطنطنیه مرغوب بود .
حتی درخانها شکل آنهارا میکشیدند وباکردونه
ها این هنررا مینمودند وهنوزهم اثراین
عادت درایتالیا باقی‌است . چنانچه دکی معین
مینمایند وبرای وصول بدان دك کردونه تازی
می‌کنند وبمشقت تمام خودرا بدان دك میرسانند .
ازمللی که باسب تازی رغبت تمام دارند
یکی هم انکلیزانند . میدان اسب تازی ایشان
درشهر (نومرکه) مشهوراست . هرسال
اسبان معلم ومرتاض درانجا جمع میاورند واسب
تازی میکنند وهم شاید برسر رهان وکرو باشد .
اسب انکلیزی بعد ازاسب تازی دردو مشهور
است . چابکسواران خاصه می‌پرورند ورختهای
سبك بدیشان می‌پوشانند . اکرچه چابکسواری
بدانکونه ازریاضات مضره‌است اما کاهی
بیفائده نیست . سواره وپیادهای بسیار
ازهرسو بتماشای اسب تازی میآیند . دیهمای

حوالی واطراف ازتماشائیان مملو میشود . بازار داد وستد کرم شده مردم مبالغی عظیم میاندوزند پارهٔرا هم ضررهای عظیم میرسد دزدی وجیب‌بری وناهمواریهای دیکر بسیار در آن ازدحام واقع میشود . اسب پیش‌تاز پیش رس‌را مدح میکنند وجایزه وتحفها نثار او مینمایند تاصاحبش بستاند . باساز و اهنك آنرا باصطبل باز می کردانند . پارهٔ ازاین روی مالی‌عظیم بدست میاورند اکرچه بعضی ازسایر فرنکان نیز درین‌باب بتقلیدانکلیزان برخواستند ولی مانند ایشان از پیش نبردند .

اکنون باید دانست که همه این بازیهای قدیم ازمسارعت وزور ورزی محسوب میشد . اما بازیهای دیکر هست بی‌صدا که ازمصارعت خالی‌است واغلب مردم ازآنها متلذذ میشوند که پارهٔ جایز و پارهٔ منهی میباشد ودراینجا ذکر آنها مناسب نیست . پارهٔ از آن بازیها خطرناکست بنوعی‌که شخص مال ومنال خودرا یکبارکی برسر آن بازیها می‌کذارد .

درزمان قدیم بازی بزرك بازی نرد بود اما درین اوقات بازی ورقی شیوع یافته‌است

اکثر قمار بدان است · این بازی در بیشتر
از بلاد درمیان کوچك وبزرك وتوانکر
ودرویش متداولست ودرفرنکستان و آسیا
و آمریکا عمومی · پارهٔ کویند که این بازی
چون مشتمل برنکات ومزایاست انسان را مشغول
میدارد وبرای ریاضت ذهن نیز مفیداست اما
اینها حرف است بلکه قمار است وقماربازی
درنزد عقل وشرع منهی ·

اولین مبتدع این بدعت درست معلوم نیست ·
بعضی کویند که اولا در آسیا اختراع کردیده
و پس ازان باندلس وایتالیا رفته از آنجا بسایر
بلاد افرنج منتشر شده است · ازجمله کسانی
که بازی ورق مولعند (کیما کیانند) همینکه یکی
ازایشان آلودهٔ آن شد آن قدر پی میکنند
تاهمه ما ملك خودرا برسر آن میکذارد ·
این است که حکام درسه ماه که درنزد ایشان
مبارك وازاشهر حرم است این بازی را منع
نموده‌اند · درسودان نیز طائفهٔ هستند بهمین
درد کرفتار · ازجملهٔ بازیهای بی صدا یکی هم
بازی شطرنج است و آن ازبازیهای مشرقیان
است · درین بازی نوعی فراست ونزهت نفس

وعقل است • وچون از بازیهاییست که پیش
ازفرنکان درمیان هندو یان وایرانیان متداول
بوده است نامهای مهرهای آن همه فارسی است •
ولفظ (ایشیك) که درفرانسه کویند مفرنس
لفظ شاه است • اولین مهرهارا نام شاه
ودومین را وز یراست که مصاحب شاه است
وآنرا بفرنکی ملکه ازان کفته اند که زن
پادشاه فرنکان نیز مصاحب شاه است • ومهرهٔ
سیم راکه بفارسی فیل کویند فرنکان دیوانه
نامند • وچون بازی شطرنج نه بمصادفه بلکه
بدقت عقل منوط است درمیان او و بازی نرد
وقمار ورق فرق بسیاراست • وشاید بسبب
همین است که بعقول پارهٔ ازعلما بازی شطرنج را
درشرع جوازاست ونرد وقمار ورق را نه •
بازی شطرنج درقرون وسطی از بازیهای
رومیان بوده است • یکی ازحکمای ایشان
توریه را ازحال دنیا کفته است که شاه وسوار
ازیك کیسه بیرون میایند ودرصفحه هریك
بازی خود کرده بهرهٔ خود کرفته بارفیق خود
بقدر توانائی رفتار می کنند • چون ازبازی
فارغ میشوند بازهم به بهمان کیسه میروند •

(فصل دوم درشعر وموسیقی)

هرقومی‌را که قوهٔ تصرف درمعانی هست
هرآینه اورا درزبان خود شاعر هم هست
ولکن قوت عقل درهر اقلیمی یکسان نیست
بلکه دراقالیم حاره بجهة آسودکی خاطر وعدم
اشتغال آنان‌بامور عظیمه وکثیره جولان ذهن
درمعانی وقدرت آن دراختراع مضامین و بیان
آنها بیشتروقوی‌تراست • بااینهمه محقق‌است
که ذوق شعر وملکهٔ آن دراقالیم بسیار سرد
اکرچه نزدیك بقطب هم باشد موجود است •
فضل اشعار عربی مشهور است • درزمان
پیش یونانیان‌را ستایشکران بودی که شهر بشهر
میکشتند وانشاء وانشاد اشعار یونانی می‌نمودند
وکذارش پهلوانان وقهرمانان یونان‌را برشتهٔ
نظم می‌کشیدند واکثر اوقات اشعارشان متضمن
افسانها وخرافات جاهلیت ایشان بود • دربلاد
ایتالیا اکنون هم ملکهٔ شعر هست • شاعران
هستند که باهنك ساز انواع اشعار درحضور
افاضل میسرایند وقطعات وقصائد قصیره
برای ایشان میسازند • و پارهٔ دیکر هستند
که درکوچه و بازار انشاد اشعار می کنند تا

ذکاوت وفطانت وقدرت طبع خودرا برمردم
اظهار نمایند . ونظم اشعار بدین هنجار خاص
رومیان نیست بلکه دربلاد اسپانیول هم سالهای
سال قصائد اسپانیولی که وخاص موافق مذاق
ایشان بود نظم می‌نمودند وجنکنامهاعلی‌الخصوص
قصهای عرب وعجـائب سحر وجادو واحوال
انسـانی وتاریخ قدما حتی توراة وانجیل‌را هم
نظم نمـوده‌اند . همینکـه یکی ازاین وقایع‌را
نظم میکردند باآهنك چنك وکمان می‌سرودند .
چون یکی‌را علاقه بمحبوبهٔ پیدا میشد زیر
شاهنشین یاغرفهٔ خانهٔ او رفته درد دل وسوز
عشق خودرا بااشعار بچنك می‌نواخت تا بردرد
وسوز او رحمت آرد و برحال او بخشاید اما
بیشترازدر رانده میشدند برای اینکه یامحبوبه
بدیکری دل داده بود و یا اینکه مایل او نبود
وشـاید رقیب این عاشـق آمده اورا باحرب
وضرب ازآنجا میدواند . بهرحال دراشعار
اسپانیولی صحت وحسـن عبارت کمیاب ولهذا
عاری ازقبول طباع اولوالالباب است .

اعراب بادیه نشین ومغربیان بنظم اشعار
واختراع افسانهای خنده خیز مانند حکایات الف

لیله مایلند • وازایشان پارهٔ بقصه خوانی
درمجالس وافسانه درائی مشهورند وگذارش
حکایات وروایات ازجملهٔ تنزهات ایشان است •
بجهة اینکه بادیه نشینان وروستائیان اعراب
روزهارا در تاب آفتاب سوزناك ودرهوای
خشك بارنج وتعب میگذرانند • درهنگام شب
ازخنکی هوا استفاده کنان درزیر چادرها
ودراطراف آتش می‌نشینند به بریان کردن
گوشت و پختن قهوه وساعتهای دراز بنقل
قصص واخبار می پردازند وابخصی سبب استماع
وحفظ افسانه مرایشانرا میشود •

دراستانبول وشام وازمیر ومصر وسایر
بلاد هنگامه گیران وافسانه خوانان درقهوه
خانها شبها نقالی می‌نمایند • در ین بلاد درحرم
سراهای بزرگان نیز زنان هستند مخصوص نقل
حکایات وروایات از برای زنانی که ازخانه بیرون
رفتن وسایر تنزهات محروم میباشند • درممالك
روسیه پیش ازین بزرگان را نقالی مخصوص
بود که برسر بالین‌خواجهٔ خود می‌نشست واین
قدر افسانه میگفت تااورا خواب میربود •

در بلاد عرب ملکهٔ شعر عمومی‌است حتی

اینکه پارهٔرا بجز شعر هنری نیست وکسبی
وکاری جز آن ندارد وجمعی هم درسایهٔ اشعار
آن کذران میکنند آنان نیز مشایخ و بزرکان
بلادرا باقصاید مدح میکنند وجوایز وصلات
می‌کیرند وشایداین اشعاررا باصوت رباب بسرایند
که بجز آن سازی نمیدانند . رباب اعراب
عبارتست از پوست بزکه بر کاسهٔ چوبی کشیده
وتاری چند ازموی اسب بر آن کذرانیده‌است .
اهل فارس وهندیان وچینیان نیز بتصنیف
حکایات واشعار راغبند و بلاغت ایشان
دراشعارشان که بالطبع فصیح است نمودار
میشود . هنودرا حکایاتی‌است بازبان اصلی
خودکه اکنون زبان دانشمندان ایشان است .
کابلیان‌را که در شمال شرقی بلاد فارسند قوهٔ
نظم شعر هست وملکهٔ ایشان‌را در آن باب
اتساعی‌است . هر واقعه که درنزد ایشان
بظهور میرسد بنظم درمی‌آورند . اشعار
ایشان‌را بلیغ نمی‌توان کفت بلکه اکثر خنک
و بیمزه ومشتمل برغث وسمین وشترکربه‌است .
در بلاد صقلبیه وروسیه نیز شعررا شیوعی
است . در بلاد سرب زنان چکونکی امور

خانهٔ خودرا که غیر ازان چیزی نمیدانند بنظم درمی آورند . در بلاد سودان طائفه ایست که با اشعار مدح ملوك میکنند وحوادث ووقایعرا بنظم درمیاورند . شاعر باز وانرا باجلاجل وزنکها می آراید وکمانچه مینوازد واشعاری سخت بامبالغه واطراء میسراید .
چنانچه شعراء بلاد افرنج دربارهٔ آنان که چیزی ازمال خود بدیشان می‌دادند میکردند . این کونه شعرا دروقایع واعیاد ودرسایر انجمنهای عام حاضر می‌شوند واحتمالست که بواسطهٔ تحریك وتشویق که ازاشعار ایشان القا میشود فتنه وفسادی بر پا میکردد . کاهی اشعار خودرا باصوت تنبور ومزمار وسرناهائی ازدندان فیل ساخته میسرایند . وهم کاهی باین اشعار رقص مردان وزنان نیز افزوده می‌شود .
دربارهٔ جزایر (سوماترا) نیز سلیقهٔ اشعار موجوداست . اشعار ایشان قطعات وهرقطعهٔ مشتمل است برچهار بیت که بعبارة اخری دوبیتی است . چون مجلس رقصی بر پا میکنند مرد وزن درانجا جمع میشوند یسری

قطعهٔ میخواند ودختری باقطعهٔ دیکر جواب
می‌دهد . کاهی این اشعار ازروی بدیهه
وارتجال‌است وکاهی ازروی رویت واندیشه
وازمحفوظات مذخره چه‌بعضی ازایشان اشعار
بسیار ازبر دارند ولیکن بجهة باریك ونازك
نبودن ذهن وخیال ایشان وبجهة سرعت
نظم اشعارشان پاکیزه ودلچسب نیست بلکه
متنافراست وازروی ایهام واغلاق مانند
الغازاست . کویند که غزلیات این قوم
نیز عبارت ازدو بیتی‌است ولی مشتمل برمعانی
رقیق ولطیف .

ازجله کروهی که باشعار دلبستکی دارند
یکی هم اهل (فنوا) ست . این قوم‌را
شعر وغناهست اماهواهای غنای ایشان مانند
اشعارشان بیمعنی وعاری ازبلاغتست . دربلاد
(ایقوس) بازبان قدیمی واصلی خود اشعار
می‌سرودند واشعارشان کاهی عالی وخوب
وکاهی خنك ونامرغوب می‌افتاد . بهترین
اشعارشان منسوب بشاعری‌است (اوسیان)
نام . اشعار قدیمشان بحدیث وروایت
بدیشان میرسد بااستنساخ وکتابت نیست .

پیش ازین درجبال (ایقوس) کسانی
بودندکه مبالغی اشعار ازحفظ وازبر میدانستند .
عموم اهالی انجا ازصغار و کبار ومرد وزن
بسماع اشعارراغب وطالبند . وتاا کنون هم درمیان
ایشان مغنیان هستند که بمردم صحرا نشین
وروستائی ازاین قصاید میخوانند . زبان
قدیمی ایشان ضایع شده اشعارش ازمیان
رفته‌است واشعاری بالغات حالیهٔ متداوله جای
آنرا کرفته .

ازاشعار بلند وخوش مضامین درجزیرهٔ
(اسلنده) نیز یافت میشود اکرچه طبیعت
اقلیم انجا سرداست . قدمای شعرای آن
دیار نیز مانند شعرای (غلوا) و (ژرمن)
و (ایقوس) بودند . فتوحات و ظفرهای
پهلوانان ودلاوران خودرا میستایند وبصورت
تالیفات مضحك افسانها برای تسلیت اهل بلاد
خود میسازند تاطبیعت ایشان‌را بدان کونه
افسانها مألوف ومأنوس نمایند وعوائد بلاد
شمالیه وخوی ایشان‌را بدانان بیاموزند .

درجزائر (دانیمارك) درمحافل وولیمها
رقص میکنند وبالغة قدیم خود دوبیتی وغیره

میخوانند جوانان کشاورزان از پسر ودختر درشبهای زمستان بر کرد هم جمع آمده بشم میریسند و آن اشعاررا فرا میکیرند . بیشتر اوقات ختم مجلسشان برقص است وچون از آلات موسیقی بجز غنا چیزی نمی‌دانند آن اشعار حفظ کرده‌را میخوانند واعتباری باشعاری که درزبان جدیدشان ساخته شده‌است نمیکذارند .

درهندوستان طوائفی چنداست بالطبع مجبول بشعر سرائی . ازانجمله طائفه‌ایست (شارون) نام که هیچ کسب وهنری ندارند بجز اینکه نیکو کاران وهدیه دهندکان‌را بایشان مدح ودعا می کنند . صورت مدح ایشان اینکه منعم را باوصاف جمیله میستایند خواه درواقع متصف بآن اوصاف باشد خواه نباشد . چون کسی براین طائفه احسان میکنند همینکه ایشان نیز بستودند کویا باآن مکافات نموده‌اند واحسان کننده‌را برایشان حقی ومزیتی نمانده‌است . کویند کسی که یك قدح شراب بایشان بدهد نیم ساعت اورا مدح می کنند چه بهمانسان که بنقد مایلند بمسکرات نیز

مایلند • هم ازعادات ایشان است که ازحقوق دیوانی معفوند وخراج وباجی برایشان نیست • ازهندوان طائفه ایست (بهات) نام که شاعرند وبرای شعر گفتن وتنجیم ورفع انساب کسانی که بایشان عطیه نموده است به بلاد هندوستان سفر میکنند ومانند طائفه که ذکر شد مدار ومعاششان ازشعراست ولی بطرز دیگر • پارهٔ بخرج قبیلهٔ عمر بمدح ایشان بسر میبرند • پارهٔ دیگر درعروسیها وجشنها شعر سرائی می‌کنند • پارهٔ دیگر هم مخصوصند بمدح خاندانی وبس ودرسفر وحضر باایشان همراهند • این شعرارا هنری دیگر نیز هست چنانچه چون کسی مدح کسی خواهد کردن وشعر گفتن نتواند ایشان اززبان او شعر میسازند ودرجایزه وعطیه بااو شریك میشوند • درمیان ایشان درین باب تمسکات وسندات داد وستد می‌شود • اکر درشرایط خلف شود ناظم پیری یاکودکی ازقبیله یاعیال خودرا ذبح واشاعه لعنت بغریم خود می کنند ومی‌پندارد که این لعن دردودمان غریم جاویدی خواهد ماند •

درعصرهای اوسط دربلاد افرنج شعر درجهٔ علیا داشت وشعرا درسرایهای ملوك وامرا اعتباری واحترامی داشتند وبزبان وقت خود قصاید ومدایح میسرودند . از آن بلاد درفرانسه (پرونس) ودراسپانیول (کتالونیا) ودرنمسه (سوابه) بود . ازاین بلاد شعرا برخواسته‌اند وبرای تناظر وتنافس محضرها ومجمعها داشتند . اگرچه شعرای آن وقت معانی تازه اختراع نموده‌اند ولی افسانها وحکایات منظوم ومنثور بسیار ساخته‌اند . چون زبان افرنج رونق یافت آن معانی‌را اخذ نموده بالباس دیگر جلوه‌گر نمودند و پس ازحسن تصرفات بزبان حالی خود داخل کردند . اغلب کسانی که ذوق شعر دارند بالطبع بموسیقی مایلند چه این دوفن توامانند واززمان قدیم معروف ومشهور . گویند که حضرت داود علیه‌السلام هم شعر سرودی وهم ساز نواختی . وگویند که باوقت مزامیر خود دل سنگین پادشاهی ستمگررا چنان نرم نمود که ازسر ستمکاری درگذشت . این قضیه شبیه‌است بحکایت

یونانیان درحق موسیقی نوازی (اورفه) نام که درزمان جاهلیت ایشان مشهور بتصرف درقلوب باساز بوده است . حتی کویندکه شخصی را خواست ازجهنم بیرون آورد باسازخود مالك دوزخرا خوابانید واورا بیرون آورد .

یونانیان ازاقوامیند که بالطبع بسیار شایق وراغب موسیقی‌اند . و پارهٔ ازایشان‌را ولعی غریب بدین کاراست . این‌طایفه‌را بفن موسیقی اعتمادی بود وازان نکتهای ادبی استخراج می‌نمودند واورا از آداب عامه میشمردند وهیچ شعری نمیسرودند که با آهنك ساز درمحضر عام نبود اکرچه مرثیه باشد . وهیچ صاحب ذوق سلیمی نیست که ازآواز ساز باهتزاز نیاید (بیت) (شتررا چوشور طرب درسر است (اکر آدمی‌را نباشد خراست) .
حتی مردمان غیر مهذب ووحشی‌را نیز آلات وادوات خاصی‌است باولوله وغلغله که کوش حضریان‌را می‌سنبد چون دنبك ومانند آن .

دربعضی ازبلادهم که از آلات عالیهٔ موسیقی مستحضرند بار اصوات غیر مطربه‌را خوش دارند یعنی آلات ایشان نیکو نیست اکرچه

متنوع ومتعدداست . عرب وهند وترك وفرس وچینیان‌را سازهای کوناکون هست . اهل جاوه‌را آلات طرب کوناکون وسخت بلند آواز است . کیماکیان‌را نیز آلات مختلف‌است که باانشا وآهنکی مانند اذکار می‌نوازند . دربسیاری ازجزائر جنوب دراوائل سفر فرنکان بدانجا آلت طرب بجز ازصدفهائی که باقوت تمام باد بر آنها میکردند نداشتند . در پارهٔ بلاد غیر حضری مردم جلکی راغب به‌نی میباشند که درنزد رومیان متداول بوده‌است ودرنکارخانهائی که صورت عوائد ورسوم‌را نقش کرده‌اند صورت آن مشاهده میشود . اهل (فنلاند) را آلتی‌است (قندله) نام وروسیان‌را سازی باتارهای آهنین بسیار بدصدا مانند صدای خود ایشان . ذکر رباب اعراب کذشت . مغاربه‌را نیز آلتی‌است مانند او ودختران باآهنك آن نغمه میسرایند ـ دربلاد (ایقوس) اعظم آلات موسیقی نی انبان‌است تسلی دل باآهنك او میکنند واشکرشان‌را بجزاو آلتی نیست . درزمان قدیم مشایخ (ایقوس‌را نی انبان زن خاصی

بوده‌است که بعد ازمرك او فرزندانش بارث جای اورا میکرفتند . درتاریخهای ایشان نام نی ابان ز نان ثبت وضبط کردیده‌است . اکنون هم درمیان کوهستانیان انجا کسانی‌است که درین فن نام بردارند . حتی درشهر (ایدمبرغ) وغیره بسیار ازاوقات اهل ادب وفضل برای اظهار هنر جمع میشوند وساز انجمن ایشان نی انبان‌است واین انجمن ازاعاظم انجمن ساز ایشان .

علم موسیقی دربلاد نمسا وایتالیا ازسایر بلاد مکملتراست . دربلاد نمسا دررستاقها نیز درس موسیقی میخوانند ودرایتالیا مجالس ترانه مختصر خاص وعام‌است .

(فصل سیم درخط وکتابت)

پوشیده نیست که خط درنزد همه ملل موجود نیست وکسانی که اززمان قدیم نوشتن دانسته‌اند لازم نمی آیدکه وضع آنرا خود نموده بلکه شاید ازاقرب بلاد بخود حروف ونقوش‌را استعاره کرده باشند . بهرحال غرض ازکتابت مرایشان‌را حاصل شده‌است بخلاف

آنان که هیچ کتابت نداشته‌اند ونداسته‌اند چه اینان درابقاء آثار خود ازرسوم وعلوم وصنایع بسازماندکان بجز باحدیث وحفظ عاجز بوده‌اند • پس کنجینهٔ دانش ایشان ازبر نمودن کفتار پدران ونیاکان بوده‌است • پس تواریخ واشعار واصول عقاید دین ورسوم کیش وآئین را ازبر می‌نمودند وازقومی بقومی انتقال مینمود • انچه مایهٔ اشکال‌است ازبر نمودن ویا ازبر خواندن این مطالب‌است حرف بحرف وچنانچه درواقع‌است • این‌است که بیشتر اوقات تحریف وتغییر وکم وزیاد درآنها واقع میشود مکر اینکه درحفظ وتأدیه اعتناء عظیم نمایند • معلوم میشودکه پیشینیان تواریخ‌را بجهة آسانی حفظ نظم مینمودند چرا که نظم‌را درذهنها رسوخی زیاده ازنثراست علی‌الخصوص که صورة وقایع وکزارش قصیر وکوتاه باشد •

پارهٔ اهل (امریکا) حفظرا بواسطه عقود مختلفهٔ که دلالت بصور ومعانی مختلفه میکرد مینمودند وبمدلول آن عقود محفوظات خودرا یادآوری میکردند • پارهٔ درمقام سؤال برآمده‌اند که آیا یونانیان درهنکام

محاصرهٔ شهر (ترواده) نوشتن میدانستند وآیا
شاعر مشهور ایشان (اومیروس) اشعاری
که متعلق بدان جنك است بعد از فراغ آن نوشته
است یانه • جواب داده‌اند که علی الظاهر
در عصر آن شاعر نوشتن میدانستند •
ومحقق است که درعصر آن شاعر ومدتی بعد
ازان مداحان اشعار اورا که متعلق بدین محاصره
بود درسائر بلاد میخواندند بی‌انکه مدون شده
باشد چه (اومیروس) شاعر اشعار خودرا
اندك اندك وبرحسب مزاج بلادی که ازانجا
میکذشت میکفت واز کروهی بکروهی دیکر
انتقال می‌پذیرفت بی‌انکه نوشته شود تاانکه رفته
رفته بدانان رسید که نوشته وتدوین نمودند •
وکویند که یونانیان کتابت‌را ازاهل (فنیکه)
یعنی شامیان آموختند واز یونانیان برومیان
کذشت • وحروف (لاتینی) دربلادی که
درزیر حکم رومیان بود ودربلاد انکلیز وفلمنك
وبلادی‌که (بولونیا) مینامند ودرممالك متحدهٔ
امریکا منتشر کردید • اما روسیان حروف
یونانیان‌را کرفته تغییر دادند • اهل نمسه
وداتیمارك واسوج کتابت ایشان است ماخوذ است

ازقلمی که بقلم (غوتیق) معروف‌است این قلم
درقرون وسطی قلم رهبانان بوده‌است وا کنون
هم هستند کسانی که می‌دانند .

اکنون باید دانست که همه ملل ازراست
بچپ می‌نویسند مکر فرنکان که ازچپ براست
مینویسند چنانچه اول کتاب ایشان آخر کتاب
سایر ملل‌است . ومغولان تاتار ازبالا بپائین
یعنی عمودی مینویسند . قدماء (اسوج)
را پیش ازین حروفی بود که بجز بچاب
چیزی‌را نمی‌شایست چه مرکب بود ازخطوط
ناهموار مانند خطوطی که برسنك وچوب
با آلات درشت کنده میشود وانکهی
حروفشان هم بد وخالی ازحروف هجائی بود
که درنزد دیکران معروف‌است . تاکنون هم
درجهات شمالی ازان خطها برسنکها یافت
میشود ومانداست بخطوطی که درابنیهٔ ایشان
موجوداست وبخطوطی که پیش ازین اهل
اسپانیول برروی فلزات خود می کندند .
همهٔ این اقوام خطوط خودرا برمعادن واحجار
با آلاتی ناهموار حك مینمودند این‌است که
حروف ایشان دروضع مختلف ودرنقش وقرائت

سهل و آسان بود . در آثار ویرانهٔ شهر استخر در ایران اکنون پارهٔ مطالب یافت میشود که با خط میخ کنده شده است و تا اکنون هم چنانچه باید حل آنها نشده .

ازجمله گروهی که بتهذیب لغت وتعقید آن مخصوصند چینیان وقدماء قبطند . چینیان را نصب میباشد نه حروف که ازانها کلمات مرکب کنند تادلالت برمعانی کنند . پس بقدر کلمات علامات دارند . ومردمان بیگانه را برای آموختن زبان ایشان دانستن کلمات نه بلکه دانستن علامات میباید . اما اکثر ازین علامات بنوعی مرکب است که باحل آن معنی اجزای آن دانسته میشود . اما قدماء قبط قلم ایشان عبارت بود ازاشارات وصور . وبااین خط درون وبیرون سرا و کاخ وتابوت وگور ودیرهای خودرا می‌انباشتند . وچون این قلم عبارت ازاشارات بود پس دانستن آن موقوف بود باموختن آن ازدانشمندان وبجز کشیشان هم آن‌را نمی‌دانستند و آنان هم ازعامه پنهان می‌داشتند . چه کتابت عامه‌را قلمی خاص بود . این است که قلم قدماء مصر

تاکنون هم معما ومبهم مانده‌است حتی بفرنگان
هم • ولی پارهٔ ازایشان بارنجهای بسیار
گویا رموز بعضی ازآنخطوط را حل نموده‌اند •
اینك باید دانست که اصل درخط این‌است
که بادست باشد وهمه مردم خطرا بنوشتن
وتحریر بساوین می‌رسانند • درزمان پیش
فرنگان کتابهارا دردیرها می‌نویسانیدند
ونویسندگان رهبانان بودند • تاکنون هم
دردیار اسلام عمل نوشتن کتاب باقی‌است
خصوصا نوشتن قرآن شریف • (کیماکیان)
را عادت این‌است که کتب شریعتشان‌را
مشایخ ایشان بنویسانند • مستنسخ مخصوص
بااجرت گرفته برای حرمت این کتب بتأنی
وتأمل درخانهٔ خود می‌نویسانند وخرج آنرا
ازهمه روی بعهده میگیرند • بسیاری ازملل
از آنان هم که ازادب وظرافت وازعلوم
وصنعت درایشان بهره‌ایست عوام ناس وفقرای
ایشان نوشتن وخواندن نمیخوانند بعکس بلاد
افرنج که این قدر مولع بمعرفت فنون وعلومند
که غنی وفقیر بزرك وحقیر مرد وزن همه
صاحب سواد وصاحب قلمند بلکه اول تربیت

ایشان بخواندن ونوشتن است اهل اسلام را حاجت بسفارش بآموختن قرآن نیست چه فضل آموختن قرآن از آفتاب روشن تراست •

پیش ازین درزمانی که چیزی مانند کاغذ نبود تابر آن خط نویسند این معنی مانع تقدم کتابت بود مثلا ناچار بودند بنوشتن خطوط بر پوستها • اما بعد ازان صنعت کاغذ بظهور پیوست وعمل کتابت وخوشنویسی بمیان آمد • وبعد ازعمل چاپ وطباعت بجهة ارزانی کتاب علوم ومعارف ببلاد افرنج منتشر کردید • اینك این دوره بکجا ودورهٔ پیش بکجا که اهل یکی دنیا آداب ورسوم خودرا بر پوستهای حیوانات ومصریان بربرکهای سایر درختان وهندیان بربرکهای نخل خرما مینوشتند •

(فصل چهارم دررامشکری)

درهرجا که مردمان بشنیدن موسیقی مألوف ومشعوفند رامشکری ورقص نیز درانجا متداولست • کویند که رقص رنج سوکواری وبندکی قهری‌را برانسان کوارا میکنند • هیچ

کروهی برقص حریصتر ازسیاهانی نیستند که
درهنکام روز بخدمات شاقه مشتغل ودرشب
تاصبح با آواز طنبور ومزمار مشغول میباشند
خواه درزاد وبوم خود وخواه دردیار غربت •
در پارهٔ جزایر (امریکا) اسیران وبندکان
بادوری ازاهل واوطان واشتغال ایشان سراسر
روزها بشغلهای کران ودر زیر تازیانهٔ
ستمکاران شبها پیرامون یکدیکر فراهم آمده
بطرز بلاد خود برامش و پای کوبی میپردازند
وباین دست آویز تلخکامی بندکی ورنج وتعب
کارکری‌را برخود هموار وکوارا میسازند •
چنانچه هرکه آنهمه حرص و آز ایشان‌را
درجستن وبرجستن می‌بیند می‌پندارد که درروز
بهیچ نه پرداخته‌اند ونمی‌پندارد که آنان درهنکام
روز باتاب آفتاب وباآن هواهای کاو کیر
روز تاشام مشغول کارکری ورنج بری بوده‌اند •
درشبهای تعطیل همه کشاورزان حول وحوش
جمع کردیده سراسر باآواز وساز تنبور
وکدوهای پر ازچوب که بنوعی مخصوص
میجنبانند عیش وشادی میرانند وزنانشان نیز
اطراف ایشان‌را کرفته آواز خنیا کری

خودرا بساز ونوازایشان منضم میسازند ۰
طریقهٔ غناء ایشان انکه دختری شروع
بغنا میکند ودیکری جواب اورا باهمان لحن
وآهنك باز میدهد ۰ وطریقهٔ رقص اینکه
مردی بازنی بپای کوبی ودست افشانی
برمیخیزند چون خسته شدند آن دو نشسته
دوتن دیکر برمیخیزند ۰ بدینکونه عیش ونشاط
میرانند تاصبح میشود ۰

درایام عید در (امریکا) بندکان راسه
روز آزادی وتعطیل میدهند تابهترین رخت
وجامهای خودرا می پوشند وتا جان در بدن
دارند درین سه روزه بپای کوبی می پردازند
و بعدازان باز بسر کارخود میروند ۰ در بعض
بلاد کرمسیر مردم را رغبتی چندان برقص نمی
باشد ۰ طبیعت بعض اهل مشرق از سرد
سیریان نیز باشدت حرکت رقص موافق
نیست ۰ کویند که یکی ازاهل چین بانکلیزی
که دید سخت مولع برقص است کفت چرا
اینهمه زحمت برخود میدهید برای اینکه خودرا
خسته و بیحال سازید وچرا این دقت خودرا
مصروف کارهای عمدهٔ خود نمی سازید ۰ این

معنی برای آنست که درمیان چینیان رقص کردن مخصوص کروهی خاص ازمردان وزنان است ورقص کردن درنزد ایشان از پیشه وصنعت فرو مایکان • هنودرا اززمان قدیم عادت این است که جمعی اززنان را رقص میآموزند وفن رامشکری تعلیم می‌نمایند وایشان‌را باز یکر ورقاص می‌نامند • لباسهای ایشان غریب و باطرزی خاص است از قبیل چلبند وشلوار پرچین وحرکات وجنبش رقصشان بسیار عنیف وناهموار • دررقص حرکتها می‌نمایند که اشارت بطلب مردان وازسر برون کردن ایشان‌است ازقبیل ناف انداختن وعقب وپستان جنباندن دررقص ایشان ظرافت و لطافت نه بلکه فسق وفساد اخلاق هست • ملوك هندرا عیش وعشرت باینکونه رقصها وابسته است • اما فرنکانی که فن رقص را ازمدارس یونان فراکرفته‌اند این کونه رقصهارا قبیح وزشت‌ومخالف‌ادب می‌شمارند • ورقص ایشان‌را ملاحت وصباحت خاصی است باری رقاصان و باز یکران هند درزیر اداره وفرمان زنانی هستند که رئیس ومهتر ایشان شمرده می‌شوند

وچون کسی را میل بدیشان باشد باید آن مهتررا به بیند وچیزی بدست او دهد تا بمقصود خود دسترس شود واشارات وحرکات آن رقاصان اکثر بجای نازك منجر میشـود . پارهٔ ازاین زنان نیز درمعابد خدمت میکنند وآنچه باآن کسب حلال می‌اندوزند بابراهمه قسمت می‌نمایند. پارهٔ نیز در دیوانخانهای راجکان وملوك مستخدم اند . وازعرب وعجم وترك نیز اقوامی هستند که ازین کـونه رقصهای بدانجام وفتنه خـیز بدشان نمی آید . ازعجایب امور اینکه کسـانی که نام مردمی وانسانیت برخود می‌نهند درمجالس که ازقبیل رقاصـکان رقص میکننـد وحرکات رقصشان مخالف آداب مردمی ودیندار یسـت حاضر شـده می‌نشـینند . وجد وپای کوبی درو یشان دراذکار وسماع ایشان نیز ازرقص شمرده میشود ولی باکیفیتی‌است مخصوص .

رقص اهل اسـپانیول نزدیك برقص اهل مشرق زمین‌است چه آن نیز مهیج وشـهوت انکیز است . وشاید ازقبیلهٔ اعراب که باندلس رفتند بدیشان یادکار مانده‌اسـت وتاحال باقی است چنانچه کویا ازایشان خود بوده

است . رقص ایشان نیز مانند رقص دیکران
باخطوات لطیفه ومتوازنه نیست بلکه باظهار
الم غرام ومحبت وتحریك تمام بدن و باآواز
چار پاره وغیره‌است . در بلاد (غرناطه)
و (اشبیلیه) که کرمسیر است این معنی شایعتر
است وفاسد تر . غربای آنجا خصوصا اکر
نوعی جذبهٔ محبتی درایشان باشد بدین رقص
تسکین اندوه مینمایند . سکان وادی کبیریعنی
نهر (اشبیلیه) باهمه سستی بدن و کم دلی باین
کار مخصوصند چنانچه رقص باساز و آلات
جنك بقومی مخصوص است که جنکجو ودلیرند
ازاقوام جنکجو ومستعد قتال وجدال قوم
(ارناوط) است که این قسم رقص را بجای
میاورند . این کروه چنانچه درسفر وحضر
ودروقت کار وبیکاری همیشه مسلح وباآلات
جنك هستند درهنکام رقص نیز سلاح را
ازدست فرو نمیکذارند چنانچه هر که آن تموج
شمشیرو بازی کاردشان رامی‌بیند میپندارد که تعلیم
جنك میکنند نه رقص . حتی اینکه پارهٔ
کفته‌اند (ارناوطان) اسم جنك را رقص
کذاشته‌اند .

کیما کیان را نیز رقصی خاص است چنانچه
دررقص اعتنا واعتمادشان بیشتر بحرکات
دست و بدن است نه بحرکات پا . دستها و بدن
هارا باحرکتهای مخصوص متحرك میسازند
وازجانبی بجانبی بر میکردانند . کاهی رقاص
سررا ازعقب بر کردانیده تا بزمین بمحاذی پا
میرساند واین حرکت نوعی ازهنر نمائی
واظهار مهارت است دررقص . روسیان را
نیز دررقص بهرهٔ ازعواید (کیما کیان)
میباشد . درهر بلدی نیز این قوم را اسمی
خاص است ازقبیل رقاص و بازیکر و رامشکر
و بپای کوبیو کوچك وغیره وظریفترین اسم
آنکه در پارهٔ بلاد ایران ایشان را دستهٔ مرصعی
نامیده‌اند .

(فصل پنجم در بازی تماشا وتماشا خانهٔ رومیان)

بدانکه تماشا خانه جائی است که در آنجا
احضار صورت وقایع و تقلید آنها میکنند
وشبیه آنهارا درمیان آورند . درزمان پیش
شبیه وتماشا از بازیهائی بود که در بلاد روم
ازجانب حکومت و باخرج کیسهٔ او بر پا
میشد . تماشاکاه محضر خاص وعام بود

وتماشائیان را نیز گذشته ازاینکه ازایشان چیزی نمی گرفتند دولت تحفهٔ میدادند چنانچه گفته اند
رومیان را ازدنیا نان و تماشا بس بود .
در بلاد بارده برای تماشا گاه خانهای مخصوص میساختند . اما در بلاد ایتالیا وسایر بلاد روم بجهة اعتدال هوا درفضای سر گشوده بازی میکردند . باز یگاه بایستی بقدری وسیع و فراخ باشد که گنجایش همه حاضرین را داشته باشد .

درنزد متأخرین ازفرنگ وغیره نیز بازی تماشاخانه ازانواع تفرج و تنزه است .
در بلا فرانسه وانگلتره ونمسا شهری نیست که تماشا خانه در آن نباشد . درشهر پاریس چهل و پنجاه تماشا خانهٔ بزرگ هست . بزرگترین آنها تماشا خانه ایست مشهور به (اوپرا) که در آن از بازی گران وخوانندگان ورقاصان چندین صد واز آلات ساز ونواز بیحد و بیعدد یافت میشود . کوچکترین تماشاخانها بازیگاهیست که تمام بازیگران کودکان خورد سالند .
شعرای فرنگ بازیها را اکثر بنظم در آورده اند و بازی ومجلس بازی گذشته ازنزهت و راحت

هنر ومعرفت شده است • کشیشان روم وقتی
بکفر باز یکران تماشا خانه فتوا دادند و بارتداد
ایشان حکم کردند اکرچه بازی ایشان ازروی
مهارت واستادی وازراه حکمت باشد • اما
درشهر رومیة الکبری باقرب جاثلیق اعظم که
امین شریعت ایشان است بازی تماشا خانه
مجاز ومعفو بود لکن مدتی زنان را اذن حضور
در آن مجالس نمی دادند • این منع درنزد
قدمای رومیان و یونانیان نیز بوده است • چنانچه
درزمان پرهیز نصارا وخستوانهٔ جاثلیق اعظم
یعنی کناه بخشی او بازی را تعطیل می نمودند •
در بلاد سویس که متدین بدین پروتستانند
حکم بارتداد باز یکران نمی کردند اما ساختن
تماشا خانه را اعتراض می نمودند که بدعت است
وموافق خلاصهٔ آداب دین نیست اما شدت
اطراب برین اعتراض غالب آمد وماننده همسایکان
ومجاوران خود آنان نیز تماشا خانها ساختند •
در بلاد اسپانیا که از بلاد پرتعصب ترسایان است
ودرعبادت خوضی دارند بازی تماشا خانه
ممنوع نیست ونزهت را باعبادت منافی نمیدانند
بلکه درتماشا خانه کاهکاه بازیهای دینی میکنند

واشعار وادعیه ومناجاتهای دینی ومذهبی میخوانند وشبیه ملائکه وحوار یون درمی آورند ومتمثل باشکال وصور زنده قدیسین می شوند . هم این بازیهای را درشارع عام ودرمیدانها درمیاآورند . عادت اسپانیولیان اینکه دراثنای بازی همین که وقت نماز ودعای ایشان رسید وصدای ناقوس بلند شد بازی را درهرجا باشد بریده بعداز ادای فریضه درتماشا خانه باز بدان می پردازند .

در بلاد فرانسه وغیر آن از بلاد افرنج بازی تماشا خانه ازعبادت درآمد . چنانچه دراعصار وسطی بحساب ایشان مردم بعد ازفراغ ازنماز وخروج از کنیسه بکورستانها که درحوالی معابد وکنشتها بود میرفتند پارهٔ بازیها که آداب واسرار می‌نامیدند مشغول میشدند . این بازیها یامشتمل براشارات ادبیه ویاآیات کتب سماویه بود . ازین بازیها ترسایان قدیم متعظ میگردیدند اگرچه طریق اجرای آنها ازروی سخریه وریشخند میبود . خودرا بصورت خداوند (تعالی‌اه عما یشرکون علوا کبیرا) میساختند گویا خداوند

بشیطان واتباع آن ازعوام ناس خطاب میکرد
وسخنان خنده خیز با کلمات مضحکه آمیز
می کفت که مشعر باساءة ادب بود . واز ین قبیل
بود بازی اهل عبادت نصارا در آدینهٔ مقدس
که صورتی‌را بچار میخ می کشیدند و انواع
واقسام شکنجها واذیتها بدان می‌نمودند واین
شبیه‌راشبیه چلیپای عیسی می‌نامیدند . بازیکری‌که
درین‌بازی‌شبیه‌حضرت عیسی‌بود بهرنوع شکنجه
تاب می آورد وتن درمیداد حتی بدرجهٔ هلاك
میرسید چه انچه ازاستخفاف واستحقار که
باعتقاد ایشان بحضرت عیسی دروقت صلب
نموده‌اند بشبیه آن مینمودند تامجاز هم ازقنطرهٔ
حقیقت می کذشت وتشبیه وتقلید جای خودرا
کاملا می‌یافت . درجنوب فرانسه اکنون هم
درنزد (کاتولیکان) این قسم بازی متداول
وباقی‌است . دراقلیم (افلنده) کشاورزان
دربازیها اموری که متعلق بدین نصاراست
موضوع بازی مینمایند . درقدیم نیز این کونه
بازی دراکثر بلاد عظیم نصارا متعارف
ومستحسن بوده‌است . دربلاد نمسه درناحیهٔ
(تیرول) هم اکنون این عادت باقی ومستمر

است . دهقانان درمیدانهای فراخ ودرصحرا
بازیهائی درمیاآوردند که موضوع ورموز آنها
ازکتب دینی ایشان مستخرج است ویا ازحکایات
وروایات ساخته‌اند . صورت بازی ایشان
اینکه خودرا بشکل وشبیه شهدا میسازند وتقلید
احوال ایشان می‌کنند ومتصور بصورت شیطان
میکردند واعمال وافعال اورا بجای میاآورند .
ازجمله بازیهای ایشان یکی نیز انکه بازیکران
مردمان مقلد ومسخره کثیر المجون میاآورند
تاچیزهای کریه‌ناک را خنده خیز کنند .
ودرمیان مجالس بازی مقصود کاهی بازیهای
کوچك باصوت و آهنك ساز می کنند تاتفننی
دربازی شده باشد . مجلس ایشان همیشه
ببازی مسخره وتقلید مضحك عظیم می‌انجامد
ومقلدین جقاو کودنان اهل مجلس را مسخره
می‌سازند . درآخر مجلس همیشه بازی
بهمراه موسیقی است که ازجانب معلم مکتب آن
بلده ساخته میشود . بازی شش ساعت تمام
طول میکشد وعادت ایشان این است که این
بازیهارا دروقت تابستان برروی جنزارها
درتاب آفتاب بجا میاآورند وبازیکران

نسخهای بازیرا دروقت زمستان زیر چاق وحاضر می کنند . دربلاد فرانسه اولا باامور دینی وآداب حکمی بازی میکردند در آخر بلعب صرف منقلب شد وازان (کومدی) درآمد . وقتی که پادشاه بشهر بامو کب عظیم می آمد بازیهای مختصر برای او درمیاوردند . ودرشهر پاریس چنددفعه درطرق عام ومسالك وقتی که پادشاه یاحرم او میکذشت تماشا خانها بر پا کردند .

درممالك فرنكستان مدتی مدید راه تسلی می جستند ونمی‌یافتند مکر بازحمت بسیار تاآنکه امر تماشاخانه شیوع یافت وبمطلوب خود واصل کردیدند . پادشاهان ارباب مجون ومسخرکان وهزال پیشه کان میاوردند تاایشان‌را ازرنج وملال آسوده کردانند وبنشاط وطرب ایشان بیفزایند . اکر ارباب مجون ازاصحاب الباب وعقلا می‌بودند تسلی ملك وانشراح ارباب دیوان سخت بجای میآمد وباندك حظی هم اکتفا می‌نمودند .
هم درآن زمان مسخرکان حاضر جواب ومضحك نشو ونما کردند وبسرعت جواب

وتیزی ذهن ومضحکهای حکمت آمیز شهرت یافتند . این عادت ازدولت فرانسه بسایر دول کذشت . درممالك روس درزمان سلطنت پتر بزرك استخدام واستعمال ارباب مجون درديوان شایع ومتعارف بود . پتر را عادت اینکه چون بیکی ازبزرکان خشم میکرفت اورا بادخال درزمرهٔ اصحاب مسخره درديوان قصاص مینمود . چون وی دراین حلقه درمیآمد ناچار بود که ازهنر های ایشان بیاموزد وازجملهٔ ایشان کردد واهل دیوانرا بخنداند . ازجمله مسخرکیهای دیوان پادشاه مسقو یکی هم این بود که پادشاه امراء دولترا باسایر مردان وزنان که کوتاهی قامت ایشان خارق ازعادت بود جمع مینمود ومردیرا ازمیان ایشان برمیکزید بازنی کوتاه بمانند خود تزویج وعروسی بصورت مسخرکی مینمود وحاضرین ازاهل دیوان وسایر اهل شهر ازان محظوظ ومتلذذ میکردیدند .

بازی تماشاخانه ازبلاد فرنکستان باقصای بلاد شرق منتشر کردید وتاجزیرهٔ ژاوه وچین وژاپونیا رفت . درچین وژاپونیا

تماشا خانها مانند تماشا خانهای فرنکستان است
وقایع عظیمه ونکات غریبه درانجا بازی
میشود ورقصهای مطرب درانجا می کنند •
اهل ژاوه را بغیر ازبازی تماشا خانه بازی
دیکری است و آن خروس بازی است چنانچه
خروسهارا باپنجهای پولادین که بر پایها تعبیه
نموده اند باهم بجنك می اندازند • چنانکه وقتی
دربلاد انکلیز هم متعارف بود • اهل ژاوه را
باین بازی ولع وحرص غریبی است وهیچ
متأثر ورنجیده خاطر از آن نمی شوند بلکه
چنان باین بازی می پردازند که کویا سودی عظیم
میبرند • چون اهل این بلاد بالطبع ملایم
وسرد مزاجند ازدیدار جنك خروس بهیجان
وجوش میآیند ونشاطی از ین معارکه برطبیعت
ایشان طاری میشود وجنك خروس ازبرای
تسلیت عامه ازتماشای بزرك است • اما
تماشائی که ازبرای حظ نفس پادشاهان است
ازجنك خروس خونین تر وسخت تراست •
چنانچه درمیدان کاومیش را باپلنك بجنك
می اندازند • وکاهی کناهکاران را ناچار
میسازند تادرمیدان باپلنك بجنکند • شاید

که مستحق قصاص پردل باشد وباوی خنجری باشد و پلنك‌را پس ازعذاب آن باچنك وچنكال بدان بکشد واز آن خلاص یابد .
ونیز شاید که پادشاه سنکدل باشد وباین عذابها اکتفا نکرده بعد ازغلبه بدان حیوان باحیوانی دیکر اورا بجنك اندازد .

دربلاد هند کروهی هستند بسیار مسخره وبیشرم که درروستاها می‌کردند وبازیها درمیاورند اما بازیهای ایشان پر ازبیشرمیها و پراز اعمال خارج ازادب وحیاست . نسخه بازیهای زنان‌را دربازی ایشان پریشان می‌خوانند وتقلید زنان‌را آنان بجای میاورند . بازی ایشان شب دروسط ده درروشنائی مشعل کرده میشود ودرین بازیها تنها مردان حاضر می‌شوند . این بازی درنزد ایشان بسیار انبساط انکیزاست وخرج آن از کیسهٔ اهل دهاست .

(فصل ششم درجشنها وهنکام سور وشادیها)

قدمای فرس سنهٔ شمسیه‌را باجشنها وسورها آغاز یده مدت چند روز باشادی

وسرور می کذرانیدند • دراول روز دخول
آفتاب ببرج حمل برای فال نیك فرخی
وفرخندکی درحین ظهور شعاع آفتاب
ازافق باغلامی بدیع صورت و پاکیزه روی
خبر دخول سال نورا بپادشاه میرسانیدند•
از پی این غلام غلامی دیکر درخوانی زرین
خوشها ودانها وشکر ودرهم ودینار بپایکاه
سریر پادشاه بهپیشکش می آورد ودانهارا
آرد مینمودند ومی‌پختند تاپادشاه ازان میچشید
وبدیوانیان میچشانید وخلعتها وتشریفها
بارباب دولت خود می‌بخشید • اکنون هم
دربلاد شرق این عادت برقراراست • آخر
ایام موسم نوبت رعایاست • پادشاه‌را هدیها
و پیشکشها میدهند و پادشاهان سخت اهتمامی
بابقای این عادات دارند • امروزه هم
درممالك فرس اول سال شمسی‌را فرخنده
میشمارند وجشن میسازند اما باسور وسروری
بجزآن زمان پیشین • چنانچه درابتدای
اعتدال ربیعی عیدی برپا میکنند وآنرا نوروز
مینامند • منجمی خاص دخول آفتاب‌را ببرج
حمل ازروی رصد تعیین کرده زایجهٔ طالع

سال‌را میکشد وبنظر پادشاه میرساند پادشاه
برای اشاعه واعلان نوروز امر مینماید تانوپها
اندازند وشنلیکها نمایند ونقاره خانه کوبند .
مردم بااین اشارات وعلامات خبر شده لباسهای
نو وفاخر میپوشند وازیکدیکر دید وبازدید
مینمایند وانواع هدیها علی الخصوص تخم مرغ
سرخ بیکدیکر نوروزی میدهند واین نوروزی
ازهدایای لازمه‌است . همچنین عمال وضباط
دیوان ازدور ونزدیك پیشکشها ازقبیل اسب
واسلحه وجواهر وقماش وعطریات ومانند اینها
بپادشاه میفرستند . پادشاه آنهارا پذیرفته
بفراخور حال هریك نوازش والتفات درباره
ایشان مینماید .

این عادت هدیه ازرومیان بفرنکان رسید .
رومیان اولین ماه سال‌را (یانوس) مینامیدندکه
ملك ایتالیا وباعتقاد جاهلیت ایشان پیکری بود
دور وی هم پیش‌را میدید وهم پس‌را وایام
اورا‌ایام زر میکفتند که کنایت بود ازایام رفاه
وعافیت . اولین ماه سال‌را باین اسم مینامیدند
تایاد کاری ازایام این شخص باشدکه ایام عافیت

بوده‌است وشعرای ایشان دراشعار خود آن ایام‌را ستوده‌اند • ایام (یانوس) را ایام عافیت نامیدند برای اینکه میگفتند او دربلاد ایتالیا یا (ساتورن) که مسمی به دهر بود حکمرانی میکردند واصلا نزاع وستیزه درمیان ایشان نبود ومردم بافراغ بال واستراحت میزیستند • هدایای رومیان دراول سال ساده وبی‌تکلف بود چنانچه درمذهب خرافات ایشان درایام زرین بوده‌است • این هدایا عبارت بود ازمیوهٔ خشك وشیرینی ومعادن که درزمان خود منقوش نموده بودند • چون رفته رفته امر پیرایه وزینت افزوده گردید لازم آمد که هدایا نیز نفیستر گردد • یکی از پادشاهان شروع نمود بفرستادن شاخهای زرین ثمر بمردم ومیوهٔ خشك بزر وطلا مبدل گردید • قیاصره مردم‌را بدادن هدیه ناچار مینمودند وخود نیز هدیه میدادند • این عادت تاچندین قرن بعد ازبعثت حضرت عیسی باقی ماند • پس رهبانان واحبار ببهانهٔ اینکه این از آثار ایام جاهلیت است خواستند منسوخ وباطل سازند ولی بنا باعتراض دیگران که

تهادی دراول سال موجب تألیف قلوب ومیل دوستان بیکدیکر وتذکر ویادکاری برسبیل محبت است وکنایه است ازتأسیس مودت وبقای آن درسایر ایام سال پس دردادن و کرفتن هدیه ضرری نیست کیفیت تهادی را نتوانستند منسوخ ساخت این بود که این عادت نیز مانند سایر عادات باقی ماند وتغییری نکرد ودرجمیع اقطار هم شایع کردید .

دربلاد فرانسه ونمسه عادت این است که مردم دراول سال نو انچه ازلطائف وظرائف وانواع محصولات وثمرات صنایع و پیشهٔ خود حتی تألیف جدید وغیر آن نیز دارند درمعرض عام می‌کذارند ودیکران بفراخور حال خود هدایای اصحاب را ازآنها چیزی میخرند وهرچند بیچاره وفقیر باشند هر آینه درخریدن یك دونوع هدیه دریغ نمی‌نمایند . دربلاد نمسه هدایا وارمغان جوانان ازهمان روز میلاد که هشت روز پیش ازاول سال نواست داده میشود .

چینیان را دراول سال عیدی است که انرا عید (جاوش) مینامند . درین عید

خیمها ومقصورها از کاغذهای روغن مالیده برمیافرازند وآتش درآنها برمی‌افروزند وبا تلألا وشعشعهٔ آنها شادی میکنند . درخشکی ودردریا برکشتیها مردم فوج فوج وموج موج دراین خیمهای تابناك ومقصورهای پرفروغ بعیش وطرب می‌پردازند .

در ١٤ شهر فوریه افرنجی انکلیزان عید بزرکی دارند که مولد (سانت ولنیتن) است عامهٔ ایشان‌را اعتقاد اینکه آن روز روز الفت وصحبت مرغان‌است بایکدیکر و پیش ازین جوانان درین روز بنام معشوقکان خود قرعه میزدند . اما اکنون فرح وسرورشان درین روز عبارتست ازارسال ومرسول عاشق ومعشوق بیکدیکر بمکتوبهایی که (ولنتینه) مینامند . عموم ترسایان‌را پیش ازپرهیز ایشان عیدی‌است که (کارناوال) کویند یعنی عید برغندان یاایام رقاع درآن روزها داد خلاعت میدهند . وروميان درروزهائی که روز (ساترلانیه) مینامیدند ودرماه ایلول افرنجی بود همین میکردند . دراین عید برغندان ترسایان تغییر صورت میکنند یعنی

صورتهای عاریتی می گذارند وباساز ونواز پای کوبی و کردش در کوچه وبازار هرکونه مسخرکیها وهزلها مینمایند • درین اوقات ملاحظهٔ درجات ومقام ورتبه و پایه چندان درمیان نیست • در(رومیة الکبری) درین روزها بندکان اطاعت بخواجکان خود تامدتی معین نمی‌نمودند بلکه مقام ایشان بامقام خواجکان مساوی میبود • دریمدت دعاوی قبول نمیشد واقامهٔ حدود نمی کردید وتهادی وداد وستد عیدی عمومی بود • پاره ازین عادات اکنون هم درایتالیا باقی‌است • عید برغندان اکنون دررومیه الکبری عبارتست ازتغییر زی وتزویر صورت بانواع مختلف وتفنن بسیار واجتماع اهل مجون بایکدیکر ودرروز سیم درهرجا آتشهای عظیم می‌افروزند ومجلسهای ولیمه وضیافت برپا می کنند •

مردم همه بتماشاخانها ورقص خانها میروند وتاروز سه شنبه که سه شنبهٔ خاکسترمینامند عقل اکثری درسرنیست و این‌سه شنبه اول روز پرهیزاست اهل اسپانیول و پورتکیز وقتیکه

به بلاد یکی دنیا داخل شدند تامدتی برمنوال بلاد جنوبی افرنج درآنجا نیز رسم عید برغندان را بجای می آوردند • ازجمله تنزهات ایشان اینکه در کوچه و بازار وازدیوار بسر وروی یکدیگر عطریات و بوهای خوش میپاشیدند • در بلاد شمالی شادی عید برغندان عبارت بود ازضیافتهای بزرك و پای کوبی و بس • هم ترسایان را عموما پس ازانجام ایام پرهیز چله عیدی است که عید (فصح) یاعید باعوث نامیده میشود • اغلب ایشان خصوصا ترسایان روم در ین عید چند روز شادی عظیم می کنند • در بلاد روس در ین عید داد سرور وحبور می دهند چه بجهة وقوع این عید درآخر زمستان ازسرمای زمستان رسته اند وهم ازخنکی پرهیز جسته معاشقه ومصافحه می نمایند و بخبر رجوع روح بعیسی باعتقاد خود یکدیگررا مبارك باد میکویند • هم درواقع زمان عید درنزد آنان زمان حیواة نباتات وبیداری قوهٔ نامیه ورجوع روح باشجار وریاحین است نه بحضرت عیسی که روح اورا نکذاشت یعنی چاشنی مرك نچشید : خلاصه تخم مرغ حقیقی یا

مصنوعی بیکدیکر تحفه وهدیه میدهند خصوصا
تخم مرغ زرین • اما ذکر اعیاد اسلام باآن
تبرك ومعقولیت آنها درمیان این کونه اعیاد
کفر وکفرآمیز بهیچ کونه مناسب نیست •
وآنکهی آداب ورسوم آنها معلوم خواص
وعوام ومقبول انام ومذکور در کتب احکام
است •
(کیما کیان) را عید مخصوصی است که
شش روز میکشد چنانچه صبح عید بر میخیزند
ونماز کرده فوج فوج کردش میکنند وخردان
بنام مبارکباد عید دست بزرکان می بوسند
وفوا که ونانهای فطیر بیکدیکر عیدانه می دهند
وولیمها می سازند و بسلامت یکدیکر باده‌ها
می پیمایند ورقصها میکنند تاشش روز تمام شود •
در اکثر بلاد روز اول ماه (مایس) افرنجی
عید بزرك است چه در آن اوقات بزمان شکوفه
وازهار و بکاه اعتدال وعشق طبیعت وموسم
بهار داخل میشوند • این روز درنزد رومیان
روز عیدهٔ کل ازهار بود • طاق و رواق خانهارا
باشکوفه ها می آراستند ودر ودیوارهارا بالاله
وتاجهای ریاحین می پیراستند • اشعار طرب

انگیز میسرودند. وباطعـام وشراب منـادمت ومصاحبت وعیش وعشرت مینمودند ۰ درجملهٔ بلاد افرنج خصـوصا درروستاقات در پیشـگاه خانهای بزرگان ودوستان خود شاخهای پر برك و یادرخت ونبات سبز نهاده شعار(مایس) بجای میآورند و برك سـبز میدهند ۰ درجنوبی فرنکستان خصوصا دراسـپانیول دختری زیبا بیاد (موکلهٔ مایس) میآرایند ودرجلهٔ برسریر نشـانیده ازآینده وروندہ برای او صـدقات وهدایا میطلبند ۰

در بلاد آسیا درماه (حزیران) افرنجی تفرج صحرائی هست وآن زمان زمان فراوانی و بسیاری شیر مادیان است درنزد ایشان ۰ چکونکی عید آنان اینکه باید مشایخ دینشان باید سقایت نماید ۰ پس درصحرا جمع میشوند و زنانرا ازمجمع میرانند ۰ شراب دوغ ترش مینوشندواسب تازی وتیراندازی کرده و بادوغ ترش که اعظم شرابشان است چندین روز منادمت ومصاحبت مینمایند ۰

درزمان منقلب صیفی که با حساب تقویم مطابق عید (یحیای معمد)است، برسم عادت قدیم

بلاد افرنج نصارا عید میکنند و برای اظهار
فرح آتش افروخته ودراطراف آن میرقصند.
دوشیزکان بامداد بگاه درچشمهای جاری غسل
مینمایند وکلهای تازه وتر میچینند وازخدای
درخواست میکنند که در آنسال شوهری جوان
وزیباروی وتوانکر بایشان ارزانی دارد .
دعاهای صبحگاهان ایشان ازقبیل برنجی ونرنجی
ودسته وکر بسته مسجع ومقفاست. ازاین کونه
ادعیهٔ مسجع ومقفا دراسپانیول وایتالیا بسیار
است. اهل(ایقوس) و پارهٔ دیکررا اعتقاد این
استکه درشب دوشنبهٔ عید(یوحنا) هرعلفی که
بادست کنده شود دوای امراض بهایم است .
پس علفها میکنند و باین خیال نکه میدارند .
درزمان پیش در (مالطه) درروز عید یوحنا
بااسب تازی ودویدن بازی مسابقت مینمودند.
بعد از این عید عید(پطرس) حواری داخل
میشد در آن عید هم همین مسابقت را بجای
میآوردند و برای اظهار مراسم وشمار عید
فریادها میکردند رقصها می نمودند وسراسبانرا
باشاخهای پر برك وغیره تاجور میساختند .
درمنقلب شتوی یعنی اول جدی که درنزد

نصارا موافق عید میلاد است کارهای بسیار میکنند . از آنجمله پارچهای سطبر هیزمی که پیش از دخول این عید بحفظ آنها اقدام نموده اند میسوزانند خصوصا درروستاقات . درجانب شمالی فرنکستان جشنها وشیلانها کشیده میشود و برروی برف میسرند ومیلغزند . اما این روز پیش ازظهور حضرت عیسی هم عید و بعید (رءول) مشهور بوده‌است . در بلاد (سکندناویه) اوقات ضیافت ومهمانیها درقصرها وکوشکهای خارج شهر بوده‌است که انکلیزان آنرا کرفته نکذاشته‌اند آن اثر ازمیان برود این‌است که درعید میلاد کوشکهای خودرا برای اکرام معارف ومهمان نوازی میکشایند . در بلاد ایتالیا درعید میلاد شبیه کهوارهٔ عیسی‌را درمیاورند . صورت کهواره که کویا مانند جائی‌است که درآنجا زائیده شده‌است باصورت پارهٔ چیزهای دیکر که باعتقادشان دیدن‌صورت آنها درآنروز عبادتست مصور می‌سازند .

در بلاد هند اول سال اهل (سیام)غرهٔ ماه کانون اول‌است . پیش ازدخول سال عیدی

بر پا میکنند که عید اموات مینامند • درین عید عناصر اربعه را تعظیم و بجیل میکنند تا بر ایشان مبارك شود • درتعظیم آب مبالغه میکنندو مرایشان را باآب شعفی عظیم واعتقادی خاص است • پس برنج وفواکه باآب میریزند وصور غریبه وچراغهای بسیار در آن انداخته روان میسازند که درهنگام شب چون میافروزند درمیان آب بهجت غریبی میدهد • کیماکیان را نیز مانند عید اهل سیام عیدی است که گاهی درتشرین ثانی وگاهی درکانون اول بر پا میکنند واین عید اول سال نو ایشان است • روز عید را با قمار بازی وشرابخواری میگذرانند • در بلاد خود چراغان وشهر آیین مینمایند • درمعابد وخارج خیمها چراغهایی ازخمیر ساخته میافروزند وهرکس می‌آید بشمارهٔ سن وسال خود فتیله در آنها میگذارد و بااین عید شمارهٔ سال ایشان دانسته میشود •

(فصل هفتم درآداب وقوانین)

حکما گفته اندکه ادب عبارتست ازصفت حسن معاشرت یااظهار اتصاف بدان• اول را

ادب حقیق ودویمینرا تصنع درادب نامند • حسن معاشرت مددکاری انسان است مراخوان خودرا وحسن خلق وی باایشان • در این روزکارآداب درنزد اهل امصاری موجوداست که بظرافت ولطافت موصوف وموسومند • ازفرنکان کسانی که بآداب تبحرتام دارند اهل فرانسه است • این کروه باین فن اعتنای عظیم نموده خدمتی بزرك بآیین ورسوم آداب کرده‌اند •

اینست که زبان فرانسه ازحیثیت تحسین عبارات ونازکی کلام ومخاطبات بردیکر زبانها برتری یافته است • اماخطاب بدینکونه عبارات اغلب ازاعتقاد بجنان ناشی نه بلکه درمحاورات عادت بدان جاری می‌شود پس نتیجهٔ ازآنها استخراج نمی‌شود •

ازآداب اهل ایتالیا اینکه صاحبخانه همهٔ مال وعیال وغیرآنهارا بمهمان تقدیم می‌نماید اما اکر زائر بخواهد بقول وی عمل نماید لرزه براندامش می‌افتد وخشمناك میکردد• کویندکه دوکدای اسپانیول بامدادی بیکدیکر رسیدند پس ازادای مراسم سلام وصباح ازیکدیکر پرسیدندکه جناب عالی

شراب صبوحی نوش فرموده اندیانه . این
امر غریب شمرده نمی‌شود چراکه درآن دیار
وقتیکه ملاحظهٔ منصب و پایه درمیان نباشد همهٔ
مردم بیکدیکر بلفظی خطاب می‌کنند که معنی آن
جنابعالی است . در بلاد نمسا علاوه بر القاب
مناصب و مراتب القاب دیکر درمراسلات
متداول است وآن لقب پاك نژادی و پاکیزه کوهری
است ودرنزد ایشان بالاتر ازین لقب ثانی لقبی
نیست . وقتی در فرانسه کشمکش وستیزه
بسیارشد برکسانی‌که مستحق لقب (مونستیور)
یعنی سرور من باید بشوند . امرا و ارباب مشورت
دولتی واصحاب تقدم‌را داعیه آن بود که
باقتضای قوانین آنان باین لقب مستحق
وسزاوارند . ازعوائد قدما اینکه انسان‌را
بضمیر مفرد مخاطب خطاب می‌کردند واسلاف
دررقت خطاب مبالغه بسیار نمودند چنانچه
مفردرا هم بخطاب جمع مخاطب خطاب می‌نمودند .
اهل نمسه بجز خدمتکاران همه کسرا بضمیر
جمع غایب خطاب می‌کنند نه باضمیر جمع
مخاطب . فرانسویان درایام شورش خویش
مخاطبهٔ واحدرا بخطاب جمع باطل ساختند

اما مدت اینعادت دیرنکشید .

ازجملهٔ اقوامی که درآداب مبالغه دارند اهل چین وژاپونیااست وایمعنی باانتشار غش وغل درآن بلاد منافات ندارد . کویند که چون دوتن ازژاپونیان بیکدیکر متغیر می‌شوند چند دقیقه ایستاده بیکدیکر ترحیب می‌کنند . در بلاد چین مهمانانرا همیشکه یکنوع ازخوراك تمام شده دیکری بمیان می‌آید تحیت وثنا می‌کنند . وبرای دعوت انسان بولیمه درتبجیل وتعظیم مبالغه می‌نمایند . ومراسله نمی‌کنند مکر برروی کاغذ لطیف مزین ودر مدح انسان مبالغه‌را ازحد می‌کذرانند .

اکنون باید دانست که مردمرا دراظهار تحیات وتبجیلات عادات ورسوم دیکرکون می‌باشد . دربلاد افرنج رسم تحیت برداشتن کلاه وجنبانیدن سراست . درجزایر بحرجنوب بمالیدن طرف بینیهاست بیکدیکر . دربلاد امریکاعادت طایفهٔ (اسقیمو) درمودت نیز سائیدن بینی است بیکدیکر . دربلاد ژاپونیا تعارف درخانها بزانو درآمدن دربرابر یکدیکر ودر کوچه وبازار باشاره بزانو درآمدنست .

تحیت کوچکان ببزرکان آنکه بعد ازدرآمدن
بزانو درپیش وی سجده می‌کنند • وکویند
که بعد ازسجده درپیش خواجه برای اجلال
وی وبرای بازنمودن که پایهٔ اوپست ترازانست
که باوورو بر وی شود بپشت برمیکردد •
چینیانرا درتحیت هشت درجه است • درجهٔ
اول که ادنا درجاتست چسبانیدن دستها برهم
ونهادن برسینه وبرداشتن است •
دویمی بعد ازاین‌کار باتمام بدن میل نمودن •
سیمین بااشاره بزانود رآمدن نه بافعل • چهار
مین بافعل بزانو درآمدن • پنجمین سجده بعد
اززانو درآمدن • ششمین سجده‌را سه‌کانه
نمودن بعد از درآمدن بزانو • هفتمین آنکه
بزانو درآیند پس برخیزند پس بزانو درآیند
وسه مرتبه سجده کنند • هشتمین که برتر از
جمیع است و (سنقوی قیوقو) نامند ومخصوص
بپادشاه ایشان است این است که تحیت کذار
بزانو درمی‌آید وسجده میکند وسه مرتبه
درحضور پادشاه برخواسته ومی‌ایستد •
(کیماکیان) را ازآنانکه حضری نیستند عاداتی
معلوم است • چون کسی بزیارت یکی‌ازاعیان

قبیله میرود درطرف راست یاچپ بزرك خیمه
کردیده یا برروی دو پاشنه و یا بریك زانو
خاموش می نشیند وزانوی دیکر را بطرف
صاحب خیمه برمیکرداند . در این‌حال اکر
صاحب خیمه در راست نشسته باشد مهمان
زانوی چپرا بلند نموده بطرف او برمیکرداند.
واکر دردست راست نشسته است زانوی
راست را بطرف او بلند میکند . دراز کردن
مرد دست خودرا درمجلس خود بی‌ادبی‌است.
چون بزرکان (کیما کیان) بدیدن یکدیکر
میروند برسم تعارف بعداز نشستن وچند دقیقه
کذشتن شروع میکنند . چون کسی بزرك
خودرا اعزاز میکنند بازانوی راست برزمین
می نشیند ومقدم بدن خود را کردانیده دست
خود را بپهنا دراز میکنند و با الفاظ تحیت
بکلام می آغازد و بزرك دست بدست او
سایان جواب تحیت باز پس میدهد . وازآداب
درنزد ایشان اینکه صاحب خیمه همیشه درصدر
حتی‌بالاتر ازجای‌رختخواب می نشیندو پایهٔ زنش
درصف نعال‌است و بزاير ین دخان برای‌کشیدن
وچای برای نوشیدن تعارف میکنند . ولی

فنجان اول بزرك خیمه راست ودو یمین زنشرا
پس مهمانانرا آکرزاثر دروقت غذا داخل
شود اندکی کوشت هم تعارف می‌کنند .
اترالئرا نیز نسبت بمراتب مردم قوانینی است .
اما دربلاد آسیا چندانکه چینیان هیچ طایفه
درآداب ومراسم مبالغه وافراط می‌کنند .

اداب پیشینیان فرنکان نیز نزدیك بآداب
حالی چینیان بود . درپارهٔ ممالك افرنج ساقی
تایکزانو بزمین زدی شراب برای پادشاه
ریختی .چون پادشاه خواستاری برای کرفتن
شهر بانوئی یعنی دختر پادشاهی وعقد نمودن
آن فرستادی پس ازعقد چنانچه رسم بود
خواستار پای برتختخواب شهر بانو نهادی یعنی
ازجانب پادشاه خود صاحب این فراش شدم .
دربلاد اسپانیول کسیرا نرسیدی که دست بانوی
ملك زند اکرچه برزمین افتادی . دریکی
ازکتابهای اسپانیولی خواندم که یکی ازندیمان
پادشاه ازدیوان کریخت بجهة اینکه روزی
بهمراهی بانوی شاه درتماشا بودند ناکاه بانو
بزمین افتاد وندیم بی‌اختیار خواست که وی‌را
اززمین برکیرد . پس ازآن کسی نشانی

ازو درسرای ندید • فرانسویان درباب
آداب رسوم وحقوق لازمه قوانین جداگانه
بود • گویند که یکی ازملکهٔ فرانسه پیراهن
خودرا از برای گردانیدن درآورده بود
و پرستارش پیرهن دیگر دردست داشت تا
بگرداند در آن هنگام امیرهٔ داخل شد
و برحسب قانون بایستی که امیره پیراهن را
برملکه بپوشاند تا او پیراهن را بگیرد امیرهٔ دیگر
ازدر دورن آمد برحسب قانون بایستی آن
دیگر پیراهن را برملکه بپوشاند درمدت
دخول وایفای مراسم دخول ودست بدست
گردانیدن پیراهن مبالغی وقت ملکهٔ بیچاره
ازسرما میلرزید وآنان آداب مراسم بجای
می آوردند • دیگری از آداب دختران
پادشاه وامراء وبزرگان این بود که بامداد
شب ازدواج عروس دردواج هرهفت کرده
اطراف لباسش باد کرده می‌نشست و با این هیئت
پادشاهان و بزرگان کشیش بزیارت ایشان
میآمدند• سائر زنان خانه نیز باهیئتی ریخته پاشیده
برروی کتواری می‌نشستند وکسانی که به تبریك
زواج میآمدند می‌پذیرفتند• گویند که این زنان بدان

هیئت می نشستند تا ازپذیرفتن زواران خلاص
میشدند وهمانا اشاره بدین عادت است که
یکی ازمؤلفین بطریق تهکم وتزییف میکوید
زهی عادتی که آدمی اختیار بی ادبی وبیشرمی
کند وزن تازه شوهر را مانند بازیچه
وعروسچك بررخت خواب بنشاند ومردم
فوج فوج بتماشای او آیند آیا این عادت
ازغرابت بجز تسطیر آن درکتب چیزی
میکاهد ۰

پوشیده نیست که عادات فرنکان بلاد
شمالی سبکتر واهونتر از قوانین جنوبیان است
بی آنکه ایخمی مضرتی بملوك داشته باشد ۰
یکی ازنا خدایان انکلیز میکوید که روزی
وردردیوان ملك (لاغوس) بودم واو پادشاهی
سیاه است ۰ دیدم که ندیمان پادشاه بادست وزانو
خودرا بزمین کشان بپای تخت پادشاه
میآمدند پیشانی وروی بخاك میمالیدند پس
پادشاه پارچهٔ کوشتی که بکندیدن مشرف بود
بدیشان میداد ایشان ازاکرفته باپشت خودرا
بزمین کشان برمیکشتند این است قانون دربار
پادشاه (لاغوس) ۰

درزمان سابق در تقدم و پیشی ستیزها درمواکب ودربارها واقع میشد • حتی اینکه پادشاهان تا درباب مرتب ومحل ایلچیان خودرا درموکب ودربارگاه بایکدیکر همداستان نمی شدند ایلچی بنزد یکدیکر نمی فرستادند • وکاه میشد که برای تعیین واجبات این امور بی فائده والقاب و نعوت عبث زمانی بسیار مشغول میشدند • باری درديوان ملوك تعیین مراتب تقدم ازچیزهایی نیست که درآن باب سهل انکاری شود • درهزار و هشتصد وهفتاد عیسوی درهنکام ازدواج شهزاده فرانسه که وليعهد مملکت بود امر غریبی اتفاق افتاد • چنانچه (امیرة) خواهر امیر (لبسك) میخواست که بعد از فراغت خویشان پادشاه ازرقص برقصد چنانکه مرتبهٔ او بعد ازمراتب ایشان باشد • بزرکان دولت بپادشاه عریضهٔ نوشتند تا اذن ندهد چه اینمعنی را موجب اخلال درديوان میدانستند • وزنان نخواستند که بعد ازرقص او حاضر شوند و برقصند • (لویزپانزدهم) زنان‌را ناچار بحضور نمود • زنان پنداشتند

که رقص بعد از (امیرة) موجب کمرشان ایشان است .

در بلاد فرانسه وغیره از بلاد افرنج عادت این است که در سر سال با پارهٔ کاغذ دید و باز دید نمایند . چنانکه هر که بدیدن کسی میرود اگر بخواهد پارهٔ کاغذی که اسم خود بدان نوشته است بدربان میدهد بی آنکه داخل خانه شود ودیدار بجای آمده است . و پذیرفتار نیز درمقابل همین کار میتواند کرد . از عجایب اینکه در آن روز بسیار کسان با کاغذ پاره یکدیگر را زیارت میکنند بی آنکه در اثنای سال ملاقات جسمانی میان ایشان واقع شود . گویا در آن روز ملاقات همه مافات مینمایند . این است که آنروز روز نشاط وشادی ومبارکباد است درهر سو . پس از آن هرکس به پی کار خود میرود . از ترسایان انکلیز ومتفقهٔ امریکا پارهٔ هستند که بخلاف عادات بلاد خود مخاطبه بضمیر تعظیم نمی کنند وهرکس را بدوست من خطاب میکنند وهرگز مانند فرنگان کلاه ازسر بیرون نمی آورند . ازچیزهای غریب یکی

هم اشتراك همگی مردم است ازار باب مروت وغیره درمهمانوازی • این عادت ازایام قدیم درهمه جا جاری ودر هر بلدی متداول ومتعارف بوده است و تا اکنون هم درمیان پاره بحال خود باقی است انبیاء عظام درمهمانوازی اکرم الناس بوده اند • این فضیلت در عرب طبیعی است • وکرم همیشه درمیان ایشان ازواجبات • بادیه نشینان وقتی که مهمانی برایشان وارد میشود ذبیحه برای ایشان میبرند • و پاره هستند که پای مهمانرا میشویند و نان و نمك باوی میشکنند وازانکاه باز تا زمانی که درنزد اوست درحمایت وصیانت اوست • اما باوجود این فضیلت خصلت بدی هم دارند که آن اضرار و کزند مسافران است در بیابان و برهنه ساختن ایشان ازمال ومنال ورخت وغیره و بحال هولناك سردادن و بکریه زاری وی رحم نیاوردن • ولی ازعادات ایشان اینکه چون مسافر پای به آستانه ایشان نهاد اکرام واحترام اورابد آنچه مقدور ومیسر باشد برخود فرض میشمارند • صاحب خانه رخت و خواب

خودرا به‌مهمان وا می کذارد اکر غیر ازان نداشته باشد . حتی اکر دشمنی وارد شود اکرامش میکنند و تا درساحت ایشان‌است درامانست اما شاید پس از بیرون رفتن می کشند . پاره‌ٔ راکمان اینکه از بادیه نشینان کسانی هستند که مهمان را تا درمنزل ایشان است درنهایت صدق و صفا خدمت میکنند اما بعداز بیرون رفتن اورا بقتل میرسانند .

اکرام ضیف درنزد خیمه نشینان وار باب زهد وقناعت عادتست . ودرحقیقت این امر درنزد ایشان موجب کلفت چندان نیست درصورتی که مهمان باندك چیزی قانع میشود . عادت قدمای اهل نمسا آن بود که مهمان نوازی را برمیزبان واجب دانستندی . اکر میزبان تنکدست بودی مهمان را بخانهٔ همسایهٔ خود بردی و بایکدیکر نواختندی . وچون عادت رومیان تن پروری و ترفه درخورش وآشامیدنی میبود وایمعنی با بسیاری مهمان منافی مینمود ازجانب دولت کسانی مخصوص معین کردیدند تاغربارا تلقی نمایند و اکرام کنند . در بلاد عجم در راهها ودهها وشهرها

کاروانسراهای بزرگ هست که از برای آینده
ورونده ساخته اند و کسی از ایشان چیزی
نمیخواهد و فائدهٔ این جایها اینست که
مسافرین را ازسرما و گرما نگاهداری میکنند ·
در بلاد اسلام ازجمله مبانی خیر نشستگاه و
آرامگاه وسقا خانهاست · ودر بلاد عجم و
هند وترك آب انبارها با خرجهای گزاف
میسازند · و پارهٔ از آنها مشتمل است بپلهای
سنگین سخت تراشیده و بنای عالی · پارهٔ
نیز هست که اهالی ده برای خیرات میسازند ·
وشاید خادمی با اجرت خود برای خدمت
عابرین تعیین میکنند · در پارهٔ دیهها نیز
غربارا بااکرام میوها وفواکه وشیر و ماست
وهیزم و کاه اکرام میکنند · وزنان گل
و شکوفه تعارف ایشان میکنند ·

اکنون باید دانست کهچون در بلاد افرنج
آمیزش و معاشرت و آمد ورفت بسیار گردید
ونوازش مهمان از آشنا و بیگانه دشوار شد
ناگزیر گردیدند براینکه برای خرید وفروش
مایحتاج از برای آینده ورونده جایهای مخصوص
بسازندو باین واسطه ازدرد سر مهمان رستگاری
یابند ·

اما درمیان بلاد افرنج بلادی نیز هست
که مخالطت و آمیزش باساکنان آنها آسانست .
در آن بلاد مهمانانرا باندك چیزی مینوازند
چنانچه در بلاد (نروج) و (ایقوسیا) است
ودر پارهٔ بلادی که هنوز مدنیت رسوخ نیافته
است وتوحش درمیان ایشان باقی است اکر
کسی بکذرد و بامال وجان سلامت بیرون رود
منتهای سعادت اوست . در بلاد ارناود و پارهٔ
بلاد مورا و بلاد عرب و قفقازستان و اکثر
جایهای افریقا اکر کسی مسافررا بکشد کسی
یاری نمی کند بلکه اکر ازدستشان بر آید مال
ومنال اورا نهب وتاراج می‌نمایند وخود اورا
مانند اسیران میفروشند . کویند که اعراب
بادیه چاههای بیابان را می‌انبارند تا راهکذاران
نه بینند و از تشنکی هلاك شوند وایشان متاع
اورا به‌یغما برند . در بلاد ارناود از قلت
مروت و بدسلوکی مردمان دیهای همجوار
بایکدیکر میستیزند و می پرخاشند حتی اینکه کاهی
اهل خانهٔ ازترس اهل خانهٔ دیکر مدتها ازخانه بیرون
نمی‌تواند آمد ومردان هرکاه بیرون میروند
سرا پا مسلح وغرق آهن میروند . ازخصایل
نیکو در بلاد ارناود اخلاص نیت درخدمت

متبوع و یاری نمودن بدوست • چرکسان
در شفقت ومهربانی مانند ارناودانند • اینقدر
هست که کاهی یکی ازاهل قبیلهٔ دیکر یا بیکانهٔ
محض را درخانهٔ چرکسی حمایت میکنند •
واکر زنی درخانهٔ بطفلی شیردهد درنزد همه
اهل خانه محترم وماننـد یکی ازاهل آنخـانه
میشود ومعاملهٔ برادری وخواهری درحق او
میشود •
از عادات (کیماکیان) اینکه اکـرکسی
ازمهمان خود شیروماست دریغ دارد جزایش
این است که بایدکوسفندی بکشد • اهالی جزیرهٔ
(سوماترا)را باتوحش ایشان عادت غریبی است
درحق غربا خصـوصا فرنکان • دراکثر
قراء بنائی است (بلی) نام مردم درآنجا جمع
میشـوند وغربارا بدانجا فرود میآورند •
چون شب مسافری میرسد دوشیزکان بالباسهای
پاکـیزه خودرا میآرایـند وزنان و مردان
از پی ایشان روانه میشـوند تا مهمـانان را
زیارت بکنند و اورا درجی پر ازعطر هدیه
میکنند و پیران حاضر شـده اورا میسـتایند
وزنان درکرد او حلقه زده منتظر می نشینند

تا مهمان درعوض درج ازقبیل آینه و بادزن
ومانند اینها چه هدیه دهد . شاید مقصد
ایشان ازین عمل اینکه چیزی یادکار ازاو
بستانند تا فراموشش ننمایند و شاید عاقبت این
زیارت بپای کوبی وخنیاکری وشادی و
نشاط تام منجر شود . از نازکی و آداب زنان
بعض جزایر روم این بوده است که پیش مهمانان
میرفتند وترحیب ایشان نموده قدومشان را مبارك
باد می کفتند واظهار فرح وسرور می نمودند .
اما ازچند کاه باز این نازکی ازمیان برخواسته
است .

فصل نهم دربندکی واستعباد احرار

پوشیده نیست که مردم همیشه آزادی را
که بهترین و برترین آنچه مر آدمی راست
طالب ومایل بوده‌اند ودرحدیث نبوی نیز
اشاره بدین معنی هست . اما بیشتر مردم
انسانرا ازین مزیت عظمی محروم ساخته اند .
پیش ازین درزمان غیر مأنوسیت نیمهٔ روی
زمین بغیرحق درزیر عبودیت نیمهٔ دیکر بود
وتا اکنون هم بندکی واستعباد باکرانی و
ناهمواری در اکثر بلاد باقی است . این

قضیه نسبت باشخاص نه بلکه نسبت بجمیع
امم است . در آسیا و افریقیه اززمان قدیم
عادت این بود که اسرای حرب را خرید
وفروخت میکردند . قدمای تاتار سوار راسبان
شده بدیار اعدا تاخت میاوردند ومردم را
گرفته ببلاد بعید میبردند چنانچه دیگر روی
وطن خود نمی دیدند . اکنون هم درقفقازیه
وحشیانی هستند که سوار اسبان میشوند و
بهمسایگان ایلغار می کنند واززن ومرد وکودك
هرکرا درمی‌یابند میگیرند و باریسمانها بفتراك
اسبان بسته درتنگنای کوهها پنهان می نمایند
ودروقت فرصت از راه بحر سیاه ببلاد ترك
و عجم برده میفروشند . این عادت درمیان
یونانیان ورومیان واهل مغرب نیز نسبت ببلادی
که فتح مینمودند بود . وهم ازسنگدلی میان
پدر وفرزند جدائی می انداختند و ایشان را
بامکنهٔ دور ازهم می‌بردند چنانچه بنده بازندگی
سخت میزیست و یا ازاندوه میمیرد . یونانیان
جاهای دور ازشهر و قصبات را بدستیاری
بندگان آباد میساختند وکار بندگان کشت وکار
زمین ومزارع بود ومحقق است که اهل اسپارته

از بی مروتی و سنکین‌دلی با بندکان معاملهٔ حیوانات وجانوران می نمودند ٠

درشهر رومیة‌الکبری بندکی مانند بندکی اعصار وسطی یعنی بقاعدهٔ تحریرومکاتبه بود ٠

چنانچه بنده بدستیاری کسب وکار خود نفس خودرا از خواجهٔ خود میتوانست باز خرید ٠ حتی اینکه اکثری از بندکان خودرا خریده درمیان ایشان خواجه وار زندکانی می‌نمودند ٠ قدمای اهل اسوج کذران ایشان ازتاخت وتاز دریائی بود چنانچه اکنون پیشهٔ بارهٔ مردم است یعنی آینده ورونده را دردریا میکرفتند و درخشکی میفروختند ٠ کویا این سوداکری را چنانچه دیکران در بحر سیاه میکنند آنان در بحر ظلمات می‌کردند ٠

ازقراری که معلوم میشود بندکی درهیچ مملکتی شایعتر وسختتر ازممالك افریقیه نیست ٠ این تجارت از ایام قدیم درمیان ایشان متداول بوده است ٠ قدماء مصریان نیز خریدوفروش بندکان مینمودند ٠ اکنون هم درهیاکل قدیم ودر مقابر کنار نیل صورتهای بندکان ازهر

نوع واز هر جنس دیده میشود که صفها آراسته
اند ودر پیش روی خواجکان باغل و زنجیر
روانه‌اند • در بلاد افریقیهٔ دریا بار ازمیان
ممالك که منشأ بندکی‌است سوداکران سیاهان
برای خریدن ایشان می آیند • چه ملوك
رعایای خود را وپدران فرزندان خود را
میفروشند • و پیش ازین کفته شد که فروختن
ایشان در پارهٔ بلاد آسیا متداول است
خصوصا درزمان قحط وغلا که چون پدران
ازنکاهداری فرزندان درمیمانند ببهای طعام
وخورش ایشان را میفروشند و اکر نفروشند
از کرسنکی میمیرند • این است که فرزندانشان
بندهٔ خریداران میشوند • در بلاد هند
(مهرات) بیشتراولاد خودرا ازکنیزان‌خصوصا
دختران را بحرم سرای بزرکان میفروشند •
درخیوهٔ خوارزم بعد ازمرك پدر اولاد آن
همخوابه اورا میفروشند • •در افریقا بازار
برده فروشان همیشه پرازغلام وکنیزاست
وعمارت حرمسرایها وغیره از انجاست •

فرنکانی که درجزائر وطن کزیده اند
بعادت خریدن بندهٔ آنجاها معتاد شدند •

این معنی مؤدی آن شد که بعد از اهلاك جمع
کثیری از اهل امریکا با ظلم وستم غلام وکنیز
سیاهی که از بلاد و براری افریقیه میخریدند
ودرغل وزنجیر با کشتیهای نامناسب و بد
بجزائر میاوردند و بدترین وستمکارترین
برده فروشان آنانرا میخریدند بجای ایشان
نهادند . خرید وفروش غلام وکنیز گویا
درین زمان مدنیت ایشان متروك شده است
ولکن درجزائر بندکان که از افریقیه میآورند
هنوز باقی‌است و لکن نه بشدت پیش ازین .
چه خواجه بندهٔ خودرا کشش و اضرار
نمی‌تواند چنانچه در این جزائر درحق فرنکان
پیش ازین میکردند مثلا خواجه پارچه زمینی
به بندهٔ خود میداد تا میکشت و ازثمرهٔ کشت
خود نفس خودرا از خواجه میخرید و آزاد
میشد . در پارهٔ بلاد متفقهٔ امریکا با اینکه
امر بندکی ازمیان برخواسته‌است هنوز اثری
از آن باقی است . اما حریت و آزادی
در آنجا کاری میکنند که شاید بندکان عاقبت
برخواجکان تفوق و برتری میجویند . کویند
که دول غربی امریکارا مدتها عادت این بود

که در بحر روم کشتیهای فرنکان را تعاقب میمودند و نصارائی که درمیان آن کشتیها بود بجای بندکی میکرفتند و میفروختند چنانچه بلاد تونس وجزائر و طرابلس ازاین قبیل بندکان بر ومملو بود • وچون این بندکان اکثر در بلاد خود باناز ونعمت پرویده بودند تاب ستم و جور ایشان نمی آوردند وهلاك میشدند • اما از آنکاه باز که درمیان دول مخالطهٔ سیاسیه ودوستی و آشتی بر پا شده است این عادت ازمیان برخواسته است • و کویند که در پارهٔ بلاد فرنك تجارت بنده در بحر روم بوده است •

آنچه تا اکنون ذکر شد درحق اسیر است یعنی بندهٔ که حقیق میتوان کفت • اما استعباد آنست که انسان بی آنکه بنده باشد مال دیکری محسوب شود که اینهم درحقیقت نوعی از بندکی است و در بلاد فرنك ازایام قدیم بوده و اکنون هم هست • چنانچه اربابان مزارع و ارباب حقوق کنائس فلاحان را استملاك میکنند و فلاحان و آنچه دردست ایشان است مال ارباب است وارباب

درفلاحان ومال ایشان مانند حیوانات واراضی تصرف مالکانه میکنند . وفلاحان نیز ازروی غفلت و نادانی کمان میبرند که اینعاملە درحق ایشان روا وجایزاست واستحقاق آزادی خود را نمیدانند . این قاعده تا در آخر قرن هجدهم ازتاریخ نصارا ازممالك فرانسه بالکلیه برنخاست . در بلاد (اسطونیا) و (لیونیا) مردم همه درتحت ملك اربابان بودند ولی بعد از فتوح آن بلاد مردم آزاد کردیدند واراضی دیوانی کردید با اینکه پیش ازان اراضی را مال پدران اربابان میکفتند وآن بیچارکان یابجهة فقدان حریت و یابجهة نداشتن اراضی همیشه بدبخت و اسیر بودند .

اکنون باید دانست که کیفیت استعباد تااکنون دربلاد روس پایدار است چنانچه فلاح را میتوانند جداکانه ازمزارع بفروشند بنوعی که میشود بسیاری از فلاحان از دیاری بدیاری درتحت امرخواجهٔ نومهاجرت کنند . درمسقو صاحب ملك بجز کشتن هرنوع تصرف بفلاح خود میتواند کرد . میتواننداورا در بیرون ویااندرون خانهٔ خود نکهدارد یااینکه مانندپرستار

وخادم سازد ویااینکه صنعتی وپیشهٔ بوی بیاموزد وتزویج وتزوج ایشان دردست ارباب است وآن فلاحان از جهالت می‌پندارند که منتهای سعادت‌ایشان این است و پیش‌ازین بسعادتی نمی توانند رسید یااینکه دردنیا برای همین زندگی میکنند ·

دربلاد چرکس نیز این‌نوع خدمت موجود است · ارباب‌دروقت ازدواج فلاحان خودرا حاضر میکنند شاید اورا میفروشد یامی‌بخشد وحق کشتن هرکدام هم‌که بخواهد دارد · اماهرفلاحی که تعهد فلاحت زمینی میکندتصرف ارباب باو بتنهائی نمی‌شود بلکه باید بامزرعهٔ اوباشد · دربلاد افلاق جماعتی هستند ازقبیل لولیان خیمه نشین که درتحت تملك امراء آن بلادند · امرا میتوانند آنان را بفروشند یابخشند یا باجاره دهند · زنا شوئی ایشان دردست خواجگان ایشانست · اکر یکی ازآنان بی دستوری خواجه زنی از جنس خود واز کنیزان غیرخواجهٔ خود کیرد اولاد نرینه‌اش ازان خواجه واولاد مادینه‌ش ازان بانوی اوست · واکرازجنس خود زنی کیرد ویا زنی

از ایشان باغیر جنس خود شوهر کند خواجه
حق فسخ نکاح دارد ؛ پس معلوم میشود که
اسارت و بندگی درایشان از همه جا دشوارتر
و سخت تراست ٠

(فصل دهم درعقاید باطله و بدعت واوهام)

عقائد باطله درنزد اکثر ملل موجود است ٠
هیچ ملتی نیست که مبتلا باین درد نباشد ٠
وریشهٔ این ضلالت و گمراهی وقتی کنده
خواهد شد که بعین پیشرفت وترقی چنانچه باید
گوشها سفته وچشمها کشوده حق ظاهر
وناحق باطل شود (ولوکره الکافرون) ٠
این هم بکثرت علوم ومعارف و بتهذیب اخلاق
وکمال نفس وا بسته است ٠ بدعت وضلالت
درروستا بیش ازشهر واین هم مانع پیشرفت
درعلوم وفنون است ٠ ازگمراهی یونانیان بااینکه
دانشمند ترین مردمان بودند اینکه اسیر تقلید
بودند ٠ چنانچه درمهمات خود بکاهنان
مراجعت وازایشان استشاره و استخاره میکردند
وایشان را میان خود و آلههٔ خود واسطه
قرار میدادند تا ازغیب خبردهند ٠ در میان

رومیان دانشمندان بودند که ادعای علم غیب دانی
می نمودند و بادانه چینی ماکیان نذر کرده
و پریدن مرغان وروده و احشای قربانیها
ازغیب خبر میدادند . با اینکه (سیسرون)
میگفت که من باور نمی کنم که این چیزها بتوانند
بمردم بلعانند مگر اینکه پیروان خودرا بخواهند
استهزا ومسخره نمایند . اما در واقع ثابت
شده است که غرض ایشان سخریه نبوده است
وبه همین سبب حیله وافسون ایشان پنهان مانده
مدتها درمیان مردم باعزت وحرمت زندگانی
کرده اند . درمیان فرانسویان قدیم کاهنانی
بودند(دروید) نام که دست غریبی و مهارت
و بطش عظیمی برملت داشتند . بتقریب قربان
امر می نمودند . بتدبیر امور دولتی مداخله
میکردند . بجنك و آشتی بدلخواه خود فرمان
میدادند .

از بدعتهای فاسد اکثر جهلا و نادانان
تمسك و دست آویزی ایشان بشعبده و نیرنك
است . در بلاد آسیا طائفه ایست که خود را
بلباس کاهنان واهل کرامت می آرایند وچون
کسی بکار و مهمی شروع می نماید برای نیل

مقصود ایشان را میطلبد و درخواست دعا
ونفس ازایشان می کنند . هرکس ببلایی
دوچار و بدردی گرفتار میشود دفع آن بلا
وچارهٔ آن درد را از ایشان میخواهد .
عادت این طایفه آنکه خود را بشکلهای مهیب
وهولناك می آرایند . مو نمی سترند وشانه
نمی‌زنند خرقه وژندهٔ مضحك وگران میپوشند
و بلباس‌خودچیزهای عجیب‌از قبیل‌آلات بدصدا
می آویزند ودست غربی بحیله و افسون
و فریب عوام دارند . مثلا ازاعضاوجوارح
خود هر کدام را می خواهند پیچ و تاب می
دهندوبشدت‌تمام‌میلرزندچنانچه عوام گمان‌میکنند
که‌ایشان را باروحانیان سر و کار است . ادعای
باران بارانیدن وابطال سحر و جادو و استنباط
تقصیر و گناه ازروی مقصر و گناهکار
می‌نمایند . چون ایشان را برای معالجهٔ بیمار
میطلبند حیلهای سخت استادانه بکار میبرند .
هنر ایشان منحصر به نیرنك و افسون است .
چون کسی بخواهد داخل سلسلهٔ ایشان شود
پیروشان اورا بسر دم خود برده و روزی
چند دار درخلوت بسر میبرد چنانچه گویا

ازفیض اسرار خود چیزی باو تلقین میثماید ٠

در (غروالنده) که از بلاد یکی دنیا است طایفه ایست شبیه به ژنده پوشان آسیا که ایشان را (انجیقوقیه) میکویند ٠ درسودان هم کروهی هست بنام (اوبیعه)و(اوتاتیهیه)و کروه دیکراست (طاهوره) نام که درهنکام شداید وکرفتاری بایشان التجا میبردند وآنچه میکفتند امتثال مینمودند اکرچه قربان کردن آدمی بودی ٠ کروهی ازوحشیان جزائر سیلانرا اعتقاد آنست که آنچه بآدمی ارشرور و بدی میرسد ازشیطانست پس اکر کسی به بیماری ترسناکی دوچار شود خویشان ونزدیکان اوبکردش فراهم آمده ساز می‌نوازند وآوازه میخوانند و باهنك آلتی که آنرا طمطم میکویند رقص میکنند تا دل شیطان را بدست آورند ٠ آنکاه آهسته آهسته رقص را قویتر میسازند وبپای کوبی وتمایل می‌افزایند وکاهی یکی ازمیان ایشان مدهوش وار صیحه و فریاد برمی‌آورد که شیطان افاضهٔ اسرار بدو کرده است وجزائی که بیمار بعد ازموت می‌یابد خبرداده است ٠

فرنکان علمای اسلام را سرزنش میکنند که

کویا بواسطهٔ دعا دوارا فراموش کردهاند وباعتماد تمیمه وعزائم ترك علم طب نمودهاند • وحق اینست که عزیمه وتمیمه نیز از عوائد قدماست • در صحرای مصر صورت جعل وخنفسا از سنك و کل یافت میشود که قدماء مصریان آنهارا باخودمید اشتند • درجزیرهٔ مادا کا شغر بتی است که چنانچه مصریان قدیم جعل وخنفسا راتمیمه می نمودند ایشان شکل آنرا می نمایند •

از بدعت (کیا کیان) است که برای صلوة ودعای ذات باری اختراعی خاص نمودهاند • صیغهٔ صلواة ودعارا برعمودهای نو یسند وچون عمودرا میکردانند میکویند که این دعا بعرش فرارفت وموقع قبول یافت • و بشدت تبحر درین باب ستونها ساخته اند ودر بر کنها کذاشته که مانند چرخ آسیا خود بخود میکردد وبر آن ستونها صیغهٔ صلوة ودعارا نوشته اند وستون پرستش مینامند •

فرنکانرا اعتقاد این است که چشم زخم وعین‌الکمال محض وهم وخیال است اصل وفصلی ندارد • هندیان از حیثیت بدعت از

همه قوم پیشند اگرچه مهذب وتربیت هم شده باشند . پیش از ین گفته شد که ازجملهٔ بدعت ایشان سوزاندن جنهٔ مردگان وسوزانیدن زنان است زنده زنده باجسد شوهران . هنودرا اعتقاد اینست که هرکه باذن ایشان در پرستشگاهها خودرا بکشد از زمرهٔ شهیدان است .

این است که در معبدهای می بینی یکی باگوشت پشت خود خودرا بقناره زده اینقدر آویزان میماند تاجانش درمی آید. پارهٔ باسلاح تیز وتند خودرا میکشند . پارهٔ دیگر خود را درزیر گردونهٔ که هرسال درموکب عید در(جاگرنات) میگردانند انداخته خورد و پایمال میگرداند . ازبدعتهای هندیان یکی هم اینکه طایفهٔ هستند که خودرا فقرا ودرویش مینامند و انواع عذاب صفت و پیشهٔ خود ساخته اند. ومی پندارند که تعذیب نفس دردنیا موجب راحت در آخرتست . و اجر آن در آخرت زیاده برتمتع و برخورداری ازتعظیم و احترام مردم است دردنیا . اینان دربدعت بانواعند . گروهی سالهای سال شبانروز یابر پا و یابدرختی تکیه داده می ایستند و ترك

خواب و آسایش مینمایند • کروهی دیکر دستها را مشبك کرده همیشه بر سر مینهند ومردم مانند کودکان خوراك بردهن ایشان میکذارند •

پارهٔ هستند که نمیخواهند هیچ پارا استعمال کنند پس همیشه میخوابند وراه رفتن ایشان بغلتیدن باپشت است • از بد عتهای هنود اینکه چون از بهبودی بیماری دست میشویند اورا برده برود کنك می‌اندازند تادرمیان امواج غرق شود واعتقادشان اینکه هرکه بدین مرك بمیرد بی‌حساب داخل بهشت میشود • اکر بیمار بخواهد بخانهٔ خود برکردد یااینکه تداوی کند خانکیان و اقارب او حقیرش می شمارند وکینه میورزند ونمی پذیرند اکرچه پیش از آن خیلی هم درنزد ایشان کرامی وارجمند باشد • پس اورا میرانند باعتقاد اینکه این مرتبهٔ عظمی را یعنی مرتبهٔ غرق شدکان درنهر کنك را شایسته وسزاوار نیست • دیده شده است که بسیار ازین بیماران فریاد وزاری می‌کنند والتماس ودرخواست مینمایند که مانع زندکانی ایشان نشوند اما آنکه بشنود

کیست. خویشان ازروی نامهربانی وسنکدلی
و بقوت بدعت دهانش راباکل می‌انبارند تا
صدایش بیرون نیاید وزود تر بدان ثواب عظیم
نائل شود واورا بنهر می‌اندازند . کویند که
در بنکاله اهالی چندین‌ده کسانیند که از غرق
درنهر کنك خلاص شده از مرض بهبودی
یافته اند اما بخانهٔ خود راه نیافته اند . همچنین
از بدعتهای هنود تنفر و اکراه ایشان است
از دو کروه که ایشان را پاریا و پولیا می
نامند . این دو کروه بجهة استکراه و نفرت
بادیکران خلطه و آمیزش نمی‌توانند کرد و باید
از دیکران کناره جویند و دوری کزینند .
اکر نزدیك بکسی روند شاید مستحق قتل‌شوند
خصوصا اکر نزدیك بیکی از برهمنان شوند
که کشتن ایشان حتمی است . کسی نمی داند
سبب این کراهت وموجب این نفرت چیست .
در نزد هندیان معروف چنین است که این دو
طائفه از ازل مکروه بوده اند . میکویند که
پاریا هم از پولیا نفرت میکنند و اورا مانند
سك نجس‌العین می‌شمارد . همچنین هنودرا
بسایرین از اسلام وکفار بغض و کین

غریبی است حتی اینکه ظرفی که ازان مسلم یا کافر آب نوشیده باشد آنرا نجس میدانند .
از امور ناملایم ونامناسب یکی هم سخت گیری واهانت اهل کتاب و اضرار وستم براهل کتاب است وزیاده معاملهٔ شدیده بر آنکه درشریعت سمحه وسهله مطهر محمدی موجوداست .
نصارا مدتها از یهودان تنفر می نمودند وایشان را خوار داشته وغایت ظلم وجور بایشان روا داشته از بلاد خود میراندند . گویند اکنون هم درنزد مغاربه در حق ترسا و یهود مقاسات شدید بجا می آید . عجیبتر ازهمه آنکه نصرانیان را فرقهاست که آنان نیز کین یکدیگر میورزند وخون یکدیگر میخورند . گویند که بت پرستان همه کس را بیك چشم می‌بینند و بغض احدی دردل نمیگیرند همه کس ازدست وزبان ایشان سالم است وهمه ادیان درنظرشان یکسان .

هنود یکی دنیای شمالی را بدعتی است نزدیك ببدعت هنود درباب رود گنگ و آن این است که (منیتازیه) درماه تموز فرنگی رقصی میکنندکه آنرا رقص توبه می‌نامند . پس

تائب یا خود پارچهٔ از گوشت بدن خویش میبرد
و یا اینکه ازمقتدای خود درخواست میکنند تا
او ببرد . پس پارهٔ دلش میخواهد که آن پارچهٔ
گوشت دراز وبشکل غیتان بریده شود . پارهٔ
دیگر میخواهند که بشکل ماه نو باشد
پارهٔ دیگر توبه را باپوست بدن میکنند چنانچه
پوست قدری از بدن را میکنند و اورا دوال
وار دراز میبرد وسر گوساله بدان میاویزد .
پارهٔ دیگر هم گوشت بازوان یا پا یاجسد را
میسوزاند . باری تائب درحالت بریدن وسوختن
گوشت و یا کندن پوست گاهی آوازه میخواند
و گاهی گریه میکند ودر هر حال ازدرد ورنج
شکوه نمی کند . درمیان فرنگان عادت این بود که
توبه کار خودرا باتازیانه میزد و دراواسط
اعصار جماعتی بودند نامشان توبه کاران باتازیانه .
اکنون هم در فرنگستان ازین بدعت اثری
موجود است امانه بآن شدت پیش ازین .

از بدعتهای سیاهان افریقیه اینکه بتی می
پرستند (فتش) نام در هر چیز باو تمسك می
جویند . اگراز کسی نسبت باین بت اندك اهانتی
سرزند در دنیا بعذاب عقبی شایسته است .

و در بلاد افریقیه جماعتی است که ادعای دانستن سحر می کنند و باین واسطه صاحب مال و جاه می گردند و بجهة رواج صنعت خود این طایفه بسیارند و بسیار هم میخواهند که بسلك زشت ایشان منسلك شوند .

پیش ازاین فرنگان بوجود سحر شعبده قایل بودند اما اکنون سه قرنست که فسخ اعتقاد نموده اند و می گویند که خارق عادت چیزی در دنیا نیست و عادت هیچوقت تخلف و تغیر نمی کند بلکه همهٔ اشیا بحکم طبیعی دائراً مادار در دور است . از جمله عاداتی که پیش از ابطال سحر داشتند این بود که هرکه بسحر متهم می شد اینقدر شکنجه میکردند تا اقرار می نمود و چون حالش ثابت می شد اورا می سوزاندند و محکمهٔ داشتند بنام محکمهٔ ساحران که محض تعذیب ایشان برپاشده بود و اصل بنای این محکمه در بلاد اسپانیا نهاده شد . امادرین عصر اعتقاد سحر درنزد همه فرنگان باطل گردیده است .

منشاء اکثر عقاید فاسده خطایای مردم است در اعتقاد بالوهیت و در تخلف امور عادیه و در ضلالت وگمراهی در مسموعات . از

بدعتهای زمان جاهلیت کشتن فرزندان وقربان
نمودن ایشان بود در راه بتان • پیش ازین هم
ذکرشدکه برخی از جهلای وحشیان تاکنونهم
اولاد خودرا در راه اصنام ذبح می کنند •
کروهی از نادانان را عقیده آنستکه انسان در
آخرت بهمین حالکه در دنیا زیسته برانگیخته می
شود واین عقیدهٔ پارهٔ سیاهان استکه بعد از
مرك خواجه بندهٔ اورا قربان می کنند تابدو ملحق
شود واورا خدمت کندچه اورادر آخرت
بدواحتیاج است • ومانند این عقیده اکنون
در یکی‌ازجزایر بحر هندکه (برنیو) کویند موجود
است • چراکه هرکاه کسیراکه زن متعدد باشد
میمیرد مهربان ودوستدار ترین زنان ناچار است
که خود رابکشد ورفته بدو ملحق شود •
اما کسی‌اوراناچارنمی‌سازداکرزن خودازین‌معنی
سرزند اولاد اورامیرسدکه ویرا از ارث محروم
سازند وارث اوازان زن دیکر استکه خود
رابرای اینکارمی کشد • واکر زن بمیرد بندهٔ
رامی‌کشند تابرود ودر آخرت بدو وپیوسته اورا
خدمت کند • اکر میت رابنده نباشد ازمال
اوبندهٔ میخرند ومیکشند تادرآخرت بی خدمتکار

نباشد . اکر در جنازه بنده کشته نشود اعمال تجهیز و تکفین ناقص مانده باشد . ازجملهٔ بدعتهای کمراهان یکی هم کفارهٔ سیأت است . چنانچه اهل هند تین بنهر (کنك) میجویندومی پندارندکه اوماحیٔ سیأت ایشان استپس کناهان خود را در ظرفی نهاده برود کنك می اندازند تاامواج رود آنرا برباید وبآب شور دریا رساند. ومیکویند که اینك کناهان ازمارفت . دربلاد (غال) انکلیز اکر توانکری بمیرد فقیری میرود واز نعش میت نان ونقود میکیردتاتحمل خطایای اونماید واین فقیر راکناه خوارمی کویند. ازکفر وخسران فرنکان یکی هم اعتقاد شان است باینکه حج مسلمانان ازین قبیل است و مسلمانان کبائروصغایر کناهان خود رامی خواهند باین وسیله محو سازند .

❋ فصل یازدهم درعادت مردمخواری ❋
❋ وجنك وسلیح جنك ❋

معلوم است که کروهی بسیار ازنامردمان راتوحش بپایه ایست که کوشت آدمی میخورند. دریکی دنیاطائفه ایستکه ایشانرا باصطلاح خود سك می نامند واززمان قدیم عادت ایشان

مردمخواری بوده است واکنون هم برآنکه بوده اند خصوصا آنانکه درجزائر بحر جنوبی وجزیرهٔ (زلنده) نو بیباشند • عادت مرد مخواری درمیان اینطایفه از اینجاپیدا شده است که ایشانرا حرص غریب ومیل عجیب بانتقـام از دشمنـان خویش است وچنان دریتباب غیور وکینه دارند که بجز خون دشمن خوردن باهیچ تشـفی درون نمی توانند کرد • اینست که در دنیا هیچ جنکی سخت تروناسهر باتر از جنك این طایفه نیست وحشیان شمـالی (یکی دنیـا) راکین خواهی بسر بریدن وسوزانیدن دشمن است • هرکاه دشمنی بدست ایشان بیفتد پوست سر اورا بدرمی آورند وبکلبهٔ خود برده برای افتخار می آویزند • هرکرا در خانه پوست سرکنده بیشـترصـاحب اعتبار وصاحب افتخار تراست • پیرایهٔ کلبه های ایشان ازین غنیمت است • پاره ازبزرکان ایشانرا دیده اندکه درکلبه اش صدپوست سراو یخته بوده است • از داسـنکی سیـاهان نیز اینکه چون بدشمنی غالب میآیند آلت رجولیت وتخمکان اورا می برند و برای افتخار باخود می برند • یکی از انکلیزان فوجی از انانرا دیدکه بعـداز

هشت روز از جنك دشمن برکشته و قریب هزار و پانصد آلت تناسل با تخمکان بهمراه آوردند • در جزائر ملوك همیشه درمیان قبائل بلکه در بلاد نیز غارات و تاراج واقع می شود • وعادت ایشان است که کودکانرا از خوردی بهجوم وسر بری دشمن مألوف میسازند• هرکه سر دشمنی میاورد برای او شیلانی میکشند وسزاوار است که دختران تاجی ازشکوفه بر سر او بنهند پیش‌ازآنکه خونی با وآلوده پاك سازند• از عادت جوانان درمیان ایشان اینکه تاسری نیاورند بستر عورت مأذون نیستند • پس اول سری که میآورد دستوری پوشش عورت میکیرد • درآوردن سر دوم اجازه میدهند تا باخانکیان خود دریك کلبه بخوابد • بعد از آوردن سرسیم داخل مشورتخانهٔ ایشان می شود • وتاچهار سر نیاورد رخصت زن کرفتن ندارد• در مشورتخانهٔ ایشان محل آورندهٔ سرکرسی ایست درجایی پراز سرآدمی کذاشته •

در جزائر (زلندهٔ) جدید و حشیان ددسار جنکی بسیار شدید می کنند • وای بحال بیجارهٔ که بدست ایشان بیفتد• اوراباهای

هوی ولولهٔ و حشیانه بقر بانکاه می کشانند
وازکوشت اوشیلانی عظیم می کشند. چکونکی
قتلش اینکه اورا باهلهله و ولولهٔ عظیم بقر
بانکاه برده اولا بانواع و اقسام عذاب وشکنجه
می کشند و پیش از کشتن بلائی نمی کذارند که
بسر وی نیاورند . در کشتنش بطش شدید می
نمایند . پس از آن کوشتشرا کباب می سازند
و پارچه پارچه کرده می خورند . زهی
مردمی و مهربانی که جانوری در پیش او چیزی
نیست . پارهٔ دیده اند که کاهی این وحشیان
اسیرانرا نمی کشند بلکه بجای مقتولان لشکر
خود می کذارند تازن مقتول را بکیرد و نایب
مناب او در امور و خصوص وی شود .

وحشیان (ابریزیله) اسیرانرا مدتی کم
یاز یاد نکه میدارند وبا ایشان خوش رفتاری و
نیکوکرداری بجای میآورند و زنان خوشرو
می دهند تا با ایشان انس و الفت کیرند . بعداز
آن لذت این نیکوئیهارا از دماغ او بیرون می
آورند یعنی بکشتنکاه برده دربارهٔ تقدم و پیش
دستی بقتل او با هم می ستیزند عاقبت سراورا
کلوخ کوب می کنند و قاتل اوافتخار ومباهات
بسیار می کند . حتی اینکه شاید قاتلشرا انشانی

بد هند و این نشان عبارت است از خطی که
بورك او می کشند • اکنون بسبب عمارت
بلدان مردم خواری کم ڪکر دیده
است ومیرسد زمانی که این عادت شایسته
بجانوران درنده نه بادمیان بالمره ازمیان برخواسته
می شود• درجزیرهٔ (سوماترا) کروهی وحشی
هستند که اسیران وکناه کارانی که حکم بقتل
ایشان می شود میخورند• کویندکه هرکه در آنجا
بازنی شوهردار بیامیزدسزایش آنست که خویشان
آن زن ورا بخورند مکرپارچهٔ بزرك از جسدوی
که رسد شو هرزن است • پس بعد ازآماده
نمودن کوشت جسداوشوهر هرپارچهٔ راکه دلش
میخواهد میکزیند • سرش نیز خاص شو هر
است تادرکاشانهٔ خود بیاویزدوبدان افتخار کند
چه آن سر دستکیر انتقام اواز خائن زن اوست•
وکویندکه این قبیله راوقتی نامردمی بدرجهٔ بود که
پدر ومادر خود را چون پیرمی شدند واز کار
وکسب باز می ماندند میخوردند همچنین کویندکه
کروهی دیکر بودندکه پیران ازکارمانده وسالخورده
رامی کشتند اما نمی خوردند• اکنون وحشیان
جزیرهٔ (سوماترا) که ذکر شد ایشان هم کشتن

وخوردن پیرانرا ترك نموده اند واین عادتراتنها بادشمنان خود جاری می سازند .

از اهل تمدن و عمران کسی نیست که باد شمنان خود ابمعاملهٔ شنیع نماید اما همیشه بجهة دشمنی و هوای نفس سبب امور بسیار شوم وناملایم شده اند . درفرنکستان که امروزه سر چشمهٔ ادب و تهذیب اخلاق و امانت است می بینی که آتش جنك و جدال برمی افروزند وخون یکدیررا بیدریغ و بی امان میریزند و شاید در واقعهٔ تنها سی چهل هزار نفس از طرفین هلاك می شود . جای تعجب اینکه برای دفن وکفن و برای تیمار زخمداران کروهی ازدینداران و خیرخواهان انسانی رامأمور می سازند . و عجب تر آنکه پس از آنکه هزاران هزار از ابناء انواع خود می کشند بکلیسیا ومعابد می روند وحمدوسپاس خداوندصلح و رحمت بجامی آورند .

بلاد اسلامرانیز درینباب فراموش نبایدکرد که باهمهٔ نهی و منع شریعت غرای اسلام ازقتل نفس وسفك دماء این امر بسیارواقع می شود . در بلاد افریقیه و درمیان قبایل اعراب واهل

کوهستان وغیراینها ریزش خون و هلاك جان
همیشـه درمیان است و هرگز برداشته نخواهد
شد. حتی که فسادی برین مترتب می شود این
است که قتل یکی دیگری را موجب عداوت دو
قبیله که خود گناهی ندارند می شود و سالهای
سال مردم آن دو قبیله یکدیگررا می کشند که
وقتی یکی دیگری را کشته است مگر اینکه بادیتی
معلوم صلح و آشتی درمیان ایشان واقع شود .
گاهی می شود که انتقام قتل پسر بکشتن پدر
اوست و بالعکس و دشمنی درمیان ذریت وتبار
سالهای سال پایدار می ماند اگرچه سبب آن
از خاطرها فراموش شده باشد . درمیان قبایل
شمالی یکی دنیا قبیله ایست که چون یکی دیگریرا
از غیرقبیلهٔ خود کشت قبیلهٔ قتیل درخواست
می کنند تا قاتل تسلیم نفس خود نماید . اگر
قاتل ازینمعنی ابا نماید یا اینکه قبیلهٔ اوآنواقعه را
بنوعی سرانجام ندهند جنگ درمیان ایشان
بر پا می شود و خدامیداند تا بکجا می کشد .
بارها دیده شده است که قاتل نفس خودرا تسلیم
می کند و هم مهلت می طلبد که پیش از تسلیم
نفس دست و پای خودراجمع کند و سامان کار

خـود بیند هم طالبـان مهلت میدهند و هم مهلت خواه بعهـد و پیمـان خود وفامی کند • کویند که پیش ازین در جزیرهٔ (کرس) اکر کسی را می کشتند زنش پیراهنش را نکاه میداشت تابا او فرزند انش را پس از بزرك شدن بکینه خواهی پدر بر انکیزاند •

باید دانست که آلات حرب در زمان سابق وتیرکمان وشمشـیر ونیزه بوده است • هرکس بقدر شناسائی خود آنهـارا بکار بردی وبدانهـا چیزی افزودی • قدمای مغاربه بامقالیع کلولهای سرب می انداختند • اهل آسیـابا فیل جنك میکردندچنانچه سوار هودجی می‌شد نکه برپشت فیل بود وبصف دشمن میتا ختند ودشمنان را در زیر پای فیل پایمال می نمودند • وپارهٔ دیکر در کردونهائیکه جوانب آنها زوبین نشان بود نشسته بردشمن میتاختند وپیکر ایشانرا باضرب زوبین می سفتند • وحشیان (ینکی‌دنیا) چیزی بهتر ازتیرها وکیاهان زهر دارنمی دانستند

آمدیم برسر اینکه اختراع وایجـاد باروت وتوپ وتفنك در بلاد وامصار کاریکرد که زره بدن مرد مرا باره وحصار شهرهـا نکاهداری

نمی تواند کرد . در مقابل توپ توپ لازم است وتفنك تفنك . در هندوستان طایفه ایست وحشی که چندان صاحب شجاعت نیستند در راه دشمن پترها وشاخهای تیزخیزران می نشانند وسایر اطراف را متحصن می سازند واز جانوران درنده نیز بدینوسیله خودرا نکهداری می نمایند . چون در اطراف آتش میخوابند عادت ایشان اینست که حلقهٔ عریض ازین قبیل آلات برکرد خود می کشند تا از کزند پلنك وفیل وببر محفوظ بمانند . در جزایر ملوك جماعتی وحشی هستند که چون دشمن می تازد بااهل وعیال به نیزارها میکریزند ودر راههای دشمن چاهها می کنند وسرانها را می خوابانند وبا ریسمانهائی که تا براه کشیده است بهم می بافند چون شب دشمن بایشان می تازد پایها یشان بدان ریسمانها می پیچد ریسمانها می بردونیها خمیده باواز غریب بهم میخورند وازصدای آنها متحصنین خبردار شده بچاره سازی می پردازند . وشاید در آنهنکام کمین کرده باشند بردشمن حمله ور می شوند وکار خود دیده بازبجنکلها ونیزارها می کریزند .

در اکثر بلاد طایفه ایست که کذران ایشان

باراهزنی است مانند بدویان اعراب ومغاربهٔ
بلاد افریقیه و (مینوث) بلاد اروام و(بندریهٔ)
بلاد هند • همیشه درمیان این طوایف ومجاورین
ومسافرین معرکه وجدالست • مردم (بندریه)
پیش ازآنکه بدست انکلیزان افتند هرساله رود
(تریده) را میکذشتند وبـلادی که درپشت
آنست هجوم میبردند وبعد ازنهب وغارت اهالی
آنجا بر میکشتند غنـائم خودرا بیکجـا جمع
می‌نمودند • پس حصهٔ ازآن برای بزرك خود جدا
نموده باقی‌را بمعرض بیـع درمی آوردند •
سـوداکران ازهرسو میریختنـد وزنان مردانرا
بخریداری تشویق می‌نمودند • بعد ازاتمام این
مبایعه بعیش ونوش ورقص وطرب می‌پرداختند
چون این غنیمت تمـام می‌شد بغـارتی دیکر
می‌اغازیدند • اکر کسی‌را آلت وعدت سـفر
نبودی از دیکران بکرایه می‌سـتدی واز مال
غنیمت کرایهٔ آن‌را ادامی نمودی • و حشیان
جزیرهٔ (برینو) پیش ازغذا بادشمن جشنی بس
بی‌شرمانه برپا می‌کننـد • رخسـاره‌را بارنك
های مختلف می‌اندایند • سلاحهارا باخون حیواناتی
که قربان میـکنند می آلایـند • پس بغتةً

ازپشت سر دشمن هجوم میبرند چه انقدر جرئت که از پیش دشمن برآیند ندارند •

اکنون باید دانست که دزدی وتاراج درنزد (شپتار) دوصنعت ستوده وممتاز است ایشان کروهی اند بالطبع جنك دوست • پارهٔ از ایشان درسواحل ایتالیا وپارهٔ دربلاد ارناود و برخی دربلاد (مقدونیه) میباشند • اینفرقه‌را مروت ودلسوزی هیچ نیست • همیشه باغیر خود مستعدقتال وجدالند وسراپا مسلح می‌کردند تاجوانی اظهار شجاعت وجسارت نماید درسلك جنکجویان منسلك نمی‌تواند شد چنانچه باید شب برود ازکلهٔ کوسفندی یامیشی بدزدد وشرط است که کلوی حیوان‌را باندان بفشارد تابکشد بی‌آنکه صدایی ازاوبرآید وباکوشت آن ولیمهٔ دخول بسلك جنکجویان بدهد • پس جنکجویان موی سرشرا می‌تراشند وداخل حلقهٔ خود می‌سازند • ویاانیکه نخست اورا داخل فرقهٔ می‌سازند که مترصد قتل کسانی هستند که درمیان ایشان باجنکجویان دشمنی میباشد • خانهٔ بزرکان وسرجنبانان این طایفه اکثر دربلندی ویابروی سنکهای کران است

و در اطراف کنکرها و سنك اندازها و برجهاست و خانهٔ سایر قبیله در پیرامون آن . کاهی درمیان عشایر اینطایفه دشمنی می‌افتد بنوعی که اکر یکی از عشیرتی پای بخط حدود عشیرتی دیکر کذارد سر بر آن راه می‌کذارد . عادت (شیپتاریان) اینکه درراه دشمن خود کمین می‌کنند چون ازآنجا میکذرد بافرح عظیم باتیری کار اورا می سازند . بیشتر از ایشان‌را یارای بیرون رفتن ازمکانی که از دشمن نکاهداری نموده نیست . چه اکر آنموضع بسبب غارت یابجهة فقدان قوت وغذا بدست دشمن بیفتد پس ازریختن خون ساکنین آنمکانرا آتش میزنند واکر ازقتل کسی بازماند اورا میکیرند. ودربلاد دیکر میفروشند . ومیشود که این دشمن غالب بادیکری بستیزد ومغلوب شود وبروی همان برسد که اوباولین رساند . این است حالت اینطایفه ومردم که ددودام هزار بار برایشان برتری دارد .

حالت پارهٔ مردمان ناتراشیده هم شبیه بهمین است . کویند که درین زمان نزدیك شیخی ازقبایل بلاد افریقیه دختر سلطان

(منـذره) را بگرفت بشرط اینکه پدرش درمقابل جهـاز دختر اورا بجنـك (قردی) بفرستـند . پس لشکر این قبیله بالشکر سلطان منـذره دست بهم داده بدیار (قردی) تاختنـد وسه هزارنفر اسیر کرفتند . راوی این روایت کوید که همین قدر هم ازدشمن دروقت تاختـن کشتند .

در بلاد نصاراهم در ایام حکم بلاد بالتزام این امر موجود بود . این بودکه مردم ناچار بودند تا در قلعهـای مستحکم و درسر کوههـا منزل سـازند تا از هجوم همسـایکان در امان باشـند بجز پناهیدن در اینـکونه محال زندکانی محال بود . هیچوقت این قتال وجدال درمیان ملـتزمین تعطیل نمی شـد مـکردر ایام اعیـاد نصارا که آن ایامرا ایام صلح خدائی می کفتند .

(فصل دوازدهم در عقوبات)

حدود درهمه شرایع مشروع است تا پردهٔ شریعت از هتك مصون ماند . درهمه جا عادت این است که هر که عمل خیری بجای می آورد جزای او بسرای دیگر حوالت می شود در دنیا اورا چیزی نیست اما هرکه عمل بدی ارتکاب می کند هرآینه باید معاقب بشود تا دیگران ازو عبرت گیرند وموجب حسن احوال مردم گردد .

حدود باختلاف ادیان و عادات مختلف است . احکام عقوبات شرع محمدی درکتب فقه مشروح و مسطور است . در پارهٔ بلاد عقوبت بسیار شدید است چنانچه پیش ازین در فرنگستان بود ومدتی درازهم کشید. مثلا اگر کسی تهمت زده می شد اینقدر تهدید و تعذیب می کردند تا اینکه بگناه خود اقرار میکرد و شاید بگناه نکرده اقرار میکرد تا از شکنجه رهائی یابد . در طریقهٔ شناختن گناهکار از بیگناه طریقهٔ شیطانی داشتند وآنرا قضاء رحمانی و حکم سبحانی می گفتند. اعتقاد شان این بود که خداوند عالم بمهل خود در

آنحال حکم می کند پس اثر کناه یا بیکناهی
در انسان ظاهر میکردد. صورت شناختن
کناهکار این بود که اورابکنیسه می بردند و
کشیش چیزی بپارهٔ آهن خوانده اورا بآتش
میانداخت تا تافته می شد و اورانا کزیر میکردند
تا چند دقیقه اورا دردست نکاه میداشت .
پس دست اورا بپارچهٔ می پیچیدند و مهر می
کردند چند روز پس ازآن می کشودند .
اکر دستش مجروح نبود حکم برائت او می
نمودند که خداوند اورا از اثر آتش باز داشته
است والا کناهش ثابت وعقوبتش واجب می بود .

نظیر اینعادت در نزدهنود و پارهٔ دیارعرب
دیده می شود هنود نیز مانند فرنکان بآزمایش
آتش معتقدند . درمیان اعراب نیز اکر کسی
بقتل کسی متهم شود بری نمی تواند شد مکر
اینکه آهن تافته بلیسد . پس قاضی آهن را
می تاباند ودم برودمیده بمدعی علیه می دهد
تازبان خود برآن می کذارد . اکر زبانش
نسوخت معلوم می شودکه کناهکار نیست ومدعی
را مجبور میکنند تاشتری برای غرامت تهمت
بدهد . واکر سوخت واجب القتل است

مگر اینکه وارثان قتیل بدیت از سر خون او بگذرند .
پارهٔ را گمان این است که عربان نیز مانند فرنگان
برای نسوختن از آتش امتحان حیله و دسیسه
داشتند خصوصا اگر از آشنایان و دوستاران قاضی
میبودند . در فرنگستان در قرون وسطی
همینکه کسی بر دیگری دعوائی مینمود و او انکار
می‌کرد در حضور قاضی در میدان قتال می‌کردند
آنگاه قاضی حکم بمحق بودن غالب و غیر محق
بودن مغلوب میکرد . اما بزرگان باشمشیر
سواره و خردان با گرز پیاده می جنگیدند .
اعتقاد شان این که خداوند درین گیر و دار
ستمکار را بر ستمدیده فیروزی نمی بخشد . هر که
فیروز آید از گناه بری و هر که پایمال گردد
گناهکار است . غافل ازاینکه غلبه در دنیا
بتوانائی و چیره دستی وابسته است . گویند
این عادت قتال میان متظالمین از قانون اربابی
فرا گرفته شده است وتا اکنون اثر آن عادت
در آنجا باقی است باآنکه کردار ایشان اکنون
نسبت بآن ایام اربابی معتدل تر گردیده است .
گاهی می شودکه خصمی حریف خود را مکروه
میشمارد و یاجان یا اندام خود را بمخاطره انداختن

برای خاطر او کسر شأن خود میداند

امادیه از زمان قدیم در نزد فرنکان عادت بوده است . نه بعوض قصاص چه این معنی درنزد ایشان وجود نداشت . دیه یانقدی جزوی ویا چیزی ازبهائم بود . دیهٔ دندان نقدی اندك ودیهٔ چشم اندکی بیشتر ازآن همچنین دیهٔ هر عضوی مقرر بود . صاحب اسرار قوانین کوید که دراین شرایع نوع عدل بوده است که بجز عادت وقایع واحوال اعتنا مینمودند چنانچه مظلوم راضی می شد ویادیت خود میکرفت ودروقت فرونشستن غیظ انچه میخواست میکرد واکر میخواست ازان درمی کذشت .

تفصیل دیه اینکه فرنکانی که بلاد فرانسه را کشودند اکر کسی یکی از فرنسویان را میکشت خون بهایش راسی فرانك میکرفتند اکر یکی از رومیان رامی کشت نظر میکردند اکر متوطن بود خون بهایش پنج فرانك والا دو فرانك وربعی بود . درنزد انکریز بحسب مهتری وکهتری دیه مختلف بود . چنانچه دیهٔ مهتر سی فرانك ودیه کهترسه یك آن ودیهٔ بنده یکفرانك ونیم شمرده می شد . در نزد عربان دیهٔ که بشرع مقرر شده در

کتب فقه معلوم است. در نزد پارهٔ عادت این
است که قصاص قتل که حق وارث است بخشیده
میشود بعوض پنجاه شتر یایك اسب و بندهٔ زنکی
یایك تفنك .دیهٔ زخم جزئی به بزی رفع میشود.
اکر دزدی را در وقت دزدی نا کاه دریابند بازوانش
رامی بندند و نکاه میدارند تا وابستکان او بخرند
کاهی اهل کرم از قاتلی که چیزی ندارد دیهٔ
طلب نمی کنند اما قاتل درعوض درهرجا ایشانرا
مدح وثنا میکنند .

در بلاد چرکس اکرکسی از خانهٔ
بزرکی چیزی بدزدد درصورت ثبوت عقاب آن
رد.نه مثل مال مسروق است یایك بنده . اکر
از خانهٔ شخصی والانژاد چیزی بدزدد مثل مال
مسروق را باسی سر کوساله باید بدهد .
درمیان طایفهٔ غرغیز عادتی است قدیم شبیه بعادت
چرکسان وآن اینکه اکرکسی یکی از قبیلهٔ خود
را بکشد قتل او واجب است. اکر از غیر قبیلهٔ
خود بکشد دیه اش دو یست سر اسب است .
قصاص دزدی که باشهادت چهارتن مثبت شود
قتل سارق است . قصاص زخم بمثل است
یعنی عضوی بعضوی . اکر یکی از غیر قبیلهٔ

خود چیزی بدزدد و پنهان ماند عوض مسروق
از سائر اهل قبیله گرفته می شود · در دزدی
یك شتر عوض بیست و هفت شتر است با یك
بنده · در اسب بیست و هفت اسب و یك شتر ·
در گاو بیست و هفت گاو و یك اسب · در گوسفند
بیست و هفت گوسفند و یك گاو ·

اگر قبیلهٔ از دادن این عوض نکول نمایند
وابستگان دزد باذن قبیله از مال دزد چهار یك
عوض مقرر را گرفته میدهند · ودر نزد ایشان
اعیان در اینگونه دعواها حاضر میشوند و قطع
و فصل اینگونه دعواها بدست ایشان است ·
روسیان را در قرن یازدهم فرنگی حدودی
ازین قبیل بود · موافق آن حدود وارثان
قتیل یا اخذ ثاری نمودند و یا دیه میگرفتند ·
اگر مقتول را وارثی نبودی دیه بیت المال راجع
می شدی · ودیه در نزد ایشان مفرد و مضاعف
و ناقص بود · دیهٔ مفرد در قتل بازرگان و سپاهی
و راتبه خوار و پرستاران امرا و دیهٔ مضاعف در
قتل والا نژادان و دیهٔ ناقص که نصف دیهٔ مفرد
یا ثلث یا ربع یا کمتر از ربع بود در قتل سایرین
گرفته می شد · پس نصف دیه در قتل زن جاری

بوخوثلث وربع وغیره در قتل پیشه وران وارباب
صنایع باختلاف مراتب ایشان . این قاعده همکی
درقتل احرار بود اما اکرکسی بندهٔ را میکشت
بایستی بهای اورابخواجه رد نماید . اکر درمیان
دوکس جنك واقع می شد ویکی دیکری را که از
قبیلهٔ اونبود میکشت ومیکریخت قبیلهٔ قاتل تضمین
دیه می نمودند . ودرجراحات درنزد روسیان
باختلاف آلات جراحت دیه مختلف می بود .
چنانچه دیهٔ زخم کرزوشمشیر ولکمه از یکدیکر
فرق داشت .

از بدعتهای هندیان اینکه پندارند که اکبر
کبائر درقتل پنج نوع است که دران پنج صورت
هیچ جای کذشت و مسامحه نیست . اولا
قتل یکی ازبرا همه . دوم قتل پادشاه سیم کشتن
زن چهارم کشتن صاحب پنجم کشتن کاو بدتر
از همه اینکه کشتن کاو ازکشتن آنچهار دیکر
واجب القصاص تر است وکناهش بیشتر . قریب
باین اعتقاداعتقاد سیاهان افریقیه است که هر که
بتی از بتانشان را بیفکند یا خواری بجای آرد
خونش هدر و مباح است . در نزد یونانیان
هر که بحث از اسرار شرایع می نمود سزاوار

عذابی سخت میبود ۰ خلاصه نادانی وجهالت
عقوباتی ابتداع و اختراع نموده است که خالق
بهیچوجه بدانها راضی نیست ومخلوق بهیچوجه
آن بارها را نتواند کشید ۰ حتی اینکه بی کناه
کاهی معاقب می شود و کناهکار
بحل‌ورها میکردد ۰ داوران محکمهٔ اسپانیا
پیش ازین یهودان را که ترسامی شدندو پس
از آن روز شنبه پرهیز می کرفتند یا کوشت خوك
نمی خوردند شکنجه مینمودند و بتهمت نفاق
و دوروئی متهم میساختند که هنوز دردین یهود
پایدار است ۰ در سایهٔ تهذیب وتنقیح کتب
عقوبات بقتل‌نفس بغیرحق حکم نمیشود واسراف
در قتل نیست۰ ازقوانین سیاستی که خورشید
کلاه ملکهٔ مسقو ابتداع نموده این است که
قصاص بقتل بجز در مواقع لازم بسیار کم است۰
و جلد بسیار است ۰ عقاب معتاد نفی ببلاد
(سبیر) است که منفی در آن بلاد کاهی بالتزام
اشغال سخت وشدید مانند استخراج معادن ملزم
است و کاهی محض از برای دور افتادن ویست
از اهل و عیال خود و شاید درآن بلاد بعید
بسیار براو خوش کذرد ۰

در بلاد انکلیس قتل آدمی برای دزدی اسبی یا کوسفندی یا بسبب تغلب و تزویر در معامله جایز است . اکر کناه غیر از ینها باشد انکاه جزای کناهکار نفی اوست ببلاد (فلنك) جدید . کاهی منفی انجا از بومیان و صاحب اهل وعیال فراوان میشود . این است که در میان اهالی بلاد (غال) جدید نسل وتبار منفیان بلاد انکلیس بسیار است . فرانسویان کناه کار انرا در محلی که (لومان) می نامند یك بدیکری می بندند . غالب آنست که حبس در آنجا موجب زیادتی خسران محبوسین است و بس . در بارهٔ بلاد متحدهٔ یکی دنیا عقاب بمرك از میان بر خاسته و با این فساد درمیان مردم بیش از پیش نیست . از سیاساتی که فرنکان تقبیح می نمایند یکی سیاست اهل ترکستان و ایرانست که کاهی شخصی مرتکب فعل شنیعی میشود و میکریزد . پس از جانب حکومت از وابستکان یا از اهل ده او بتمام انتقام کرفته میشود واین انتقام را آسانتر از پژوهش و تعقیب کناهکار مطابق عدل و انصاف میدانند . نظیراین امردر نزد فرانسویان

قدیم و اهل (نورمند) جاری بوده است ۰
چنانچه اگر کسی مظلمه و ثاوری بحکومت میبرد
اهل ده یا ناحیه یا محال گناهکار بایستی او را بحاکم
تسلیم نمایند و گرنه همه ضامن و محکوم میگردیدند ۰
اما سوکند از برای تحقیق حق و ابطال باطل در هر
جا موجود است و باختلاف شرایع و ملل و
بدع و وهمیات مختلف صیغهٔ یمین شرعی معلوم
است و گاهی هم مردم بقرآن عظیم سوکند
یاد میکنند ۰ سوکند نصارا همیشه بانجیل و از
آن یهود بتورات است ۰ نصارای جاثلیق گاهی
بکتب قدیسان خویش قسم میخورند ۰ در بلاد
مسقو طایفه ایست که بانوك کارد نانی چهار گوشه
که براو کاغذی بدان شکل براو نوشته بمتهم
عرضه میدارند تا بخورد ۰ اگر بیگناه است
از شامت آن نان ضرر نمیکند و میخورد و گرنه
از ترس اینکه مبادا از خوردن آن نان مسموم
شود اقرار بگناه میکند ۰ و هم میشود که
ترس اورا بدان و امیدارد که بگناه نکرده
اعتراف میکند ۰ گاهی نیز کلهٔ خشك حیوانی
بر خوانی می نهند و متهم را حکم میکنند تا با
تبر آن را بشکنند اگر تهمت صحیح است متهم

از شکستن آن می پر هیزد بهراس اینکه هر آینه بجزای آن خرس اورادر بیشها خواهدشکست ۰

در نزد (انفوس) قفقاز یه مدعی علیه بمدعی خطاب کنان با این صیغه سوکند می خورد ۰ که اکر من کناه کارم جزایم این باشد که اموات اهل من اموات اهل ترابردوش کیرند و باین صیغهٔ حق ساقط می شود ۰ اکر بدهکار در دادن دین مماطله نماید طلبکار باین قسم قسم میخورد اکر حق خودمرا نکیرم سکی در کورستان خاندان توسر بریده باشند ۰ این سوکند غالبا چنان هراس بدل بدهکار می اندازد که بزودی ادای دین خود میکند ۰ از عادات غریبهٔ اهل (ژاپونیا) اینکه ارباب وظائف دیوانرا خواه داخلی خواه خارجی چون حاکم بقتل ایشان حکم میکنند ۰ حق دارند که باکارد شکم خودرا پاره کنند تا ننك وعار جلاد نکشند و اموال ایشان از مصادرهٔ دیوان مصون ماند و بورثه رسد ۰ اما درین باب اذن دیوان شرط است ۰ اکر بی اذن دیوان شکم خودرا پاره کنند حکمی ندارد شدنیها خواهد شد ۰ کویند که خاندان

بزرك از كوچكى باستعمال كارد ورزش ميكند تا در وقت ضرورت بسرعت ازعهـده بتواند برآيد .

(فصل ۱۳ در اشراف ناس وطوائف وقبـائل)

مردم پيش ازاينكه اجتماع واختلاط بايكديكر كنند معلوم است كه پراكنده ومتفرق زندكانى ميكردند وبقبايل واحيا منقسم بودند . در بلاد شمالى يكى دنيا اقوام بسيار است وبقبايل متعدده منقسم وهر قبيله باسم حيوانى كه صيد آن در نزد ايشان بسيار است ناميده ميشوند مانند الفاظى كه مفيدمعانى بنى ثعلب وبنى كلب وبنى جاموس ميباشد . شيخ قبيلهٔ بنى جاموس مثلا داراى عـلامت جاموس است . در مهرش سر جاموسى نقش ميكنند . اكر شيخ قبيله بميرد برسنك مزار او نقش جانورى كه منسوب بدان است مى كشند . درجنوبى يكى دنيـا وجزائر بحر جنوب وبلاد افريقيه وعربستـان وافغـانستان مردم بسيـار شعبه شعبه اند وهر شعبه بسرخود زندكانى ميكنند

وبایکدیکر آمیزش واتفاق نمیکنند مکر دروقوع
خطرات وشداید. امادر غیر این حالات بایکدیکر
الفت نمی ورزند بلکه اغلب اوقات درمیان
ایشان دشمنی وخصومت وتاخت وتاراج است.

از عادت روستائیان آنکه همینکه مزارع یکی
وسیع وحیواناتش بسیار شد باخاندان واطرافیان
خود قبیلهٔ جداکانه میشود . اکر رئیس
قبیله توانکر باشد همه خویش واقربای او در
خدمت او وراتبه خوار او میباشند . واورا از
تعرض سایرین نکاهداری میکنند . پس نزاع
در شرف وقتال مابین اشراف وپیرامونیان ایشان
از ینجا برمیآید وکاهی خرابی بلدان نیز ازینجا بر
میخیزد. درزمان پیش بنی اسرائیل اولا ده خانواده
بودند پس از ان ده قبیله شدند. در آخر ملت
واحدی شدند منقسم بدوازده طایفهٔ بزرك .

وقتی که رومیان داخل ممالك فرانسویان قدیم
شدند ایشان فرقه فرقه بودند وتفرق ایشان سبب
عداوت درمیان خود وآسانی افتادن ایشان بدست
دشمن شد. اکرچه در واقع متعاهد ومتفق بودند
اما رئیسی که ایشانرا جامع باشد نداشتند . پس
رومیان فتنه درمیان ایشان انداختند یعنی یکی

را بردیگری مسلط ساختند و بدین تدبیر برایشان دست یافتند .

در زمان پیش در هر طائفه جمعی توانگران بودند . از دیگران ممتاز و متصف بصفت شرف . درنزد فرنگان اغلب این طایفه سپاهیان بودند که خدمت ملوك میکردند وبسبب اظهار شجاعت راتبه خوار وصاحب اقطاع وتیول می گردیدند . اولا زعامت وتیول مادام الحیات بود وپس ازان باولاد وذریت انتقال کردن عادت شد . از آنجا اصول ارباب والتزام در شمالی فرنکستان ودر بلاد فرانسه وبلاد جرکس جاری گردید . وازهرکس که در دفتر راتبه خواران مقید بود از دیگران ممتاز بود ومعنی شرف وبزرگواری در بلاد نصارا این است .

دربلاد (استوریا) اکثر مردم متصف بصفت شرفند بجهت اینکه پارهٔ اصول ایشان متخذ است از اصول آنان که عربان ایشانرا ازجزیرهٔ اندلس بیرون کردند . درپارهٔ بلاد اغنیا برتری یافتند تااینکه ازدیگران نیز که درغنا بمرتبهٔ ایشان نبود امتیاز یافتند .

پس این معنی موجب شرافت ایشان شد

مانند اشراف اهالی ایتالیا درروم • چنانچه اشراف روم مالك اغلب اموال دولت واکثر اراضی واملاك بودند وکسانی که مادون ایشان بودند ازپهلوی ایشان زندکانی میکردند • حتی دربلادی که جمهوریت بود انجا نیز ترتیب وظایف وخصایص بااغنیا بود وخودرا درمقام شیخ جمهور می نهادند • وبدیکران حکم میکردند • سکلا بیان قدیم یعنی قدماء مسقو بزرکانشان ارباب مکنت واغنیا بودند وسایر مردم ملك یمین ایشان شمرده می‌شدند • عادت اربابان درین بلاد این بود که چون بپای تخت وبدربار پادشاهی میرفتندباتجمل وحشمت حرکت می‌کردند واغلب ایام سال‌را درملك خود درمیان بندکان بسر میبردند وتا اکنون هم دربلاد مسقو اربابان‌را اذن آن هست که بافلاحان معاملهٔ بندکان کنند • اکر کسی بخواهدحائز مرتبهٔ شرف شود ناچار باید ازسلك نامه بیرون آید وبافضل خودمنصب شریفی ولقب منیفی‌را نائل کردد •

دربلاد اتراك رتبهٔ شرف بالکلیه ارثی نیست مثلا پسر بیك‌را ازمرتبهٔ پدر بجز اسم

یکی چیزی دیکر نمیرسد وبعد از پسر نواده ونواده زاده باین لقب ملقب نمیتوانند شد . شرافت ملت عجم قریب باین است . رتبه واختصاصات غیرموروثی است . کسی که دنائت نسب ندارد اورا میرزا لقب می‌دهند . اما لفظ میرزارا درسایرین دراول اسم ودرشاهزادکان درآخر اسم میکذارند . لقب خان ازجانب پادشاه اعطا می‌شود وبذریت انتقال نمیکنند . عادت بلاد چین عکس عادت قدیم فرنکستان است که تاحال اثرش باقی است . چنانچه اکر کسی اکتساب لقبی کند بسبب وفضل وتقرب ومجالست داخل‌را تبه خواران کردد این شرف باصول منتقل می‌شود اما بفروع نمی‌شود .

درباره بلاد فرنك ذریت مردمان شریف خودرا ازدیکران ممتاز می‌پندارند . دربلاد نمسه شریفزاده دختر مادون خودرا نمیکیرد مکر اینکه اوفقیر باشد ودختر غنی . همچنین دربلاد نمسه مجامع فضلا ومدارس علما بود واعتقاد شان اینکه هرکه بدانجا داخل شود وازذریت ارباب آن نباشد بلکه بواسطه تقرب

وتی بامرایاانسلاکش بسلك فضلا بداجداداخل شده باشد این چنین کس دخیل است . اما دربلاد چین درین باب باین شدت مبالغه نمیکنند غایة امر اینکه یك عشیرت بفضل یکی ازکسان آن افتخار میکنند . درجزیرهٔ (غرنده) جماعتی است شریف . کویند که ایشان ازنسل وتبار قبائل فرنکی میباشند که بدان جزیره فرود آمده اند وامتیاز شان ازسایران باینست که چون یکی ازایشان شب براهی می رود دوفانوس درجلو اومی کشند اماسایران را این اذن نیست باید بایك فانوس براه رود . دربلاد اسپانیا نیمه مردم بلقب (هیدلغو) ملقبند که بمعنی شریف است ارکان دولترا امتیازی است مختص وآن پوشیدن سر است درحضور پادشاه . پس باین امتیاز اکابر ناس اشرف ناسند . حتی اینکه هر که باین درجه برسد شادی وسرور میکنند که مثلا امروز اولین روزی بود که درحضور پادشاه سرم پوشیده ماند وکلاه درحضور پادشاه بیرون نیاوردم . ازعادات اسپانیا یکی هم اعتبار همشانی درزنا شوئی است . اکر یکی زن شریفهٔ بکیرد هم لقب

اوهم لقب زنش میافزاید . برای اینکه هردو علاوه برلقب اصلی ملقب بلقب دیگری ولقب خاندان وخویشان اوهم می‌شود .

اکنون باید دانست که اتصاف بشرف بآداب وظرافت نمی‌افزاید بلکه گاهی مردم بسبب این اتصاف بخشونت وناهمواری میل می کنند . درمیان سیاهان بلاد افریقیه فرقهٔ ایست دربرغربی محکوم طائفه دیگر که منصب حکومت‌را موروثند . چون یکی ازایشان درمیان مردم پیدا می‌شود جمعی بندگان باگرز وخنجر وامثال آنها ازپی اوروان می‌شوند . درمیان (کیماکیان) وچرکسان و تاتار اشرافی هستند که افتخار به‌نسب خود می‌کنند چنانچه رسم ارباب حسب ووالانژادان نمسه است . پس کیماکیانرا امراست که بقوم خود حکمرانی میکنند واین اول مرتبه است ومرتبهٔ دوم آنانند که باامر امرا حکم میکنند . بزرگان کیماکیان می‌پندارند که اگر کسی بسمت بابه تراز ایشان ازقدح شان شراب نوشد یابرنمدی که می‌نشینند بنشیند کسر شأن ایشان خواهد شد .

در زمان پیش شرافت درنزد مردمان غیر

مهذب مثل قدماء نمسه واسوج وفرانسه بذات شخصی وابسته بود نه بنسب او . امرا لقب شرف بکسانی میدادندکه اظهار شجاعت می نمودند. دلاورانرا سلاح می بخشیدند . درنزد خودمی نشانیدند. تیولها میدادند . درديوان بمناصب عالیه نصب می نمودند . کاهی بشرفی مشرف می شدند که مختص خود ایشان بود وكاهی بذریت ایشان انتقال مینمود . تا اینکه کاربجائی رسید که خاندانشان از سایر خاندانها ممتاز شدند . پارهٔ اوقات بحکومت آن بلاد سرافراز کردیدند .

اهل پورتقال واسپانیامدتها آمیزش خون را عارمی دانستند . می کفتند اشرف ناس سفید خالصند واخس ناس سیاهان خالص میباشند . نیمه سفیدآن بود که از سفید وسیاه متولد می شد وآن اول مرتبه آمیزش خون است . چهاریك سفید آن بودکه از نیم سفید باسفید خالص وهشت یك انکه از چهار یك سفید وغیرسیاهی متولد شده باشد . همچنین میرفت تامادهٔ سیاهی تمام ودر آنصورت حق شرف وفخر ثابت می شد . در بلاد اسپانیا بکبودی خون که عبارت بود

از تأصل در دین مسیح افتخار مینمودند • پس مسیحی کبود خون با انکه از یهود یکری منصر کرده بود همسر نبود •

در باب تعیین مراتب وطوایف هیچ طائفه بدرجهٔ هندیان نمی رسد • تعیین مرتبه در نزد ایشان نسبت بشر ایعی است که بدو متمسکند • اصول درجاتشان چهار است اول براهمه یعنی علما دوم سپاهی سیم سوداگر چهارم پیشه ور وکشاورز وبازاری • اصحاب هر درجهٔ را امور خاص وعلامت مخصوص است • ارباب درجهٔ اول ذیروح نمی خورند وبراهمه از ان نامیده میشوند که گویا از دماغ برهما که شارع شرایع هند است بیرون آمده اند وهمه براهمه علما نیستند بصنایع نیزمی پردازند • از ان مراتب سه گانهٔ دیگر مراتب ثانویه بیرون میآید • صاحب مرتبهٔ پست بمرتبهٔ عالی انتقال نمی تواند کرد امامی شود که صاحب مرتبهٔ عالی بواسطهٔ ارتکاب فعلی قبیح بمرتبهٔ یست تنزل نماید • پس هر یك باید بکاری پردازد که مخصوص مرتبهٔ اوست از اینجاست که پیشرفت در ایشان نیست وتفنن در صناعات ندارند وغیراز

آنکه میدانند یاد نمی گیرند و بدعت و اعتقادات باطل در ایشان بسیار است ·

فصل ۱۴ در پادشاهان

در اوائل زمان مردم بقبایل و اقوام منشعب بودند و هر قبیله وقومی را بزرگی بودکه پادشاه و یا بنامی دیگر که افادهٔ معنی پادشاهی میکرد مینامیدند · بسیاری ازآن پادشاهان دارای شهری یا رستاقی یا جزیرهٔ بیش نبودند · ممالك شرق وشمالی فرنکستان و بلاد انکلیز و اسپانیا ازین قبیل پادشاهان پربود حتی تنها در اسپانیا دوازده پادشاه بود · این رسم تا اواسط قرون بکشید رومیان بسیاری از ممالك را ضیمهٔ مملکت خود کردند · اسکندر رومی بسیاری از ممالك را باج کذار خود نمود · اکنون هم در افریقیه سیما درمیان سیاهان ملوك طوائف بسیارند · درممالك آسیاهم پادشاهان بزرکند وهم امیران خورد · اما دریکی دنیا پادشاه کم است بلکه اختیار زیر دستان باپیران وریش سفیدان قبیله و بلده است · در جزایر بحر جنوب پادشاهان نیز

مانند رعایا فقیر و وحشیند . اما در فرنکستان
پادشاهان وشهریاراند دربطش وشدت متفاوت
ودر امور سلطنت وایالت مختلف . پارهٔ حاکم
مطلق ومستقل ومستبد رأیند که کیف
مایشاء برزیردستان حکم می رانند . پارهٔ
حکمشان موقوف بر رضای رعیت ومشروط
بشرایط قوانین مملکت است یعنی در حکمرانی
بسر خود نیستند ومالك رقاب رعایا نمی توانند
بود . اما پادشاهان مشرق زمین اکثر مستقل
ومستبد وخود سرندبدلخواه خود حکم می رانند
جان ومال رعایادر دست ایشان است . وچون
اکثر حریص ومال دوستند تقرب برایشان
موقوفاست بهدیهای بزرك وپیشکشهای سترك .
پارهٔ پای از حریم خاص بیرون نمی نهند دیدار
شانرا دیدن درنهایت دشواری است تابتقرب
وحضور شان چه رسد . حتی بداد خواهی
مظلومان واستماع نالهٔ دادخواهان سرفرود
نمی اورندواین امررا نیز بدیکری محول میفرمایند .
رعایای آسیارا عادت این استکه اغلب اوقات
مال خودرا ازترس مصادرهٔ پادشاهان بزیر زمین
وکوشه وکنار پنهان می کنند عادت پادشاهان

آسیا اینکه در فرمان ومنشور خود اظهار کبر وعظمت می نمایند خود را بمهروماه وستاره وکوه ودریا مانند میسازند · پادشاه خود را منبع مهربانی وشفقت ومظهر رعیت پروری وعدالت می پندارد وجودش را بخلق نعمتی عظیم وحرکاتش وسکناتش را نفعی عمیم میشمارد · رعایا نیز ایشانرا بدین قبیل اوصاف مبالغه آمیز می ستایند ودر اتصاف ایشان باوصاف حسنه اغراق وافراط بی نهایت مینمایند ایشانرا سایهٔ یزادن وخداوند روی زمین میگویند اما در حقیقت غرض ازین اوصاف محض مبالغات شرقی ومجرد تعظیم وتکریم است · پادشاه بی افواج وغلام وصفوف سرباز ویساول وقراول راهی نمیرود · ارك پادشاه از حیثیت وسعت واشتمال آن به بناهای مختلف مانندهٔ شهری است جداگانه ·

در بلادْ (مکسیکا) وقتی که حکومت بسلطنت استقلالی بود پادشاه را مانند خدا می پرستیدند وبرای او عبادتی بطرز خاص داشتند اوامر ونواهیش را بی هیچ اعتراض وقیل وقال انقیاد وامتثال مینمودند · از عادات غریبهٔ شنیدنی اینکه در بلاد (سیام) در محاورات ومقاولات

همه چیز پادشاه را نسبت بزر و طلا میدهند مثلا
میکویند پادشاه باچشم زرین دید و بادهان زرین خندید
و باکوش زرین شنید حلم زر آمود نمود مهربانی
زر آلود فرمود کلام زر افشان پاشید سرو ریش
زرنشان تراشید • محقق است که نزد ایشان آن
پادشاهان بزرکترین پادشاهانند • سرای خودرا
باورق زرمی اندایند • هرچه فیل در آن دیار
است خاص طویلهٔ شهریار است • بی اذن
پادشاه کس فیل سواری نمی تواند • کویند که
پادشاهان سیاهان چون از سفره برمیخیزند خود
باآواز بلند ندا در میدهند هرکه در دنیا کرسنه
است کو بخور و بنوش که من سیر شدم • پادشاهان
هند را درهنکام حرکت فیلی است • در پیش
روی و برآن نقارهٔ بزرك نشانهٔ اینکه آینده
پادشاه است • و بر در سرای خود نقارهٔ
بزرك میاآویزند بعلامت اینکه اینجا سرای
پادشاهی است • پادشاه سیاهان مملکت(غینا)
امر میکنند تامردم ایشانرا مانند بت بپرستند •
پادشاه چین می پندارد که بزرکترین پادشاهان روی
زمین است • چون یکی از سلاطین فرنکستان
باور سولی یاهدیهٔ میفرستد می پندارد ویا اینکه

خودرابه بندار وامیداردکه وظیفهٔ خودرا ادا نموده است ووجیبهٔ ذمت خودرا ایفا کرده. امادر پارهٔ پادشاهان اسلام آنچه فرنکان از اوصاف مخل احترام وتعظیم نسبت میدهند تکرار آنها بر مامناسب نبود وبذکر آنها پرداختن منافی ادب ومخالف وظیفهٔ بندکی ماست .

یکی از سیاحان انکلیز بممالك (بورنو) سفر کرده بدیدن سلطان ایشان رفته میکویدکه. سلطان در قفسی یا اینکه در محوطهٔ مشبك باشبکهٔ آهنین نشسته وخدم وحشم بادستاری مهیب وهولناك بغایت بزرك وسترك در حضوروی ایستاده وبرشکم چیزی باد کرده بسته اندتاشکم ایشان بزرك نماید . یکی درمیان باواز بلند ثنای پادشاه تکرارمی کند وشجرهٔ نسب اورا سراپا میخواند ودیکری درسر هرسخن بانفیر دم میکیرد تاصدا با آهنك وباساز باشد .

اکنون باید دانست که پادشاهی در بسیاری از ممالك منصبی است اکثر عرضهٔ هلاك ومعرض فنا خصوصا در ممالکی که حکم وتصرف باستقلال دراطلاق است وازحسن تدبیروسیاست خالی است . امیرجزائر بامری ناکهانی منصوب

می‌شود و بامری ناکهانی معزول میکردد . چون اورا از تخت فرود میآورند و تخت سلطنت خالی میماند ارباب حل و عقد و قبض و بسط برای کزینش کسی که شایستهٔ حکمرانی باشد اعلانی میتمایند . شاید از آحاد لشکری دریکی شرایط موضوعهٔ ایشان موجود باشد دردم اورا برتخت می نشانند . این است که کاهی یکی صبح بنان شب محتاج است وشبانکاه صاحب تخت وتاج . وغالب این است که این منصب راکه (متبحر) درعلم سیاست محتاج است ایفا نمی تواندکرد . همینکه حکم ایشانرا ارباب رتق وفتق نپسندیدند عذروی خواسته لباس سلطنت از برش میکنند . بعد ازان یا نفی است یاقتل وطرف قتل غالب است . کم اسـت پادشاهی که بمرك خود بمیرد . این عادت جزایریان درزمان قدیم عادت قیصران روم بوده است .

در جزائر جنوبی مردم را در ایام روزهٔ جاهلیت بخدا ترسی و اطاعت پادشاه امر میتمایند . اکر کسی در آن روزها کناهی میکرد مستوجب عذاب الهی و سخط پادشاهی میشد . ازواجبات روزه یکی این بودکه کسی در محلی که مشرف بمحل

پادشاه یعنی بالاتر ازان باشد نباید واقع شود ·
مثلا او در بالای درخت باشد و پادشــاه درزیر
یا اوسواره باشد وپادشاه پیاده· اگر کسی برتر
از پادشاه واقع شود خونش هباوهدر است ·
درهمان ساعت اورا بقربانگاه میبرند وسرش‌را
میبرند · کسی نباید آنقدر دست خودرا برافرازد
که از بلندی قامت پادشاه بگذرد وگرنه واجب
القتل است· تدبیر مردم برای حفظ نفس خود
درین ایام آن است که کسی ازخانه بیرون نمی‌آید·
آری‌خود این عادتهای نابرجا سبب ترك دینهــایی
میشود که‌دارای این عاداتند وموجب قبول دین
نصارا که‌ازین تکلفات آزاده استوازمعنی‌خالی·

اصل در پادشــاهی تفویض اختیار است
بید واحد ودر هرجا این قاعده مطرد و درکار
بوده اســت مگر در ممالك (اسپارته) یعنی
(مورا) که گاهی درآن ممــلکت دو حاکم
حکم می نمودند · اما قدرت آن دو بقدر قوت
یك حاکم هم نبود · بجهة اینکه هر دو ناچار
بمتــابعت قانونی بودند که (لیکورغ) وضع
کرده بود · مثلا از جملهٔ رسوم این قانونامه
این بود که پادشاه باید در هرمهمانی که درديوان

داده میشود حاضر باشد • بنابرین آن هر دو خواهی نخواهی در آن جابودند • غایت امر اینکه درمیان مردم ننشسته در گوشهٔ خاصی می نشستند • اولادشان بایستی که با اولاد سایر رعایا بمکتب برود و با آنان تربیت شود مگر ولیعهد و جانشین ایشان • قدرت ملوك (اسپارته) هم بعداز نصب ارباب حل وعقد مانند قضاة و مشایخ بکاست • آنگاه آنان نیز مانند آحاد رعایا بودند • دعوی بر ایشان می کشودند • محکومشان می نمودند • تاوان وجریمه از ایشان میگرفتند • درصورت ایجاب مصلحت معزول می گردیدند و تا مرگ هم راه داشتند • در واقع سلطنت ایشان اسمی بود بی مسمی و لفظی بیمعنی

پادشاهان فرنگستان در غایت مسکنت ودرویشی میزیستند • حتی بجای کوشك تا بستانی در کاشانهٔ محقر می نشستند • برگ و سازشان همه بار یك ارابهٔ گاوی بود و بس • اکنون هم کتابی از رسوم یکی از پادشاهان دیار (غال) در فرنگستان موجود است • در آن کتاب در ضمن تعیین وظائف خدام می

می گوید که پیش خدمت پادشاه شام گاه حصیری که پادشاه بر آن باید بخوابد بکسترد • پیش خدمتی دیکر باید سر پادشاه رابخارد وتا بخواب برود پاهای اورا بمالد • ودر ضمن عقوبات می گوید که اکر کسی زن پادشاه را بغضب یا بعمد دور راند ویا چیزی از دستش بر باید باید هر آینه تاوان وغرامت دهد •

(فصل ۱۵ در بارهٔ عادات مختلف)

باید دانست که در بلاد مشرق طبیب در نزد همه کس صاحب اعتبار واحترام است وبی آنکه پژوهشی از احوالش برود در مداوات ومعالجات باو مراجعت میکنند • هر فرنگی که می بینند باعتقاد اینکه آنان حکیمند عرض بیماری وطلب معالجه از و مینمایند • این است که امر طب وطبابت در آن ممالك بسیار خطرناك است • در بارهٔ بلاد هم بجای درمان ودوا افسون ودعا بکار می برند • وطلسم وتمیمهٔ را که خدای داند خواصی دارند یانه بجای امری طبیعی وموثوق به

میگذارند . پارهٔ راهم درمداواةٔ علیل بدعتهای عجیب وغریب هست . مثلا در بلاد جزائر (نیقو بار) هرگاه کسی بیمار میشود آورا بنزد شیخ میبرند . شیخ اورا بر زمین میخواباند و نیمهٔ بالائین بدنش را روغنی که دارد باو میاندماید . این روغن دوای هردرداست . اگر مریض افاقت یافت طب شیخ کارگرافتاده است واگر مرد میگوید اجلش رسیده بود (لکل اجل کتاب). گویند که دوای دردسر در نزد بعضی متوحشین فشردن جای درد است با چو بدستی تا درد در آنجا پایمال شود . اگرکسی بیمار شود ودسترسی بشیخ نداشته باشد . مردی یازنی بعض آیات قرآنی میخواند ودرسر هرآیه سیلی برصورت مریض میزند ومریض آن سیلیها را تلقی بقبول نموده هضم میکند و بهر ضربتی هم اجابت نموده میگوید (الحمدلله) . وقتی که افسونگری را بسر بیماری می طلبند . سازی دارد با تارهائی از موی اسب . در برابر مریض می ایستد . آن ساز را می زند با آواز غلیظ و کریه پارهٔ چیزها می

خواند . و بنا میکند مانند سك بعوعوه و نباح
کردن و براین و آن از حاضران حمله آوردن
پس ازین عوعوها نزد یك مریض میآید و
لرزان لرزان اورا میزند و بعقب جهان جهان
بطرف دیواری میرود . آنگاه سلاح در دست
مریض را بتهدید و تخویف می پردازد . پس
ازین بازیچها و هایهوها اظهار غشی میکند
و در پیش روی مریض بیهوش می افتد. شك
نیست که این گونه حالات بجای تخفیف مرض
آنرا میافزاید بلکه اگر در نزد تندرستی این
کارها بکنند بیمار می شود .

از عادت پارهٔ وحشیان است که همینکه
زنی میزاید بجوی آب رفته بدن خود و بدن
مولود را میشوید و درحال به پی کار وشغل
میرود و شوهرش زاهو وار برروی چیزی
حصیر مانند می خوابد و خویشان و همسایگان
را که بتهنیت وتبریك قدوم نورسیده میآیند پذیرائی
میکنند گویا سبب این حالت بی اعتباری زنانست
در نزد ایشان . و چنان می پندارند که زائیدن
تنها حق زنست و فضلی درین باب ندارند
بلکه فضل مرد است که موجب تکثر عیال می

شود وسبب مواودی بشودکه جنك وکارکردن را میشاید •

اکنون باید دانست که طبیعت بشری نکاح نزدیکان و خویشان محرمان را تجویز نمی نماید و خویش ومحرمی باختلاف زمان مختلف میتواند شد • بهر حال هیچ فرقه نیست که این امر را مکروه و منفور نشمارد مکر مجوس که نکاح خواهران را مباح میشمارند دیکر در قفقاز که مرد همسران پدر را بجز مادر خودمی تواند کرفت •

و از معهودات تعدد زوجات است نه تعدد ازواج • اما در یك اقلیم (تبت) چون زمین چندان بارور نیست برادران در معیست اقتصاد میکنند و بیك زن اکتفا می نمایند • فرزند زوجهٔ همکانی منسوب است بشوهری که بزرکترین برادران است • در کوهستان (هیمالیه) آسیا نیز این عادت جاریست • برادران زنی مشترك میکیرند اما فرزند انرا باختلاف درمیان خود تقسیم می نمایند • مثلا اولین مولود از آن شوهر اولست ودویمین از آن دو یمین و هم چنین •

از زمان قدیم تا کنون جمیع مردم را بجز
فرنکان اعتقاد این است که چشم زخم راست
است و پیش ازین تفصیل آن ذکر شد • در
هندوستان از چشم زخم میترسند و در کشتزار
خود ظرفی کاین سفید بچوبی می بندند برای دفع
چشم زخم • از بدعت این بلاد یکی هم اینکه
هرگاه کسی مدح خانه کسی بعمارت یازنش را
بحسن و جمال یا حیوانش را بفربهی بستاید
پدر عیال وصاحب مال آنرا شوم میشمارد •
بسیار میشود که چون کسی ترکی را مدح میکند
باینکه تندرست است اوازبیم چشم زخم تمارض
می نماید واظهار درد پا یا درد دست وغیره می
کند تا چشم بد بروکار کرنشود • درهندوستان
طفلان خوش صورت را بازو بند وتمیمه بباز و
می بندند و کردن بند وتعویذ بکردن میاندازند
وحیوانات را نیز دعا بکردن می آویزند تا دفع
کزند چشم بداز ایشان بشود •

در پارهٔ ممالك سواری شیوعی دارد
حتی اینکه پارهٔ اقوام همیشه در پشت اسبند
وکمست که کسی ایشان را پیاده بیند • در بلا
تاتار اسب وسوار توامان میباشند • کیما کیاز

اغلب عمر بر پشت اسب میگذرانند ، درما کدونیا
ودر بلاد ارناوط شبانان سواره چوپان
میچرانند ، دربلاد (بوتوزیرا) دریکی دنیا
گدایان درکوچها سواره گدائی میکنند ،

معلوم است که کشا ورزان درهر اقلیم در
رستاق ومزارع ترتیب خاص دارند ، چنانچه
زمین را برای خود میکارند و حاصلش را
برمیدارند وکیف مایشاء در او تصرف میکنند
واز آلات و ادوات آنچه لازم دارند میخرند
وخراج دیوان راهم میدهند ، اما دربلاد
هند اینها همه بجز خراج دیوان بنوعی دیگر
است ، عادت کشاورزان هند اینکه درزراعت
مشترکند درکشا ورزی یك زمین قریب دوازده
پیشه ور یکنوع اشتراك دارند ، از جمله
پیشه وران نجار است که تعمیر آلات کشاورزی
میکند وسر تراشست که سر کشاورزان میتراشد
وناخنشان را میبرد ، کوزه گرهم ازمشترکان
است بجهة اینکه باردان لازم ایشان را می
سازد ، وریسمان باف وسقا وکفشگر وجامه
شوی یعنی کازر هم ازین قبیلند ، اینان همه
بالاصاله مکلف بکارکرپند ولی هر یك جداگانه

عادتی دیگر هم دارند . مثلاً عادت سر تراش این است که ارباب را چنانچه در مشرق زمین عادتست مشتمال میکنند . و شاید غبارا نیز سرکیسه کنند . و از عادات ایشان نیز اینکه در عروسیها ساز و نقاره میزنند وازینروی مداخل خاصی دارند . از عادت کوزه‌گران مزرعه اینکه در عروسیها اشعار میخوانند . عادت نجار اینکه کرسی تن شوئی برای عروس و داماد می سازد واز یشان بخشش وتعارف میگیرد . درین مزارع پارهٔ از اهل این حرفتهارا اذن نشستن نیست ماندر یسمان باف . دشتبان مزرعه نیز اگرچه از شرکاست اما مداخل او از دلالت غرباست بر سایر اربابان . اعتقاد شان اینکه پیشهٔ دشتبانی پیشه ایست پست . اینست که اذن اقامت درده باو نمید هند و بخانها داخل نمی شود . وهمه دیهها درین باب مساوی نیستند اما درهمه اشتراك پیشه وران هست .

در نصارا رهبانیت عادتست . از رهبانان کروهی هستکه ایشان را برادران (موراویه) میکویند عادت اینکروه وتا بعانشان اینکه همه کار

میکنند ومحصول کار خود را برروی هم ریخته بجمعیت خود میدهند تادر مصالح عامه صرف نمایند . از اینکروه آنانکه راهب نیستند زن میکیرند ودر خانهای جدا کانه می نشینند وآنانکه راهبند درديرها ساکنند . دربلادمتحدهٔ امریکا طایفهٔ از برادران(موراویه) برامدند (هرمنیه) نام‌که بمعنی متألفین است اینان باشتراك کارمیکنند واندوختهٔ ایشان مال خزینهٔ شرکت است . پس مؤنة همه وآ لات وامتعـه را ازآن اندوخته میخرند وسایر جمعیت درفرمان این رهبا نانند .

دیکرانیکه عادتی درمیان پیداشده است که مردم‌میخواهندهریك ازدیکری بوصف شیخ‌وآغا ومعلم وخواجه و امثال اینهـا ممتاز شوند . در بلاد نمسـا هر کسی باید حکما لقبی داشته باشد اکرچه لقب پستی باشـد . اینسـت که القاب درآن بلاد بسـیار اسـت‌وباختلاف معرفت علم وهنرشـان مختلف است . لقب معلم ومدیر بجهة کثرة انواع واحوال واشکال تعلیم وتدبیر بسیار است .

دیکرآنکه تمییز ارباب مناصب واکا برودارا بودن ایشان علامت‌مقام خاص‌را درممالك‌مختلف

است • این چیزها اکثر از طرف دولت بر می
آید • چنانچه چون پادشاه از کسی خوشنود می
شـود یا وخلعتی می پوشاند • فرنکان باختراع
نشان دسترس کردیدند و نشان مانند طراز وحمایل
علامت تمیز است واز کردن یا از سینه می
آویزند • شخص باین نشان از سایرین ممتاز می
شود بی آنکه به بیت المال ضرری برساند • این
عادت درسایر بلاد بغیر از بلاد افرنج نیز شایع
شده است • انواع نشان از پنجاه کذشته است •
فرانسـویان وروسیان و پروس درجات در آن
قرارداده اند • هرکه بالا تراز دیکری نشـانی
میکیرد خشنود می شود وسعی میکند تا بدرجهٔ
عالی آن رسـد • همچنین این نشانها را اسمهای
دیکرکون است • وسبب دراصل وضع آن هوا
وهوس است و بس • مثلا ازعلامات ونشانهای
انکلیس یکی ساق بند است • وسبب اینکه بند
سـاق علامت شرف شـد آنکه شهر بانوئی از
ایشـان را بنـد سـاق در مجمعی افتـاد شهر یار
خواسـت این امر را جاری کند علامت شرف
کرد برای کسی که حامل آن باشد • قبیحتر ازاین
اینکه اهل اسپانیول رانشانی است که آنرا (پوست

زرین) گویند سبب و ضعش اینکه یکی از پادشاهان ایشان را معشوقهٔ بود زردموی خواست که صفت موی او مشهور باشد نشان شرف ساخت • با اینکه سبب وضع این علامات چیز بیمعنی است باز هر کسی کال رغبت و طلب او دارد حتی اینکه ایلچی تا بلاد متحدهٔ (ینکی دنیا) هم رفته است • ایشان بعد از آنکه فرنکان را از بلاد خود بیرون کردند و حاکم بنفس شدند برای کسانی که در تخلیص وطن کوشیده و اظهار مردانکی نموده بودند نشانی مثل نشان فرنکان ساختند • ولی این عادت رفته رفته درین بلاد کهنه کردید حتی اینکه اکنون نشان بانسان شرف وعظمتی نمیافزاید وانکهی منفعتی براو مترتب نیست • علاوه برین پارهٔ ازین علامات رتبهٔ آنها پست شده بجههٔ اینکه به بسیاری از زنان هم میدهند •

باری ضلالت منحصر بکفر نیست • اینست که فرنکان کسی که بدین ایشان بجههٔ عبادت باطنی تعرض میکند اعتقادشان این است که از اهل ضلالت است • وحقیقت این است که بالاتر از کفر ضلالتی نیست وضلالت

طریقت شایع شده است حتی در نزد سودان
چنانچه فرنگان میگویند و محتاج بتفصیل نیست
بالجمله در نزد خدا دینی بجز دین اسلام نیست
و طریقتی بجز تمسك بظاهر وباطن سنة حضرت
خیرالانام علیه افضل الصلاة واتم السلام نه

آنچه در این نامه میباشد خلاف راه حق
نادمم از گفتنش استغفر الله العظیم

